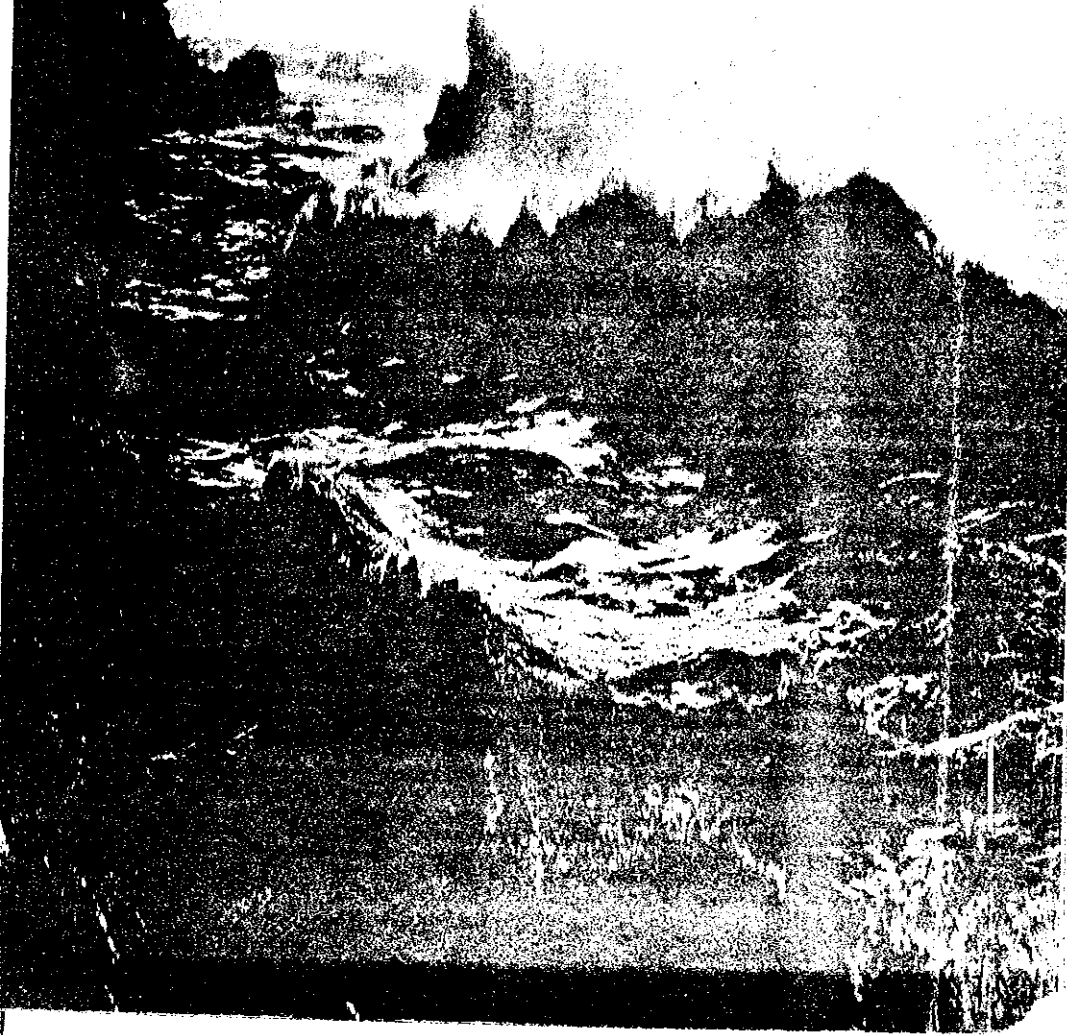


# فریاد عدالت یک سرسبز

جلد اول





الهی شکرت : فهمانندیم که ظالم همان زاده  
مظلوم است پس مرا از مظلومان قرار مده .

آمین یا رب عالمین

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

با عرض سلام و آرزوی توفیق روز افزون شما ارادت  
مندان به قرآن و عترت

کتاب حاضر مرقومه ای است از سرمچار که حاوی افشا  
گری ۳۱ از یک غارت بزرگ توسط خاکستریها می  
باشد. که سالیانیست در حال چپاول و غارت نظام مقدس  
جمهوری اسلامی ایران می باشند که در چند فصل  
توضیح و شرح می شود. عبارت است از سرگذشت یک  
پاسدار (سرمچار) پس از ۲۱۶ مرتبه فرماندهی عملیاتیهای  
مختلف داخلی و بیرون مرزی. در سالهای (۱۳۷۵-  
۱۳۸۸) شامل مشاهدات و اطلاعات دقیق و عینی آن بدون  
هیچ گونه تحریف و گرایش حزبی و گروهی خاصی.

### **(وچگونگی راه مبارزه با خاکستریها می باشد)**

**سرمچار خود مهاجر است تنها حقیقت را می نویسد  
فقط از جهت امر به معروف و نهی از منکر .**

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سر فصلها و موضوعات:

1- آشنای با نویسنده (سرمچار) (۱۳۷۲-۱۳۷۹) .....

۵

۲- تشکیل مجموعه ی فرهنگی مذهبی (۱۳۸۰-۱۳۸۴)

۳- چگونگی آشنایی با یکی از شرکتهای مافیای خاکستری،  
و معاون تولید ثروتشان، { بنام شرکت سرمایه گذاری  
تلاشگران فلق (سردار مرتضی رضایی) }

۴- تاسیس کارخانه نجم (۱۳۸۴-۱۳۸۸) - ۲۱ خ

۵- دلیل ونحوی فروش مجموعه ای کارخانه و معادن نجم به  
شرکت سرمایه گذاری تلاش گران فلق و ادله خرید قطعی  
فلقی ها

۶- نیرنگ بزرگ و غیر قابل تصور از غارتگران فلق  
و انکار کل معامله و خرید مجموعه نجم توسط فلقی ها نزدیک  
به سه سال و روشن شدن ماهیت سرداران خاکستری

۷- سخنی بافرماندهان ستاد مافیای خاکستری و معاونت اقتصادی و پشتیبانی آن سردار سایه ها، سر تیپ مرتضی رضائی و وهمدستانش

-چرا صهیونیسم جهانی خاکستریها را حفظ می کند؟

۸- اقدامات مافیای خاکستری و سرداران خاکستری سبزپوش قبل از کودتای خرداد ۸۸

الف: خاکستریها عامل ترویج و تقویت فساد، جرم و جنایت در شرق کشور

۱- حمایت مافیایی از اشرار در کشور

۲- واگذاری سلاح و مهمات بامجوز حمل جهت شرارت در کشور

۳- واگذاری و فروش خودروهای ژاپنی صفر کیلومتر در جهت شرارت

۴- خاکستریها به هر شکل ممکن کسب درآمد می کنند

ب: اشاره ای کوتاه به سابقه خاکستریها

۹- چگونگی نفوذ و بدست گرفتن ارکان نظام مقدس جمهوری اسلامی توسط مافیای خاکستری (کودتای نرم و سرد)

۱- توطئه تصاحب سپاه پاسدارن در جهت منافع مافیای  
خاکستری

۲- توطئه تصاحب بنگاه های تولید ثروت، کشور در جهت  
منافع مافیای خاکستری

۳- توطئه تصاحب نیروی مقاومت بسیج در جهت منافع  
مافیای خاکستری

۴- توطئه تصاحب حوزهای علمیه ودانشگاه ها در جهت  
منافع مافیای خاکستری

۵- توطئه تصاحب نیروی انتظامی در جهت منافع مافیای  
خاکستری

۶- توطئه تصاحب وزارت اطلاعات در جهت منافع مافیای  
خاکستری

۷- توطئه تصاحب ریاست جمهوری در جهت منافع مافیای  
خاکستری

۸- آخرین خواستگاه خاکستریها جایگاه رهبری

۱- تدبیر رهبر در توطئه خاکستریها بر علیه ارتش

۲- تدبیر رهبر در اعلام پیامی به فدائیان خود

۳- تدبیر رهبر در ماجرای کودتای ۸۸

یک سوال از سرمچار؟؟

۱۰- اشتباه بزرگ معادلاتی خاکستریها در نادیده گرفتن مکر و حکمت و الطاف خفیه ای الهی

دو سوال از سرمچار؟؟

دفاع از مال و آبرو واجب شرعی می باشد:

- هشدار خالصانه به همزمان سابقم در نیروهای مسلح

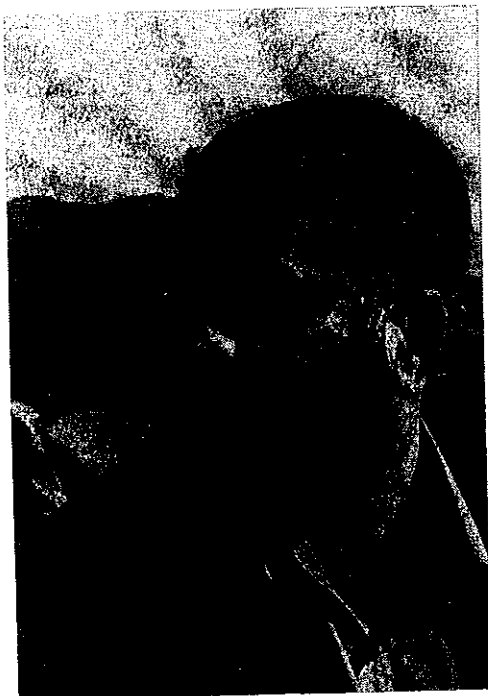
۱۱- سخن آخر با خواهران و برادرانم، فرزندان پدرم آدم(ع)

نماز در قید حیات می باشد تنها یک عبادت نیست:

در خواست سرمچار از برادران و خواهران خود

آشنای مختصری با نویسنده و آغاز سرگذشت  
زندگی سرمچار

سرمچار در  
این شرایط  
زشت و  
ظالمانه، مرگ  
را جز سعادت  
و نیک بختی  
و زندگی با  
ظالمان را جز



خدایا تورا گواه می گیرم برنوشته  
هایم. الهی تو بین ما و آنچه برما  
گذشت شاهی  
ذلت و نابودی  
نمی نگرد.



پس از آنکه در سال ۱۳۸۰ از زاهدان برگشتم، برای تسویه حساب به دانشکده ای پیاده نیروی زمینی سپاه رفتم. تا بتوانم کارت پایان خدمت بگیرم، به معاونت نیروی انسانی دانشکده رفتم و از آنجابه کارگزینی رفتم، داخل شدم متوجه شدم مسئولین قبلی عوض شده بودند از مسئول کارگزینی درخواست برگه تسویه حساب کامل را کردم.

گفت: نام و نام خوانوادگی و کد پاسداری

گفتم: رضا حاجیان ( سرمچار به معنی: مجاهد، سرباخته ) هستم کد پاسداریم در کارتم درج شده حفظ نیستم

گفت : باشه چند لحظه صبر کن ، و پس منتی که با کامپیوتر خود سرکله زد و گفت ، برادر برای چه میخواهی تسویه کنی

گفتم : من سرباز مشمول از این پنج ساله ها بوده ام

گفت : میدونم شناسنامه ات ، رویریم هست در حال حاضر سه سال از پنج سالت هم بلکه بیشتر، گذشته و مسئولین تورا رسمی کرده اند

گفتم : چرا اینکار کرده اند ؟ من نمی خواستم رسمی بشوم ، من می خواهم از سپاه بروم

گفت : بنده خدا خوشی زیر دلت را زده، خیلی ها دوست دارد وارد سپاه شوند تو می خوا هی از سپاه بروی؟ در هر حال از دست من خارج است شما برای انجام مراحل تسویه حساب کامل باید دستور کتبی از شخص معاون نیروی دانشکده بیاوری . تازه اتمام کامل مراحل تسویه باز دست اونیهست.

از کارگزینی بیرون آمدم ، و بطرف اتاق معاونت نیرو حرکت کردم ، در دل باخود می گفتم خداوندا تو خود کمک کن چون دیگر اصلاً نمی خواستم در سپاه عمر خود را تلف کنم. آنچه در این هشت - نه سالی دیدم و چشمم برخلاف آنی بود که تصور می کردم . من می خواستم در سپاه خصوصاً از فرماندهان آن با توجه به گفته های مادرم و پندار خودم، از این سربازان ملکوتیه زمان جنگ درس معراج بگیرم. حال در این مدت دیدم که بیشتر از آنها این دل مادرم و خیال عده ای از بسیجیان بود که خود ملکوتی و با صفا و با نگاهی پاک و معصوم ، این بندگان خدا را می دیدند !! و اگر هم کسی با این صفات در سپاه بودند یا گوشه ای کز کرده. و یا سکوت اختیار نموده بودند! و تعدادی هم که این وضعیت برایشان غیر قابل تحمل بود استثفا داده بودند . و جماعتی از آن خوبان، مشغول درمان زخمها و جراحتهای دوران هشت سال دفاع مقدس خود بودند. حتی بعضی از این سربازان حقیقی از شدت درد ، حالی برای عبادت نداشتند ، هر چند آن شب بیداریها ثمره ای ، درد ورنج ناشی از جان غیرتمند و جسم مجروح شان کمی از شب زنده داری عبّاد نداشت . و تعدادی دیگر، از شدت موج انفجارات در مجتمع ها

و بیمارستانهای اعصاب روان بستری بودند. که بنظر این حقیر غربتشان از سرشان تا آسمان بود. آنهم چه غربتی هیچ کوهی را یارای تحمل اینهمه رنج و درد رانباشد. در نهایت خروج این سربازان ملکوتی، خواسته و یا ناخواسته باعث شده بود، تا عکس تصور من و مادرم در قبل از پذیرش در سپاه صادق گردد. حالا نه کسی خبری از ملکوت داشت، تا استاد راه شود و نه کسی طی طریق کرده بود تا الگوی ما شود. لا اقل من در این مدت کسی راندیدم مگر چند نفری که آنها هم نمی توانستند برای این تشکیلات دنیا زده کاری بکنند. چندسالی از پذیرش قعط نامه توسط حضرت روح الله گذشته بود، و من در سپاه شاهد غربت و تنهای این مرد

الهی، و تعدادی از سربازان حقیقی اش بودم. شاید قسمت من این بود، در ایامی به این برادران ملحق شوم که فصل سربازی دیر زمانی گذشته بود. و حال موسم سرداری رسیده بود، مگر برای عده ای قلیل من القلیل، آنهم که از این قماش نبودند. با خود می گفتم الهی بر سر این بندگان خدا چه آمده است، دیگر نمی خواهند سر، در راه تو بدهند! و سر جسمانی خود را به بازی بگیرند!! حال آنکه چقدر شریف و جاندار است کلمه سرباز، و سربازی، برای یک مجاهد فی سبیل الله. حقاً این اسم فقط و فقط لیاقت اینان را دارد. ولی این نام و صفت شریف، خود مهجور مانده بود. و دیگر کسی نه تنها سرخود را به بازی نمی گرفت، بلکه کثیرشان به دنبال حفظ و بقای سر جسمانی و ظاهری خود بودند. آنهم به هر قیمتی، این چنین بود که اسم شیطانی سردار، جای اسم شریف سرباز را نزد اینان گرفته بود، و مقدس نشان داده می شد. در ضمن، جاندار هم شده بود! و یاد شهدا و همزمانشان برای این جماعت ابزاری بیش نبود.....! اسم شریفند، بشرط آنکه تبدیل به صفت شوند. و موصوف خود را از صراط المستقیم دور نکنند. اگر این اسما رهن طریق الی الله مجاهد گردد. در آن صورت مجاهد، در زمره ای انعمت علیهم قرار نمی گیرد. و مجاهدی که پیمان خویش را با رب الارباب بگسلد آن گاه، دزد اسماالله می گردد. و مصداق مغضوب علیهم می شود. و چنانچه راه توبه و انابه را پیش نگیرد و جبران مافات نکند. اعوذ بالله من شر انفسنا!

مگر در کربلا جنگ بر سر چه بود؟ غیر از این بود که جماعتی در پی لبیک گفتن به ولی بحق زمانه خود، در محضر امام و رب العالمین خویش سربازی می کردند؟! و در آنسوی میدان جماعتی در پی لبیک گفتن به شیطان درون خویش بودند! و از مولود کرده های خود که همان خیانتها و نیرنگها و شقاوتها و امر به معروف و نهی از منکر نکردنها و دنیا طلبیها و تمام معصیتهای خود پیروی می کردند. یزید علیه العنه مگر که

بود؟ آن ملعون محل ظهور و تجلی خارجی نفس شقیّ آن اشقیّا و خود بود. جملگی به نینوا رفتند، و در آن میدان هرکدامشان به نیت سردار شدن! جنایتی بزرگتر از دیگری را مرتکب می شدند! این چنین بود که در آن قربان گاه عشق، دعوی برسر، تکه تکه کردن جسم اطهر نرّیه رسول (ص) و فرزندان حیدر(ع) و فاطمه (ع) بود! و از این مهم تر امام زمان خود را می دیدند، ولی برای دنیا چشم دل بسته بودند. به دنبال چه بودند؟ غیر از آن بود، که برای تملک کردن عنوان سرداری، هر یکس سری را از بدنی مطهر و پاک بر می داشت؟؟ جنایتشان در نظر شان شکل آخرتی و شرعی به خود گرفته بود! و بنام دین سردین را می بریدند!

تعدادی از این برادران که به ناچار، و نا خواسته، و از روی اجبار، اسیر نفس شیطانی جماعتی توطئه گر و فریب کار شده بودند. که به آنها، این عناوین را برای کسب قدرت، و جاه طلبی خود می دادند. و از طرفی اشقیّا با نیرنگ دری به قلب این مجاهدین برای ورود آسان تر جنود الشیطان باز کرده بودند! در ابتدا خوبان این قوم، نمی دانستند از این به بعد، یا باید زیر پرچم نفس آنها سینه بزنند و یا باید خانه نشین شوند و اگر تعدادی از این برادران مخلص و موثر، در محلی کلیدی بنا به معشیت و حکمت الهی آنها برای آزمایش این غفلت زدگان منصوب می شدند تا حجت الهی بر آنها تمام شود. در کوتاه ترین مدت و با بدترین تهمت آبرویش برده. و با کارشکنیها و دسیسه ها و شایعات او بی تدبیر ترین، و نالایق ترین، فرد نشان داده می شد. تاجایی که رهبر را مجبور به عزل آن دلیر مرد می کردند. در ضمن تعدادشان خیلی کم بود. روز به روز، آن سپاه ملکوتی ناسوتی تر می شد. در نتیجه چهره اش دگرگون تر! پس چون خواستند توطئه گران، شعار حک شده بر روی پرچم سپاه قبلی را توجیه کنند. اراده بر این نمودند، تا عالم ناسوت را از برای نفس

خویش و چشم ظاهر بین عده ای از خلائق عالم ملکوت سازند! زهی خیال باطل، چطور جمع نقیضین ممکن خواهد بود؟

این بود مختصر توضیحی، از علت درخواست بیرون آمدنم از تشکیلات سپاه. (در فصل های بعد توضیح بیشتری خواهم داد)

سرانجام به دفتر معاونت نیرو، رسیدم از رئیس دفتر، درخواست هماهنگی جهت ملاقات با شخص معاون را کردم

گفت: لطفاً بنشینید تا هماهنگ کنم، من هم نشستم. چند دقیقه ای گذشت. در این مدت احادیث و مطالبی که روی دیوارها نصب شده بود را می خواندم

گفت: برادر هماهنگ شده حاج آقا منتظر شما هستند. من داخل اتاق معاون نیرو شدم، و سلام کردم و ایشان

گفت: سلام علیکم بفرمائید بنشینید، آقای حاجیان ما سر تا پا گوش هستیم

گفتم: حاج آقا، من سرباز مشمول از این پنج ساله ها هستم، برای تسویه حساب به کار گزینی رفتم، آنها گفتند دستور کتبی شما لازم است، لطفاً دستور لازم را صادر فرمایید. راستی الظاهر بدون هیچگونه اطلاعی به من مرا رسمی کرده اند در حالی که من هیچگونه علاقه ای بماندن در سپاه فعلی ندارم، و به هیچ وجه ماندن در سپاه برایم قابل تحمل نیست، و می خواهم از این تشکیلات بروم.

گفت: اولاً تسویه دادن شما از دست من خارج است، این تصمیم فقط با خود سازمان است. ثانیاً سازمان به هیچ وجه با استنفاً شما موافقت نمی کند، من این موضوع را قطعی می دانم. چراکه با توجه سابقه و عملکرد

شما در مجموعه های مختلف، خصوصاً در سیستان و بلوچستان، امکان ندارد با رفتن شما موافقت کنند. برابر در این فاصله از کارگزینی تا به اینجا که شما بیایید، مسئول کارگزینی با من تماس گرفت، و مرا مطلع کرد، و پرونده ای عملکرد شما روبروی من است. فقط همین یک نامه از استانداری که برای جلوگیری از رفتن شما از استان صادر شده، بس است. مگر شوخی است ظرف مدت چهار سال قریب ۲۰۰ عملیات برون مرزی و داخلی در مناطق آلوده و مختلف فرماندهی کرده اید. آنهم با کمترین تلفات. بنده خدا. ۷۶ شرور در این عملیات حذف شده است و شما تنها در این عملیات فقط ۴ شهید داده اید. مگر فقط همین است؟ نامه های مختلف از وزیر کشور، فرمانده ای ناجا و فرمانده ای استان و جمعی از شیعیان منطقه و امام جمعه و... در سابقه ات موجود است، این مستندات باعث شده، که بدون اطلاع شما را رسمی کنند. مگر حالا می گذارند به این نان و ماستی بروی؟ من خودم هم که عملکردت را در این زمان کوتاه می خواندم، پی بتوان ذاتی و شجاعت خدا دادی شما بردم. در این فکر بودم چرا او می خواهد از سپاه برود؟؟ ثالثاً روی تصمیم خود فکر کرده ای. گفتیم: ببین حاج آقای عزیز در باب فعالیتهایم فقط و فقط توفیق رب العلمین بوده و بس نه چیز دیگری که خداوند نصیب ما و همه کسانی که در این عملیات دخیل بوده اند کرده است. ولی از جهت رفتنم لازم است بگویم اگر در سیاست کلی سپاه صداقت و طهارت می دیدم، خود آمده بودم تا آخرین قطره خونم در این مجموعه ای به اصطلاح آسمانی بمانم، و خدمت کنم ولی افسوس و هزار افسوس. نه قدر این ایام طلایی را می دانند و نه در راستای شعار خود قدمی برمیدارند. و نه می گذارند آن اندک مخلصینی که هنوز باقی مانده اند، کارهای اساسی انجام دهند. مسئول معاونت خیلی از گفته هایم ناراحت شد و گفت: من از شما انتظار بیش از اینها را داشتم، و نظرتان را هم قبول ندارم. و با استنفا شما موافقت نخواهم کرد.

گفتم: حاج آقا چرا ناراحت می شوی من از شما و سپاه درخواستی ندارم، فقط پس از هشتست- نه سال خدمت در این تشکیلات آنهم بقول شما با اینهمه رشادتها مگر در خواستسبیک کارت پایان خدمت، انتظار زیادی است. اگر این را هم از من دریغ می دارید باشد من میروم و پشت سر خود را هم نگاه نمی کنم.

گفت: حرف کارت پایان خدمت نیست، شما حق ندارید خود تصمیم بگیرید. و باید فردا صبح خود را به واحد مربوطه معرفی کنید، در غیر اینصورت پرونده ی شما را به مدیریت قضایی ارجاع می دهم، و اگر پس ده روز خود را، به آن مدیریت معرفی نکنید پروندهای شما به سازمان قضایی نیروهای مسلح ارجاع داده می شود. و سرنوشت شما را آن سازمان مشخص خواهد کرد. قطعاً مسیر خوبی برای شما نخواهد بود. چون طبقات آن سخت و سنگین است.

گفتم: حاج آقا من رفتن از سپاه را تکلیف خود می دانم. اگر لطف نمایید، کاری برای گرفتن کارت پایان خدمتم کنید، ممنون می شوم. ظاهراً از گفته هایتان مشخص است، کاری نمی خواهید انجام دهید. در هر صورت شما مختار به هر تصمیمی هستید. و کاری از دست من بر نمی آید. از اتاق معاون بیرون رفتم و از مسئول دفترش تشکر و خداحافظی کردم. و رفتم به دنبال گمشده خود شاید بتوان در جای دیگر کسی را پیدا کنم تا طوق، درست بندگی کردن را بگردنم بی اندازد...

در آن زمان من جوانی ۲۸ ساله بودم و در این مدت ۸-۹ سال گمشده خود را در سپاه نیافته بودم ما نور طلب می کردیم اینان به نار می بردند نمان... اگر بعضی از تصمیماتشان هم از جنس نور بود، برکتی نداشت شاید از نیات درونی آنها بود، و یا ظاهر نور بود باطن نار، ما آن زمان

متوجه نمی شدیم. و یا....!!! الله اعلم فقط می دیدم اشخاص با توجه به فهم و درک خود، نسبت به موضوعات مختلف تصمیم می گرفتند!

## ۲- چگونه تشکیل مجموعه ای فرهنگی مذهبی

بعد از آنکه چند روزی از باز گشتم از زاهدان، و ماجرای تسویه حساب، و گرفتن کارت پایان خدمتم از سپاه، که در صفحات قبل خدمتان عرض شد گذشت. در این فکر بودم به قم بروم، و در آنجا ساکن شوم، و شروع به تحصیل و کسب معارف و حقایق علوم مختلفه دینی کنم. دلیلش این بود، من نا خواسته از همان دوران جوانی، اشتیاق فراوانی نسبت به کسب علوم حقه، در درونم موج میزد. لذا تصمیم گرفتم در شهر مقدس قم، برای امر از معاش، یک مغازه آپاراتی و تعویض روغنی باز کنم. و همچنین مشغول تحصیل هم باشم.

به قم رفتم و مشغول پیدا کردن جای مناسب برای اینکار شدم. در این مدت دوستان زیادی تماس می گرفتند، تا مرا از این کار منصرف کنند، ولی موفق نمی شدند چون تصمیم ما جدی بود. سرانجام مغازه ای در میدان مطهری قم پیدا شد. آماده می شدم برای اجاره نمودن آن مکان. تا آنکه یکی از دوستان قدیمی ما بنام حاج رحیم با من تماسی گرفت، و قرار ملاقاتی گذاشت. ما هم دیگر را ملاقات کردیم، و با دلایل محکمش مرا از این تصمیم منصرف کرد. به من گفت ای برادر بجای اینکه پنچری ماشین های زائرین و مردم را بگیری، شما فکر نمی کنید با این همه توانی که خداوند بشما داده است می توان بهره های بهتری برد! چطور می شود پنچری گرفتن مادی و وسائل زندگی دنیایی بندگان خدا، مقدم می شود بر پنچری گرفتن اروحشان؟ خود و دیگران را تا چه حد تنزل میدهی؟ بجای درس خواندن و گرفتن پنچری خود. بیا به یاری



خداوند قدمی و فکری، برای دیگران هم برداریم! با این استدلالهای محکم، قانع شدم و قبول کردم، اختیار با شما. ایشان با یک برادر روحانی، که من هم تا حدودی آشنایی با آن برادر داشتم، خیلی صمیمی بودند، و ارادت خاصی به ایشان داشت. در نتیجه باعث شدند، تا ما آشنائیت بیشتری با آن برادر روحانی پیدا کنیم. سرانجام در یکی از این نشستها آن برادر روحانی از ما خواستند، اگر توان دارید، ما را در نشر معارف شیعه یاری کنید. من هم که خود منتظر همچنین روزی بودم، از جان و دل پذیرفتم و شروع بکار کردیم. از سال ۱۳۸۰ لغایت پایان ۱۳۸۳ با تمام توان و سعی که داشتم فعالیت کردیم امید دارم رب العالمین از این کمترین آنهم از باب رحمانیت خود قبول فرماید، انشالله. در این مدت چهار سال، اتفاقاتی افتاد، چاره ای جز اشاره ی اندکی به آن ندارم. زیرا منجر به پیشامدهای بعدی زندگی ما می شود!

در ابتدای کار، دور میدان قیام تهران مغازه ای اجاره کردیم. و شروع به پخش کتابهای دینی و اخلاقی نمودیم. از آنجایی که در آن ۹ سال قبل که در سپاه حضور داشتیم و خصوصاً در سیستان و بلوچستان، باعث شده بود تا با تعداد زیادی از محبین اهل بیت (ع) آشنا شویم، آنهم از تمامی نقاط مختلف کشور. لذا پتانسیل بالایی موجود بود. این امر خود به ما امکان داد تا به لطف خدا در کمترین زمان ممکن مجموعه را گسترش دهیم. و در استانهای مختلف، چندین شعبه تاسیس نمایم، و کار را روز به روز وسعت گیرد. در تمام ایام سال، با توجه به ایام آن مراسم های بزرگ و با شکوهی برگزار می شد. و از آن طرف در شعبه مرکزی، کتابهای مختلف دینی چاپ و منتشر می شد، و نوارهای کاست و سی دی تکسیر می شد. و در کمترین زمان در کشور پخش می شد. همه این کارها با هماهنگی کلی همان برادر روحانیمان انجام می گرفت. با گسترش کار آهسته آهسته مشکلات جدیدی بروز می کرد، که هر کدام آن فقط و فقط یاری

خداوند بود، که آن را بر طرف مینمود. و به ناچار ما هم مجبور به تصمیمات مختلفی با توجه به نوع مشکل می شدیم. یکی از این مشکلات بزرگ تامین منابع مالی، جهت جبران هزینه های بسیار سنگین کار بود. از طرفی شرایطی موجود بود که نمی توانستم از دیگران کمک مالی بگیرم. شاهد کل، خود شاهد است که، به ناچار مجبور شدم تا منبع درآمدی درست کنیم. در ابتدای امر از چندین نفر از دوستانم مبالغی قرض کردم، و یک مرغ داری مادر تاسیس نمودیم، آنهم با چه مشکلات بسیاری. ولی از آنجایی که قیمت جوجه دائماً در نوسان بود، و نمی توانستم روی درآمد ثابت آن حساب کنیم. در همین حین با یکی از مردان خدا آشنا شدم، که حقیقتاً در این مدت یازده سال من از ایشان ذره ای علاقه به دنیا ندیدم، تا حدی که حتی، دنبال کسب درآمدی برای خویش از مجموعه ی اقتصادی برای خود نبود. آقا سید حتی بعضی از اوقات، از درآمد شخصی خود کمک مالی شایانی به مجموعه فرهنگی می نمودند. آقا سید با توجه به طی نمودن مدارج عالیه دانشگاهی، از دانشگاه تهران، سمت استادی چند دانشگاه را داشتند. به اتفاق ایشان تصمیم بر آن شد از صنف طیور خارج شویم، و شرکت راهسازی نجم را تاسیس کنیم، و چنین کردیم.

این تصمیم باعث شد ایشان، و تعدادی از دوستان به زحمت بسیار زیادی بیفتند. با توجه به نوع کار شرکت نجم، آواره بیابانها و صحراها شوند، و زندگی جدیدی آنهم از جنس غربت، فقط برای رضای رب العالمین انتخاب کنند. تمامی این دوستان چشم بر آسایش و زندگی راحت کنار خانواده و حتی شغل هایی بسیار آسان تر پوشیدند. آقا سید هم، چشم از استادی، و عضو هیئت علمی شدن، دانشگاه و زندگی راحت، و بی دردسر خویش پوشیدند! بردن نام این دوستان در این زمان برای ما مقدور نمی باشد.

انشاءالله خداوند این همت بلند، خالصانه و عاشقانه را از همه ی آنها قبول فرماید. و خداوند نسل شان را محب اهل بیت گرداند.

در این ایام کارها بسیار سنگین شده بود، چه در مجموعه فرهنگی مذهبی، چه در مجموعه اقتصادی، با همه ی این حال با تمام توان همگی دوستان، و این حقیر در تلاش بودیم و در اوج کار.

در آن زمان بعضی از افراد حسود و کینه توز و بخیل اطلاعات غلط و نادرست بر مبنای مقاصدی که داشتند به آن برادر روحانی هیدادند و ایشان از روی سادگی خود قبول می کرد! ولی از اهداف آنها غافل بود

آن آقایان قصدشان نه تنها جدایی بین ما با ایشان بود، بلکه می خواستند این حرکت عظیم و بی نظیر را متوقف کنند. چون از نظر این دنیا پرستان نام همین برادر روحانی بود که روز به روز بلند تر می شد! ناگهان آنچه نباید می شد اتفاق افتاد!

برادر روحانی در تماسی تلفنی از من خواستند به قم بروم. من سریعاً به قم رفتم در آن جلسه ایشان به ناگاه به من

گفت: شما این چکاری بود که انجام داده اید؟!

گفتم: مگر چه شده است! .

گفتند: شما چرا سند زمین خیابان ولیعصر را بنام خود زده اید؟

گفتم: چه کسی این حرفها را به شما گفته است؟

گفتند: شما به این کارها کاری نداشته باشید جواب مرا بدهید؟ من از شدت ناراحتی و تعجب از اظهارات آن برادر روحانی!.

گفتم اگر چنین است پس من لیاقت خدمت در این مجموعه را ندارم و اگر این حرف تهمت است پس این مجموعه جای من نیست و از منزل ایشان خارج شدم.

در صورتی که آن قطعه زمینی را که از وزارت مسکن، جهت بنای مسجد و مجتمع فرهنگی به همت جناب وزیر (آقای عبدل علی زاده) گرفته بودیم، (اجرکم عندالله).

ما در هنگام تحویل از وزارت مسکن در ثبت اسناد در بنجاق اینطور قید کرده بودیم تا زمانی که مجموعه ی فرهنگی مذهبی مشغول فعالیت است این مکان در اختیار این مجموعه باشد و در غیر این صورت مالک اصلی مجتمع، سازمان اوقاف و امور خیریه خواهد بود. اسنادش موجود است. و چندی نگذشت آن برادر روحانی تماس گرفتند.

و دوباره گفتند: شما چرا به اسم استادم در بازار چک می کشید؟ گفتم این چه حرفی است شما می زنید؟ این حرفها را چه کسی به شما انتقال میدهد؟ ایشان گفت جواب مرا بده چرا شما اینکارها را می کنید؟ گفتم ای برادر این حرفها تهمت است و دروغی بیش نیست، و ایشان در جواب من گفتند: تمام اسناد و مهر و سربرگهای مجموعه را نزد من بیاورید! و من با دلی خونین آنچه را خواسته بودند انجام دادم. و این پایان حضور ما در آن مجموعه بود.

به ناچار مجبور شدم پس از چهار سال تلاش و برنامه ریزی آنهم بدین حد که، در حال احداث بنای مجموعه فرهنگی مذهبی به زیر بنای ۳۳۰۰۰ مترمربع در خیابان ولیعصر (عج) بودیم. و هم زمان مذاکرات نهایی جهت ترجمه ۴۰۰ عنوان کتاب دینی آنهم به ۹ زبان رسمی با دانشگاه زبان علامه طباطبایی به پایان رسیده بود و مبلغ قرارداد هم نهایی شده بود در حال نوشتن پیش نویس قرارداد بودیم و در اکثر مراکز استانها شعبه

تاسیس شده بود، و حتی در چند کشور شعبه ای داشتیم و در حال چاپ کتب مختلف دینی و تکمیل نوار وسی دی آنهم به آن گستردگی به هر حال دانستم که آن برادر روحانی خود ندانسته زبان عده ای از دشمنان جاهل دین خدا شده بود.

و با نگاهی که ایشان به ما پیدا کرده بود ادامه کار میسر نبود چاره ای جز خدا حافظی کردن باقی نمانده بود. ناچار چشم بر هم نهادم و با کوله ای پر از غم از دوستان، جدا شدم و از ماجراهایی که بر ما گذشت سکوت اختیار کردم.

حتی از آن سالها تا کنون یک بار هم برای عرض ارادت خدمت استاد بزرگوار آن برادر روحانی نرفتم. تنها از ترس اینکه مبدا استاد ایشان از ماجرای کناره گیری من از مجموعه، سوالی کنند و من مجبور به توضیحی شوم و اسباب ناراحتی ایشان را فراهم کرده باشم.

بهتر از همه خود آن برادر روحانی می دانست و می داند که چقدر اینجانب ارادت خاص به آن استاد الهی داشتم و دارم و استاد ایشان تا چه اندازه دل تنگ ما بودند!

شیاطین نگذاشتند کار به نتیجه رسد و سوار بر مرکب جهل عده ای شد، در نتیجه کار عقیم ماند. سرانجام در اواخر سال ۱۳۸۳ از آن برادر روحانی هم جدا شدم و ایشان خوب می داند که ما تا سر حد جانمان در اختیار ایشان و آن مجموعه ی فرهنگی بودیم. که فقط برای ما کار بود و کار.

و هیچ نفع مادی برای ما نداشت جز مبلغ بسیار سنگینی از بدهی مالی برای راه اندازی سایت و انتشار کتب دینی و کارهای فرهنگی گسترده ی دیگر بر عهده ام گذاشته بود. به ناچار برای همیشه خدا حافظی کردم.

خالی از لطف نیست عرض کنم پس از جدایی ما از آن برادر روحانی دوستان و اطرافیانشان مرابشرح ذیل مشاینت کردند من نمی گویم این نوع بدرقه به دستور ایشان بود ولی عده ای از جنودالشیطان خط دهی میکردند و اطرافیانشان ما را کافر می نامیدند! عده ای دیگر می گفتند حاج رضا تمام زندگیش از راه حرام می باشد! و آن دیگری می گفت ما می دانیم او دراصل وهابی است! کار به اینجا رسید یکی از دوستان دوران تحصیل ما شبی به منزل ما آمد من خیلی تعجب کردم ازحضور ایشان درخانه ما.

من برای گرفتن وضو به آشپز خانه رفتم. متوجه شدم این برادر مواظب وضو گرفتن من با دقت زیاد است.گفتم دوست من به چه چیز اینطور خیره شده ای؟

گفت: راستش، خیلی ها به من گفتند حاج رضا وهابی است، ویا وهابی شده است، من قبول نکردم خودم پس از سالیانی ادرس منزل شما را از دوستان دیگر گرفتم، خواستم ببینم آیا آن شایعات صحت دارد؟ وقتی دیدم در حال وضو گرفتن هستید دقت کردم ببینم آیا مانند وهابیهها وضو می گیرید، و نماز می خوانید!گفتم بندی خدا حالا که خوب دیدید.

گفت: شما مرا از این شک عفو کن .

تعداد زیادی از دوستان وحتی بعضی از اقوام که در آن شرکت راهسازی نجم کار میکردند پس از جدائی ما از مجموعه به یک باره استنفا دادند ورفتند. سرانجام کار را بدانجا رساندند که عده ای ازطرف داران آن برادر در فکر کشتن ما افتادند آنهم به نیت قربتاً الی الله.

ما که از این موضوع باخبر شدیم بایکی از طرفداران ایشان به اتفاق یکی از دوستان انتظامی خودصحبت کردیم. درابتدا انکار میکرد پس از

آنکه شواهدی بر این ادعای خود آوردیم قبول کرد، وگفت فقط در حد حرف بین بچه ها بوده است تازه چه کسی جرات دارد شما حاج رضای اشرار کش را بکشد آن دوست انتظامی ما گفت پس جراتش را ندارید والا دلتان می خواهد اینطور نیست؟ گفت چه بگویم!!

امام باقر (ع) فرمود: چهار چیز زودتر کیفر دارند: مردی که در برابر احسان تو بدی کند، و مردی که تو بر او نتازی و او بتو بتازد، و مردی که با او در چیزی هم پیمانی و تو پایبند وفاء هستی و او در مقام عهدشکنی با تو است و مردی که با خویشانش پیوست دارد و آنها قطع کنند با او (خصال)

در هر حال از ابتدای سال ۱۳۸۴ هجری قمری تا به یاری خداوند بدهیهای سنگین بیار آمده از بابت مجموعه فرهنگی را از طریق کار مضاعف در شرکت راهسازی نجم پرداخت کنیم ...

### **۳- چگونگی آشنایی با یکی از شرکتهای مافیای خاکستری، ومعاون**

**تولید ثروشان، } بنام شرکت سرمایه گذاری تلاشگران**

**فلق (سردار مرتضی رضایی)**

از سال ۱۳۷۶ لغایت ۱۳۸۰ بود، که از سپاه به نیروی انتظامی در استان سیستان و بلوچستان مامور شدم، و در آنجا مشغول خدمت بودیم. در این ایام با برادری بنام آقا قاسم که مسئول حفاظت اطلاعات ایرانشهر بودند، دوست صمیمی شدیم. در آنجا با توجه به نوع ماموریتمان یگانی تشکیل داده بودیم. و از اقسا نقاط مختلف کشور نیروهای ویژه (نظامی

انتظامی، بسیجی) به ما معرفی می شد. در بین این افراد برادر بسیجی بنام محسن بود. که ایشان در ایست و بازرسی، در تهران پارس سهوا در حین تعقیب و گریز یک متهم، به نیروی خودی تیراندازی می کند در نتیجه آن فرد شدیداً مجروح می شود. آن فرد از ایشان شکایت می کند و آقا محسن تقریباً محکوم به ۱۶۰۰۰۰۰۰۰ میلیون تومان دیه می شود. در آن زمان محسن را از بسیج می شناختم از مشکلات این برادر باخبر شدیم. لذا تلاش زیادی کردیم تا شاید ما هم بتوانیم بقدر توانمان کمکی به این برادر کرده باشیم. این موضوع را با آقا قاسم در میان گذاشتم. و ایشان جمع آوری کمک از افراد خیر را پیشنهاد دادند من هم قبول کردم. آقا قاسم اولین فردی را که معرفی کردند شخصی بود بنام حسین امیر آقائی گفت این آقا دارای تمکن مالی بسیار زیادی است و خود قبلاً همکار ما بوده است. پذیرفتم برادر قاسم با جناب آقائی تماس تلفنی گرفتند و نقل ماجرا کردند و ما را به ایشان معرفی کرد. و ایشان پذیرفتند به ما کمک کنند. من با پدر محسن تماس گرفتم. قرار شد ایشان به دفتر جناب امیر آقائی در تهران مراجعه کنند و او هم چنین کرد. در آن زمان یعنی سال ۱۳۷۸ مبلغ ۳۰۰۰۰۰۰۰ تومان به پدر آقا محسن جهت پرداخت دیه کمک کردند. و الباقی هم از منابع دیگری به لطف رب العالمین جور شد و آقا محسن پس از چندی حبس از زندان خلاص شد. خداوند بتمام کسانی که در این ماجرا زحمت کشیدند اجرایی حساب دهد انشاءالله.

این ماجرا شروع ارتباط ما با شرکت سرمایه گذاری فلق (سردار مرتضی رضائی) به نمایندگی حسین امیر آقائی بود. من به اتفاق آقا قاسم برای عرض تشکر به دفتر حسین آقا رفتیم. در آن زمان من نمی دانستم و شاید قاسم هم نمی دانست. حسین آقا خود نیروی گرفتار شده ای بود در دست خاکستریها و سردار سایه ها آقای مرتضی رضائی!



و خودش نیروی بیش نبود. تمامی مال و اموالی که در این شرکت در دست اوست مالکش مافیای خاکستری و حسین آقای معاونت و نماینده گی آقا مرتضی است. خود هیچ سهمی ندارد و فقط امانت دار آنهاست. خود حسین آقا هم چیزی عنوان نمی کرد، و به ناچار ژست مردی میلیاردی را بازی می کرد. البته خود من زمانی متوجه شدم که از آن نشست اول ما حدود ۱۲ سال می گذشت یعنی سال ۱۳۹۰ شده بود. البته از وجود خارجی مافیای خاکستری در سالهای ۷۶-۷۷ مطلع گشته بودم، ولی در همین ایام (سال ۹۰) بود متوجه شدم که حسین آقا برادر خانم آقا مرتضای خاکستری می باشد. و حسین آقا خود مدیر یکی از دهها شرکتی است، که مالک اصلی آن مردی است که خود در تارکی ایستاده است تا حدی که کسی صورتش را نمی بیند، و دیگران را تحت عنوان نام رهبری استسما می کند. در این دو سال آخر بود متوجه شدم تمامی اموال موجود بنام دیگران است. و هیچ کس حق هیچگونه تصمیم گیری را ندارد. در اینجا بود که دانستم چرا در این شرکت سرمایه گذاری غارت گران فلق، باید به اسم خرجهای ضروری رهبری کسب درآمد کنند؟

زیرا تا بتوانند هر حرامی بر فرمانبران خود حلال نشان دهند! چون بعضی از این نیروها واقعاً رهبر را دوست می داشتند فقط با استفاده ی ابزاری از نام این سید مظلوم می توانستند، از آنها شبانه روزی وبی وقفه کار بکشند، تا سریع تر به اهداف خود دست پیدا کنند .

حال می خواست در مسائل اقتصادی و یا سیاسی و یا نظامی باشد فرقی نداشت!!

**قال علی (ع): از زورگویی و بیدادگری بپرهیز زیرا زورگویی باعث در به دری مردم می شود و بیدادگری کار را به شمشیر می کشاند**  
**(میزان الحکم)**

## **۴- چگونگی تاسیس کارخانه و معدن نجم**

پایان سال ۱۳۸۳ در شرکت راهسازی نجم در عسلویه در یک پروژه ی تثبیت بستر مشغول کار بودیم.

از آن مجموعه ای فرهنگی مذهبی جدا شده بودم جهت پرداخت بدهیهای ناشی از آن زمان سرعت کار را بیشتر کردیم برای آنکه بتوانیم با توان بیشتری جلو برویم از شرکت فلق مبلغ ۲۰۰۰۰۰۰۰ دلار، دلار خریداری کردم و به تعداد ماشین آلات افزودیم کار خوب پیش می رفت آن کار در سال ۱۳۸۵/۵/۱۵ تمام شد و بدهی شرکت فلق را پرداخت کردیم. و بخشی از عمده بدهیهای قبلی را هم پرداخت کردیم ولی در این مدت برای گرفتن صورت وضعیتهای کارهای انجام شده و در یافت مبالغ صورت وضعیتها خیلی درد سر می کشیدیم در فکر این افتادم که باید کاری کرد تا لازم نباشد چشمان بدست کار فرما باشد.

در اسکله بهمن عسلویه دیده بودم که شرکتی مشغول تولید شن و ماسه و صادرات آن به هندوستان می باشد. از آنها تحقیقاتی کردم و مهندس تولید آن شرکت به ما گفت اگر می خواهی در این کار سرمایه گذاری کنی بهتر است جنس معدنی که انتخاب می کنی سنگ آذرین باشد خیلی بهتر و مشتری فراوانی در کشورهای حوزه ی خلیج فارس دارد. ما راهنمایی

آن مهندس را الگو قرار دادیم و درباره ی بازار آن بررسیهای کردیم  
و مطمئن از این طرح شدیم و بعد از آن اقدام به تهیه ای معدن کردیم.

سرانجام پس از پیشنهاد چند معدن در منطقه های مختلف با شرایط گونا  
گون در نهایت در بندر لنگه اقدام به تاسیس معدن و ساخت کارخانه  
نمودیم .

از همان ابتدای کار مشتریهای متعددی برای عقد قرارداد جهت صادرات  
آمدند. و ما با یکی از آن آقایان قبل از تکمیل کارخانه عقد قرارداد کردیم  
و حتی مبلغ ۱۷۰۰۰۰۰۰۰۰ تومان بعنوان پیش پرداخت دریافت کردیم.

و در مدتی کوتاه کارخانه را تکمیل کردیم. وسعت کار زیاد شده بود و به  
چندین جا بدهکار شده بودم به ناچار از شرکت فلک دوبار مبلغ  
۱۰۰۰۰۰۰۰ دلار خریداری کردم ولی مشکل حل نشد مجبور بگرفتن وام  
از بانکها در طرح بنگاه های زودبازده شدیم. از آنجایی که وسعت  
کارخانه خیلی زیاد بود به سرعت وام را به ما دادند. و تولید را شروع  
کردیم و در پی آن صادرات به کشور قطر آغاز شد صادرات توسط  
همان برادری که پیش پرداخت داده بود (جناب آقای بهرام گودرزی  
منش) صورت می گرفت و ما هم تولید می کردیم ۸ کشتی بار صادر کردیم  
رقبای قطری آمدند کارخانه را از ما بخرند و ما قبول نکردیم. تازه  
شیرینی تولید راحس می کردیم. آن رقبا در توطئه ای کثیف به دروغ  
و هماهنگی با بندر دوحه قطر به ما اعلام کردند کشتی های شما کابل  
اینترنت کف دریا را پاره کرده است و تا خسارت آن راندهید شناورهای  
شما توقیف است. اعلام خسارتی که بما کرده بودند ۲۲۰۰۰۰۰ دلار بود  
از آنجایی که برای ما مشخص بود که این توطئه ای کثیف است چون  
نقطه ای که اعلام پارگی کابل اینترنت کرده بودند اصلاً شناور ما از آن  
نقطه عبور نکرده بود چون مسیر حرکت شناور در دستگاه جی پی اس

آن ثبت می شود و بهیچ وجه همچنین نقطه ای در آن ثبت نشده بود. لذا بیمه ی کشتی به همین دلیل زیر بار مسئولیت نمی رفت تا ما بتوانیم از این توطئه خلاص شویم.

۱۰۵ روز طول کشید و ما روزی ۲۵۰۰۰ دلار کرایه کشتی می دادیم. در این مدت هرچه با مسئولین کشوری خودمان مکاتبه کردیم یک نفر محض رضای خدا هم احوال ما را نپرسید و حتی بعضی از مسئولین به ما می گفتند دروغ می گوئید این برنامه شما است برای فرار از پرداخت وامتان!

در این مدت کارخانه نجم ۳۰۰ نفر فقط کارگر بیمه شده داشت. به ناچار کارخانه را تعطیل کردیم آنجا بود که دیدم اگر بخوادم همین طور ادامه دهم اصل سرمایه را از دست می دهم. و بدهکاری بزرگی ببار می آورم چون دیگر سرمایه ای برای ما بعد از این اتفاق باقی نمانده بود. تصمیم به فروش کارخانه گرفتم.

## **۵- دلیل ونحوی فروش مجموعه ای کارخانه و معادن**

### **نجم به شرکت سرمایه گذاری تلاش گران فلق وادله**

#### **خرید قطعی فلقی ها**

پیغمبر اکرم- صلی الله علیه و آله- فرمود: هیچ مردمی عهدشکن نشدند مگر اینکه دشمن آنها بر آنها مسلط گردید و هیچ قومی ظلم نکردند مگر اینکه کشتار در بین آنها زیاد شد.!!

ما پس از آنکه در سال ۱۳۸۸ به این نتیجه رسیدیم که نمیتوانیم بدون داشتن سرمایه در گردش مجموعه ی کارخانه و معادن نجم را اداره کنیم ادامه کار دیگر ممکن نبود. در نهایت تصمیم گرفتیم مجموعه را بفروشیم. ولی موانع متعددی سر راه هم بود که فروش مجموعه را دشوار می کرد. از طرفی می خواستیم قبل از آنکه مقدار بدهی های مجموعه بر سرمایه های موجود پیشی بگیرد، آن را واگذار کنیم. لذا با تعدادی از کسانی که از مجموعه طلب کار بودند جلسه ای برگزار کردیم. با توجه به آنکه این افراد همگی باهم آشنایی نداشتند جلسات جداگانه برگزار می شد. اینجانب مشکلات قبلی و فعلی مجموعه را شفاف و با صداقت محض برای تک تک افراد توضیح دادم. در نتیجه تصمیم گرفته شد مجموعه با تمام بدهیهایش به این افراد تحت عنوان یک شرکت جدید بر مبنای سرمایه ای اولیه جهت راه اندازی مجدد کارخانه و معادن، سهام واگذار شود و مجموعه صد درصد با تمام بدهیهایش به تملک شرکت جدید درآید. و شرکت جدید مکلف به پرداخت کل بدهی مجموعه ی نجم به مبلغ ۲۰ میلیارد تومان شود.

متأسفانه اختلاف بین این افراد بر سر کسب سهام بالا گرفت. در این میان نمایندگان شرکت سرمایه گذاری فلق جلسه ی زیادی در دفتر آقای امیر آقایی برگزار کردند. در آنجا به اسرار زیاد نماینده، و وکیل حقوقی (سردار مرتضی رضایی) آقایان قنبری و کاظمی مالک اصلی شرکت فلق بر این موضوع، که اگر بنا است مابایت طلب شرکت فلق اقدام قانونی نکنیم و مانع از تشکیل شرکت جدید نشویم باید ۱۰۰٪ و یا حداقل ۵۱٪ از سهم کل مجموعه ی نجم بنام شرکت فلق شود. از آن طرف، دیگران بهیچ وجه قبول نداشتند. علت را چنین بیان میکردند ۵۱٪ از سهام کل در اختیار یک نفر یعنی سهام برتر، و حق بیشتر، در تمام تصمیم گیریها.

در نتیجه توافق نمی کردند. سرانجام شرکت فلق ۱۰۰٪ مجموعه ی کارخانه و معادن نجم را خریداری کرد. وظیفه ی قرارداد نامه ای (قولنامه) تمام دیون و بدهیهای مجموعه ی نجم اعم از افراد حقیقی و حقوقی طی یک لیستی پذیرفت. و متعهد به پرداخت گردید. در نتیجه شرکت فلق وارد مذاکره و مکاتبه با تمامی طلب کاران مجموعه شد. بطور نمونه با تعدادی از این اسناد اشاره می کنم

### — ادله خرید قطعی مجموعه ای نجم توسط فلقی ها

۱- نامهای متعدد به بانکهای ملت، صادرات، رفاه و جلسات مختلف با مسئولین استانی و کشوری آنها و ارائه سندهای مختلف ملکی خویش جهت جابجای با سند کارخانه

ب. دلیل آنکه هنوز سند کارخانه به نام اینجانب بود هر چند در محضری در خیابان شهدا تهران طی وکالتی بلاعزل سند کارخانه و پروانه بهره برداری آن، و هم چنین پروانه بهره برداری معادن را بنام خود زدند و از اینجانب بطور صددرصدی سلب اختیار کرده بودند.

۲- نامه های مختلف به دوائر دولتی مبنی اعلام خرید مجموعه ی نجم و تعهد پرداخت کل دیون آن مانند اداره بندر لنگه، سازمان صنعت و معدن و تجارت، سازمان تامین اجتماعی، اداره برق لنگه و حتی جابه جایی نام فیش برق از نام اینجانب به نام خودشان، اداره های آب و فاضلاب لنگه و جابه جایی فیش آب از نام اینجانب به نام خود و..... تمامی موارد ذکر شده هم نزد دوائر دولتی و خودشان اسنادش موجود می باشد. حتی در بیشتر موارد چکهای داده شده از طرف شرکت فلق و یا شرکتهای وابسته به آن موجود می باشد.



پیامبر «ص»: هر کس در خرید و فروش با مسلمانی غش زند از ما نیست، و روز قیامت با جهودان محشور خواهد شد، چون که آنان خیانت کارترین کسانی در حق مسلمانان.

ابی مالک گوید: بامام زین العابدین علیه السلام عرض کردم: همه دستورات دین را بمن بفرمائید فرمود: حقگوئی و قضاوت عادلانه. و انجام دادن تعهدات (خصال)

## **۶- نیرنگ بزرگ و غیر قابل تصور از غارتگران فلق**

**وانکار کل معامله و خرید مجموعه نجم توسط فلقی ها**

**پس از قریب به سه سال و روشن شدن ماهیت**

### **سرداران خاکستری**

خدا عزوجل فرموده: در نگیرد نیرنگ مگر به اهل خودش. (۴۱- فاطر)

ببین که عاقبت نیرنگشان این شد که آنها را با همه کسانی که سرنگون کردیم- ۲۲ (۵۲- النمل)

ایا مردم همانا تجاوز شما به زیان خودتان است و همان بهره زندگی دنیا است.-(۲۴- یونس)

الهی تو خودگواهی: اینان آنچه را باهم نوشتیم انکار می کنند حال که ندانند تو ابصر الناظرینی



علی علیه السّلام می فرمود: ستمکار و آنکه او را یاری کند و آنکه راضی بر آن ستم باشد هر سه با هم شریکند.

علی علیه السّلام میفرمود: سه چیز در هر که باشند بزیان اویند: مکر، عهدشکنی، و تجاوز.

علی علیه السّلام میفرمود: زیرا شکیبائی در تنگنای کاری که امید فرج و خوش عاقبتی در آن هست بهتر است از عهدشکنی که دنبال آن هراس عقوبت و بازخواست خداوند است پس دنیا و آخرت خود را در معرض خطر نیاور.

امام صادق علیه السلام فرمود: آیا مردم! اگر دغلی و عهدشکنی بد نبود، من سیاستمدارترین مردم بودم، هر عهدشکنی و دغلی هرزگی و نابکاری‌های دارد، و هر هرزگی و نابکاری کفر و ناسپاسی به بار می آورد، راستی که دغلی و هرزگی و خیانت، در آتش باشند.

با توجه به گذشت قریب سه سال از معامله قطعی و با تمام اسناد موجود ذکر شده، به شرح بالا در تاریخ ۱۳۹۰/۶/۱۴ نماینده سردار مرتضی رضایی (حسین امیر آقایی) تماس گرفتم و گفتم حاج حسین آقا قریب یک سال است شما ذره ای از بدهی‌ها را نداده اید و هم اکنون که مشغول تولید و فروش هستید آن دسته از دوستان من که در جاهای مختلف تعهد بدهی‌های مرا (شرکت نجم)- کرده اند شدیداً در فشار هستند و شما طبق آن قرارداد نامه متعهد شده بودید، این دیون را پرداخت کنید پارسال برج هفت قول داده بودید که به این فشارها پایان می دهید.

او (حسین امیر آقایی) به یک باره اعلام کرد حاج آقا در باره ای چه صحبت می کنی ما (شرکت فلق) چیزی از شما خریداری نکرده ایم که تعهد بدهکاریهای شما را کرده باشیم. به او گفتم کنار چه کسی نشسته اید

که بامن این جوری صحبت می کنید گفت بیا تهران تا خواستم حرفی بزنم  
گفت بیا تهران از نزدیک باهم صحبت می کنیم .

بعد از آن تاریخ حدود ۲۰ روز طول کشید تا نماینده ی سردار خاکستری  
را پیداکنم یا جواب نمی دادند ویا مسئول دفترشان می گفت ایران نیستند  
سرانجام روز چهار شنبه ساعت ۱۸ قرارشد در یکی از دفتر هایشان  
ایشان را ببینم . در همان ابتدای دیدار گفت من جلسه ی فوری دارم ونیم  
ساعت بیشتر وقت ندارم . من حسین آقا را قلباً دوست می داشتم . و  
دوست نداشتم حداقل از زبان حسین این مطالب را بشنوم . وپیش خود می  
گفتم در آن تماس تلفنی قطعاً اتفاقی آن حرفها زده بود چون من شخصاً  
ارادت ویژه ای به حسین آقا داشتم. البته در این دو سال کاملاً ماهیت  
شرکت فلق و سرداران و اعضای آنها برای من مشخص بود.

ولی این یک آرزوی بیش نبود. برای بار دوم در زندگیم آنچه را نباید  
می شنیدم، شنیدم! حسین آقا گفت: ببین برادر شرکت فلق از شما هیچ  
چیزی نخریده است و هیچگونه بدهکاری به شما ندارد تازه آن مبالغی را  
که به شما داده است باید برگردانید.

گفتم: کدامین مبلغ گفت: خرج کردشان در شرکت نجم. گفتم: این فلقی  
ها اگر از ما نجم را نخریده اند چطور در آن خرج کرده اند؟ و بخشی از  
بدهیهای نجم را پرداخت کرده اند؟ گفتم: حسین آقا، الظاهر آقا مرتضی  
دیگر بی شرافتی را به سرحد اعلا رسانده است چطور به شما یاد می  
دهد چنین بگویید؟ تازه قولنامه و محضر را می خواهد چه کند؟ گفتم  
محضر را چندی قبل تر خودم باطل کرده ام! گفتم: عجب پس از قبل  
برنامه ریزی کرده اید! پس تکلیف آن عده از دوستان من چه می شود؟  
گفت: به خود شما مربوط است، دانستم از قبل تصمیم گیری شده است.

چون خود حسین هم که حرف می زد از عذاب وجدان رنگ بصورت نداشت.

من به خوبی می دانستم که او در آن لحظه فقط اجرای اوامر مافوق خود می کند.

گفتم: باشد حسین آقا، باید حق را گرفت.

گفت: ببین مادیشب با دادستان کل کشور آقای محسنی اژه ای جلسه داشتیم بی خود شلوغش نکن با شکایت به جایی نمی رسی. هرچند خود می دانستم! چون از قبل ارتباط آقا مرتضی و آقای آیت الله شاهرودی برایم مشخص شده بود. با خود می گفتم من احمق نیستم شکایت کنم، و با دست خودم خود را راهی زندان کنم، آنهم زندانی که برگشتی ندارد!!

گفت: ببین اگر بخواهی کاری بکنی دست بالای دست بسیار است. آن پیام آقا مرتضی را هم خوب گرفتم. واز جا بر خواستیم به حسین گفتم: من از این به بعد بر خود تکلیف می بینم که انشاءالله حق عده ای گرفتار شده و مظلوم را از آقا مرتضی و پسرش مصطفی که در این مدت مدیر اصلی نجم فروخته شده به فلق بود را بگیرم. بیرون آمدم!!

در خیابان ری که یکی از دفاترشان بود جلسه در آنجا برگزار شده بود قدم میزدم به دنبال یک آب میوه فروشی می گشتم با خود می گفتم، چیزی بخورم شاید خوب باشد نکند سگته کنم. حرفهای حسین آقا برایم خیلی سنگین بود. از آن طرف می دیدم تمام دارایی مرا رابرده بودند و در عین حال به تعهدشان عمل نکردند. واز طرفی آبرویم را پیش رفقایم برده بودند.

چون در این سه سال، آنقدر آنها را امروز وفردا کرده بودند که خدا بداند. حتی برای بعضی از این دوستان، طلب کاران جلب سیار گرفته بودند. باخود می گفتم چطور می شود محضر را باطل کنند؟! مگر می شود انکار کنند؟

قریب سه سال در شهر لنگه رفت و آمد کرده اند؟! وپسرش مصطفی مدیر آن مجموعه بوده است؟! تازه از آن مجموعه ملیونها تومان جنس فروخته اند؟! با بندر ونیروی انتظامی وشرکتهای مختلف قراردادهایی بسته اند؟! به عده ای از طلب کاران ما وجه نقد پرداخت کرده بودند؟!

## —روشن شدن ماهیت سرداران خاکستری

در نهایت گفتم کاری است که شده باید چاره ای اندیشید خوب است پیش دوستان سپاهی ومستولین کشوری خود بروم ومشورتی بگیرم(ای کاشی که نمی رفتم). از فردای آن روز چنین کردم. و۱۱ نفر را ملاقات کردم. ۴ نفرشان هم درجهء خود سردار خاکستری بودند والباقی عزیزان یک پله پائین تر آنها از نظر دنیایی ولی تفاوت بین این عزیزان وسردار خاکستری از سپاهی تا روشنایی بود. به غیر از دونفرشان همگی مرتضی رضائی را کاملاً می شناختند ومی گفتند تو با او چکار داشتی اوکارش از این حرفها گذشته است. به آنها گفتم خدا شاهد است من درابتدای کار نمی دانستم نا خواسته دردام یکی از دهها شرکت این از خدا بی خبر افتادم. ودیگر هیچ راه پس وپیش نداشتم چون تمام زندگیم رامحضر بنام آنها زده بودم. با توجه به مسائلی هم که از آنها می دانستم باز سکوت اختیار کردم. تا شاید این ماجراها تمام شود وتمام ثمن معامله که همان پرداخت بدهی ها بود را بدهند. بعضی از این آقایان می گفتند ای بنده ای خدا این آقا مرتضی فرقی با هشت پا ندارد. تو اولین گرفتار نیستی او

خیلی از بچه های حفاظت اطلاعات سپاه و اطلاعات کل سپاه را گرفتار خود کرده است. حتی بعضی ها در زندان سپاه به سر می برند هر یک به شکلی... ۳ نفر از این فرماندهان از من خیلی جدی سوال می کردند آیا تو در این مدت برای او عملیاتی انجام نداده ای؟ گفتم خیر منظورشان چیست! می گفتند اگر کاری انجام داده ای بما بگو قسم می خوردم و می گفتم والله خیر سوال می کردند از ماجرای ترور های دانشمندان هسته ای خبری نداری؟ می گفتم نه باید چه خبری داشته باشم. همین قدر از صدا و سیما چیزهای شنیده ام که کار اسرائیلی ها می باشد. هر یک واکنشی نشان می دادند. و می گفتند واقعاً هیچ نشانه ای و یا رد پایی از آنکه تشکیلات مرتضی در این کار دست داشته باشند تو نداری در کمال حیرت و تعجب می گفتم مگر این ملعون تا این حد خبیث است؟

تازه من در آن حد نبودم که بخواهند مرا در بین خود راه بدهند آقا مرتضی حتی یک بار خودش با من روبه رو نشد و من تنها به یکی از شرکتهای او مالی فروخته ام و در این مدت دو مرتبه از همان شرکت دلار خریدم. و بعد در چند قسط به آنها پرداخت کردم. و این آخرین مرحله بود که برای گرفتن طلب خودشان کل کارخانه را به قیمت تمام بدهی های آن از من گرفتند. من که در تشکیلات مخفی و زیر زمینی این غارتگران فعالیت نمی کردم. فقط چندین بار پسرش را آنهم به اسم مستعار مسعود دیدم. و یک بار با هم به لنگه مسافرت کرده بودیم. به تازگی متوجه شدم مسعود همان مصطفی است. برای من از همه چیزنگران کننده تر این بود که این سه برادر مسئول به هیچ وجه از ارتباط من با آن دیگری اطلاع نداشتند. چون شغل و محل کارشان با یک دیگر متفاوت بود. یکی از آنها جزو مسئولین طراز اول وزارت اطلاعات بود. آن دیگری از فرماندهان ارشد سپاه بود و آن دیگری از نیروهای ارشد اطلاعات و بازرسی بیت بود. دوفرد از این برادران می گفتند ما در حال بررسی

و جمع آوری مستندات هستیم که تا به حال بین دو متهم بر علیه سردار مرتضی رضایی بیشترین شواهد را جمع آوری کرده ایم.

حتی یکی از این برادران بصورت قطعی می گفت مرتضی و هم دستانش در این ماجراها دخیل می باشند. با خود گفتم پس اینقدر که می گویند موساد موساد درست است!! (در فصل های بعد شفاف تر توضیح خواهم داد)

در این مدت از بین این یازده برادر دو نفرشان حرفهای مرا قبول نمی کردند. می گفتند حاجی تو که اینکاره نبودی از چه کسی خط گرفته ای تا آقا مرتضی را خراب کنی. ناراحت شدم و گفتم این چه تهمتی است به من می زنی.

خداوند شاهد است من آن مجموعه را به یکی از شرکتهایش بنام شرکت فلق فروخته ام و پس از سه سال همه را انکار می کنند و کل ماجرا را تعریف می کردم یکی از آن دو برادر گفت من هیچکدام از حرفهایت را قبول ندارم من پشت سر آقا مرتضی نماز می خوانم. ایشان در حد یک عارف قبول دارم سالیانی با او کار کرده ام... سرانجام پس از کلی دلیل و نظیر قرار شد او با آقا مرتضی تماس بگیرد و او بعد از مدتی بامن تماس گرفت و گفت حاج آقای گل درست نیست. به یار رهبری آنها بازوی راست او اینهمه تهمت زده شود من خودم با او صحبت کردم و ایشان همه ی گفته های شمارا انکار کردند و گفتند من کسی به اسم آقای حاجیان نمی شناسم من و یا پسر مصطفی به کارخانه ای در بندر لنگه چکار داریم این حرفها را چه کسی از خود می سازد و من حرفی برای گفتن نداشتم بزعم حاج آقا رضا؟؟

گفتم: دروغ میگوید او مرد نیرنگ و تزویر است. آن برادر خیلی ناراحت شدند..... گفتم مسلمان من اصلاً دروغ گو و یا به قول شما خط گرفته ام

از مخالفان آقا مرتضی برای خراب کردن او. ایشان چطور حضور  
پسرش رادکارخانه یا دیدارشان با مسئولین ومکاتباتشان با شرکتها  
وسازمانها و بانکها و.....را انکار می کند اوفردای قیامت چه می کند.  
محض رضای خدا شما یک استعلام از استان هرمزگان بگیرید همه چیز  
برایتان روشن می شودکه دراین چندسال اخیر آیا مجموعه ی نجم را  
شرکت فلق خریده است یا خیر وشما ببین مالک اصلی شرکت فلق  
کیست.

من چون می دانستم تشکیلات آقا مرتضی دست رسی خیلی آسان به  
سیستم شنود مخابراتی کل کشور داشتند موبایل دیگر همراه خود نمی  
گرفتم. لذا برقراری تماس برای آن برادر میسر نبود. ولی اوبه یکی از  
دوستان مشترکمان پیغام داده بود از

حاج آقا رضا از طرف من عذر خواهی کنید وبگویید تمام گفته هایش  
درست بود واقعاً دیگر آقا مرتضی تبدیل به یک هیولا شده است. ومن  
برای خودم متأسفم  
خداوند یارپیش کند.

از دست من هم کاری بر نمی آید!! آن دیگری می گفت حاج رضا بد  
شانس هستی در بین این همه خریدار. کارخانه ات را به این آقا داده ای!  
خداوند به هر دوی شما رحم کند فکر نمی کنم آقا مرتضی بداند دارد چه  
می کند.

مقصر دور بری او هستند اطلاعات غلط به او می دهند اواز روحیه  
وجنس شما بی خبر است

ولی او زیرک تر از این حرفها می باشد.

من شمارا چریک می دانم، و از همین الان می بینم انتهای کار را... شما با آن هفت نفر و یا آن دیگری فرق زیادی دارید. گفتم آن دیگری کیست؟ ماجرای آن هفت نفر چیست؟

گفت بی خیال شو من اسرار می کردم، و او امتنا از گفتن، سرانجام گفت: پدر جان من نمی خواهم شمارا بیش از این اذیت کنم تو الان دیگر به اندازه ی کافی اورا می شناسی گفتم: سردار تا نگویی نمی روم گفت او در ماجرای خرید نفت چند نفر را آنها با توطئه کشته است از من بیشتر از این نخواه! هریک از این برادران اطلاعاتی از جنایتهای او داشتند یکی از آن فرماندهان به من گفت: شنیدم در شلوغی های خرداد ۱۳۸۸ حضور داشتی. گفتم: آری من از این جنجال ها بی خبر بودم، سردار شعبانی مرا مطلع کردند و با هماهنگی که با سردار رادان کرده بود به من گفتند تعدادی عرازل و اوباش هستند که جو را متشنج میکنند. حتی در چندین مورد بچه های بسیج و یا بچه های نیروی انتظامی حتی مردم را شدیداً با قمه و کارد در حد مرگ مجروح می کنند

ظاهراً از هیچ گروهی هم نیستند. گفتم اگر چنین است باشد من آماده هستم تا آنها را دستگیر کنیم. گفت بعید می دانم بتوانید آنها را دستگیر کنید. اینطور بود که وارد ماجراهای ۸۸ شدم. به من گفت چه دیدی. گفتم واقعیت را بگویم. گفت برای من خیلی جالب است از زبان حاج رضا بشنوم. گفتم هرچه بود خود سپاه اصل این فتنه را بر پا کرد. می دانم پشت این فتنه مغز فرماندهی چه کسانی بودند. خود می دیدم از آن طرف آن دوگول خورده (موسوی-کروبی) پرچم دار به ظاهر فتنه بودند از طرف دیگر سپاه هر روز فتنه ای جدید درست می کرد و آن را به حساب آن سید مظلوم (رهبر) در اذهان عده ای کم بصیرت می گذاشت.



به من گفت تو از نزدیک با چشمان خود چه دیده ای. چون من خود به این امر واقف هستم حتی یکی از سران این فتنه ی بزرگ را در سپاه همان آقا مرتضی، مال خور شمارا می دانم. گفتم سردار دقیقاً همین طور است من باخود می گفتم شما حتماً رفیق شفیق این غارتگر هستید. می خواستم شما به شکلی این قضیه راحل کنید، و نگذارید دوستان مومن ما گرفتار شوند، و مراهم از این نیت بزرگی که برای گرفتن حق آنان دارم نجات دهید، و نگذارید این امر شکل خارجی بخودبگیرد... گفت متأسفانه بودم! سالیانی است دستش پیش ما روده است و ما او را نه تنها دوست نمی دانیم بلکه دشمن این سید بزرگوار می دانیم. گفتم پس شما چگونه این همه مراود ایشان و طائب را با مجتبی آقا تحمل می کنید مگر طائب با حفظ سمت در اطلاعات کل سپاه مسئول حفظ و نشر آثار مقام معظم رهبری نیست. گفت چرا این نا مردان ایشان (مجتبی) را فریب داده اند من شخصاً با مجتبی صحبت کردم قبولش برایش سخت است. ایشان پسر همان- آقا (رهبر) می باشد که بقدر آسمان صاف است و شناخت نیرنگ تا این حد برایشان امریست مشکل. آقا زادهها بزرگوار هستند ولی حساب شخص آقا باپسرانش جدا می باشند. شما خدای ناکرده به اشتباه نیافتید این خواست همین از خدا بی خبران است... گفتم انشالله این آرزو را به گور خواهند برد.

گفت: تو بگو چه دیدی گفتم: به وضوح در خیابانها مشخص بود بچه های بسیج در اختیار صد درصد سپاه بودند آنها آنقدر صبر می کردند تا شلوغ شود و خود تماشا میکردند تا جمعیت به اصطلاح مخالفین زیاد شود وعده ای آموزش دیده چند جایی را آتش بزنند و نیروی انتظامی درگیر شود و آنها لذت کافی از برای ثابت کردن بی کفایتی نیروی انتظامی ببرند آنگاه طبق دستور بسیجیان رابا عده ای با گناه و بی گناه درگیر کنند تا بتوانند در عرصه ای سیاست بهره ای کافی ببرند. در یکی از آن

روزها فائزه هاشمی که حقاً هیچ نشانی از پدر ندارد تنها جلوی درب دانشگاه تهران بود. وبا موبایل خود صحبت می کرد تعدادی سپاهی او را دوره کرده بودند نه می گذاشتند برود و نه خود او را می بردند. این ماجرا چند ساعتی طول کشید، در یک لحظه همه جا پر کردند که آقا عزیز (فرمانده کل سپاه) می خواهد او را ببرد و ما باید تا آن زمان صبر کنیم در این مدت جمعیت لحظه به لحظه زیاد تر می شد و این ماجرا خود بلوایی شد. سرانجام آمدند. و فائزه را بردند. من آقا عزیز را ندیدم ولی آنهایی که جلو تر بودند می گفتند آقا عزیز با ماشین بنزی بود. و او را برد من متوجه تمامی متینگهای سپاه بودم.

سردار خوب می دانید من به اندازه ای کافی صحنه های مختلف در گیری را دیده ام و خوب میدانم اصلاً نیاز به اینهمه قشون کشی سپاه و بسیج نبود اگر می خواستند. و می گذاشتند نیروی انتظامی در همان روزهای اول کار را جمع می کرد. خود نمی خواستند. در ماجرای دیگر دیدم در ۵۰۰ متر پائین تر از میدان کاج عده ای اوباش آنها سازمان یافته خودرو سواری پژو ای را آتش زدند و سرنشینان آنرا مجروح میکردند. بچه های نیروی انتظامی تعدادشان کم بود، و می خواستند در داخل میدان حضور داشته باشند تا مانع جمع سبزیها شوند.

و برعکس تعداد برادران سپاهی و بسیجی در میدان حداقل ۱۰ گردان آماده بود، و خود شاهد این صحنه بودند. تنها کاری که می کردند تماشا بود و تماشا.

نکته مهم و عجیب اینجا بود چطور می شود حس ظالم ستیزی را در یک بسیجی می شود کشت!! و این بچه ها به ایستند و تماشا کنند عده ای عرازل به مال و ناموس مظلومی تعرض کنند. و حتی یک قدمی هم برندارند؟؟

ما رفتیم و نگذاشتیم مفت در بروند اما چه فایده آمدیم و به بچه های سپاه که فرماندهی آن گردانها را داشتن شدیداً اعتراض کردیم در جواب گفتند: ما طبق دستور عمل می کنیم و به شما ربطی ندارد. به آنها گفتم پس غیرتتان چه شده است!! سردار ماجرا ها زیاد است. او گفت همینطور است بلکه عمیق تر!!

در نهایت با تمام آن تفصیل برایم مسجل شد که باید دیگر بر خیزم و جلوی این اشقیای به فضل خداوند به ایستم. و نگذارم حق عده ای را اینان نابود کنند.

لذا اولین قدم را چنین برداشتم تماسی با یکی از مدیران و دوستان پسر آقا مرتضی گرفتم و از او شماره همراه مصطفی را خواستم او در ابتدا من می کرد من ماجرای آخرین جلسه ی خود با امیر آقائی را برایش گفتم او با تعجب گفت واقعاً به شما چنین گفتند گفتم آری گفت شما می خواهی آقا مرتضی و پسرش را بکشید. گفتم این دروغ بزرگ را چه کسی گفته است گفت مصطفی می گوید شماره تلفن را داد و خدا حافظی کردیم. من بعد از آن هر چه خواستم با او صحبت کنم تا حجت را تمام کنم موفق نشدم چون او گوشی را بر نمی داشت در این مدت دو مرتبه با آقای امیر آقائی برادر خانم و نماینده ای آقا مرتضی صحبت کردم و اتمام حجت نمودم ولی هر بار حقه ای جدید تر میزدند..... خاکستریها

## ۷- سخنی با فرماندهان ستاد مافیای خاکستری و معاونت اقتصادی

### و پشتیبانی آن سردار سرتیپ مرتضی رضائی و وهمدستانش

در حدیث قنسی خداوند عز و جل به یکی از پیامبران خود فرمود: به فلان جبار بگو که من تو را برای جمع کردن مال روی مال برنینگیخته‌ام،

بلکه برای آن به تو قدرت داده‌ام که از طرف من دادرس مظلومان باشی و آنها را یاری کنی همانا من سوگند یاد کرده‌ام که مظلوم را یاری کنم و از کسی که در حضور او به مظلوم ستم شده و او را یاری نکرده، انتقام بگیرم

در تحف العقول- رازگونی خداوند «عز و جل» با موسی بن عمران (ع) دارد:

موسی! به زمین بنگر که بزودی قبرت می‌شود، به آسمان دیده بگشای که بالای سرت پادشاهی بزرگ است، تا در دنیایی به حال خود گریه کن، از تباهی و مهلکه‌ها بپرهیز، آرایش و زرق و برق دنیا فریبت ندهد، بظلم راضی نباش، و خود نیز ستم نکن که من در کمین ستمکارم تا حق مظلوم را از او بگیرم.

آقایان خاکستری آیا شما نمی‌خواهید فکر کنید که باید در درکات جهنم چه باید کرد و حقیقتاً فردای قیامت تکلیف چیست!!! آن روز که من متوجه شدم که آقای امیر آقایی فقط یک نیرویی حفاظت اطلاعات سپاه می‌باشد.

و شما خاکستریها مالک تمام شرکت‌هایی هستید که حسین آقا ها، خود را مالکان این شرکتها معرفی می‌کردند! برای این بندگان گمراه شده به دست شیاطین افسوس فراوانی خوردم. با خود گفتم خدایا تو خود بر ماحم کن.

مدتی گذشت دریافتم که اقوام و نزدیکان این مافیای بزرگ هستند که گردانندگان اصلی این بنگاه تولید ثروت هستند. این نکته قابل توجه بود. در عین اینکه تمامی این شرکتها چه در بخش سرمایه‌گذاری و پاکشاورزی و یا صنعت و یا خرید و فروش و تجارت مدیرعامل صوری زیادی داشتند. ولی هیچ کدام اختیاری نداشتند. باید همگی جواب گو به

شما و نزدیکان شما می بودند. مانند حسین امیر آقایی و یاحسین صلواتی  
و یاقانادر و سردار دهقان مصطفی رضایی....!

از همان ابتدا فکر نمی کردید که این پنهان کاری ها آنهم به این کلانی در  
سطح مملکت، در نهایت پایانی خواهد داشت؟

هر چند این نکته ای است مشخص و مبرهن که تمامی کسانی که از صراط  
حق خارج می شوند جناب و سواس الخناس نمی گذارد به هیچ وجه توجه  
به پایان راه داشته باشند! چون خود قسم خورده است آنهم در خدمت  
شیطان رجیم!!

بعد از آن که آیات عذاب نازل شد تا سه شبانه روز موجب اندوه و نگرانی  
آن پیامبر رحمت گردید. لذا ایشان از برای امت تمنای مغفرت از  
حضرت حق می نمودند تا آنکه جناب جبرائیل امین اجلاس نزول  
فرمودند، خدمت رسول گرامی، وعده بخشیدن و پاک شدن تمامی گناهان  
هر یک از امت محمد صلی الله بعد از توبه راداد و حتی این وعده را بشارت  
دادند تا لحظات آخر به مرگشان مانده در صورت توبه کردن خداوند از  
گناهانشان خواهد گذشت. و آیات توبه به نبی اکرم نازل شد و حضرت  
را از آن نگرانی بزرگ، بر امت، نجات داد و مایه ی خوشحالی آن انسان  
کامل و دلسوز امت از جانب رب العالمین را فراهم آورد. از پی این نوید  
بزرگ شیطان فریادی زد و تمامی جنود خود را فراخواند و مدد خواست  
و گفت هر چه کنیم دیگر با توجه به این امکانی که محمد (ص) از خداوند  
برای امت خود گرفته است دیگر تمامی کارهای مابقی فایده است. اگر  
کسی راه چاره ای بیابد من او را جایگاهی بس عظیم نزد خود خواهم داد.  
هر یک از سربازان و شیاطین چیزی می گفتند. ولی نمی توانستند چاره ای  
بر این راه کار الهی بی اندیشند. تا سرانجام و سواس الخناس چنین گفت:  
و مورد قبول همگان قرار گرفت. و جایگاهی بسیار بالا بعد از شیطان

درمظهریت اسم مصل الهی در نزد شیاطین پیدا کرد. و او چنین گفت من طرح این است اول توبه را آنقدر بزرگ نشان می دهم تا امت محمد به راحتی بتوانند به طمع توبه معصیت کنند. دوم چنان به آنها فراموشی دست می دهم تا معصیتهای انجام داده را تا لحظه ای مرگشان فراموش کنند، در نتیجه نیازی به توبه در خود احساس نمی کنند. سوم چنان معصیتهای را برایشان امری عادی نشان می دهم که حتی درخواست توبه نکنند. و آرزویشان را چنان بلند می کنم که پایانی برای کرده های زشت خویش نبینند..!

آری برادران این چنین بود که آن جناب و سواس الخناس جز فرماندهان شیاطین قرار گرفت. و این خبیث با امت محمد (ص) چنین می کند.... چند سوال از شما می کنم شاهد این حدیث است. آقامرتضی آیا فکرمی کردید روزی کار ربه اینجا برسانید که به راحتی بتوانید انسانهای بی گناه را برای منافع انجمن حجتیه قبلی و حزب و گروه فعلی خویش به قتل برسانید؟ آقامرتضی آیا فکر میکردید روزی برسد به راحتی بتوانید آنقدر دروغ و تزویر و نیرنگ راتحت لوای دین و اهل بیت و رهبری به خورد این امت محمد (ص) و محبین علی (ع) بدهید؟ آقا مرتضی آیا فکر میکردید روزی برسد بتوانید حق مسلم را نادیده بگیرید و به احکام الهی بشورید؟ آقا مرتضی به چه جهت و چه عنوان باید دانشمند مملکتی که پرچم محبین اهل بیت را دارند با طرح و دستور مستقیم سرویسهای بیگانه همچون موساد و.... کشته شوند؟ آقا مرتضی به چه حکم شرعی خوردن مال مردم برای انجمن بکلی سری مافیای خاکستری حلال می شود؟ آقا مرتضی با چه حکم شرعی شنود کردن تلفن ها و مکالمات مردم برای مقاصد تجاری شما و اربابان داخلی شما حلال میشود؟ آقامرتضی فکر میکنید آن اتفاقات در معاملات نفت شمارا کسی متوجه نمی شود

نمی دانند؟ آقامرتضی آیا فکر می کنید با ترک دنیا کردن در اذهان  
اطرافیان خود آنها برای دنیا باز هم پوشیده می مانید؟

### چرا صهیونیسم جهانی خاکستریها را حفظ می کند؟

آقا مرتضی درست است توانستید برای حکم فرماندهی سپاه خویش  
توسط بنی صدر برای دیگران توجیهی بیاورید آیا فکر می کنید این پایان  
راه است؟ آقا مرتضی هر چند سعی کنید تصویر خویش را از دید مردم  
ورسائه ها دور کنید آیا فکر می کنید این راه حلی برای آینده شما می  
باشد؟ آقامرتضی آیا در این اندیشه که از جلسات خصوصی خود با  
مسولین مختلف امنیتی و نظامی در جهت منافع اربابان داخلی و خارجی  
خود تحت عنوان حمایت از رهبری تا چه وقت پوشیده خواهد ماند؟  
آقامرتضی آیا فکر می کنید ثبت نکردن ثروت کلان را که شما در جهت  
پیش بردن اهداف خاکستریها جمع کرده اید و برای آنکه ردیابی از شما  
به جا نماند به نام دیگران ثبت کرده اید راه فراری است برای شما  
و اربابانت؟

آقا مرتضی چطور میشود هم صدا و سیما نمی خواهد تصویر شما را به  
مردم ارائه دهد و هم سایتهای بیگانه و مخالفین نظام مقدس جمهوری  
اسلامی ایران.

تمام مخالفان خارجی و داخلی رهبر حاضر هستند نام و تصویر هر یک  
از دوستان و دلسوزان و گاهاً دشمنان این سید مظلوم به نیت عزیز نشان  
دادن آنها در افکار عمومی در تمام دنیا پخش می شود.؟ حتی از پسر  
ایشان هم نمی گذارند ولی شما و دوستانتان هیچ آثاری در تشکیلات آن  
دشمنان خدا و اهل بیت و رهبری ندارید.؟ و چطور می شود اینان نمی  
خواهند دیگران شما را بشناسد برای ما خیلی عجیب بود هیچ کس نمی

خواهد نامی از شما و دوستان شما برده شود حتی در سپاه دشمن؟؟؟ برای من جای سوالات زیادی است که منافع صهیونیسم جهانی در نزد شما چیست که شما باید حفظ شوید؟ و یک مهره دست نخورده و سالم در سیستم های قضایی و نظامی و امنیتی کشور باقی بمانید؟ و هیچ کس حق این را ندارد چه دوستان گرگ صفت نظام و چه دشمنان شیطانی آن، چه منافقان داخلی چه منافقان خارجی و چه... سابقه ای از شما بانجمن حجّتیہ و رفاقت دیرینه شما با آقای بنی صدر و... با زگو نماید چه وجه اشتراکی؟؟؟

آقا مرتضی به شما و اربابان خاکستریّت یک هشدار آنهم از جنس نور می دهم. خیلی ها قبل از شما تصمیم به خیلی از کارها گرفتند ولی در نهایت خداوند است که تصمیم گیر و تصمیم ساز است!!

این فرمایش حضرت علی (ع) است که فرمودند من خدا را آنجا شناختم آن قراری را که خود گذاشتم نتوانستم در آن قرار حاضر شوم. شما فکرش را نمی کردید که روزی در این مملکت امیرالمومنین جدای از تمامی معادلات شما و اربابان داخلی و خارجیتان... خداوند روزی عقل و خرد شما و اربابانتان را ذایل کند تا تمامی زندگی و آبرو و شرف مردی تنها که در همین سیستم و تشکیلات آموزش دیده است و تمرین مشق شمشیر کرده است که بالغ بر ۲۱۰ عملیات نامنظم را چه در سپاه چه در ناجا چه در و اجا فرماندهی کرده است را غارت کنید! نه تنها او بلکه عده ای از مومنان و محبین چهارده نور پاک را از زندگی ساقط کنید و نابودشان سازید. تا این امر سبب شود به قول آن پیرزن اهل سنت بلوچ این سرباز واقعی خامنه ای بر خود واجب شرعی ببیند تا از آبرو و شرف خود و اموال به غارت رفته ی ۵۰۰ خانواده که به او ایمان داشته اند قیام کند. و رب العالمین به او توفیقی دهد تا بتواند در حد وسع خود و گشایش



حضرت حق مانند کوهی استوار در مقابل فتنه های شما ودوستانتان بایستد.

آقامرترضی ما شما ودوستانتان راز رهبر ورهبری نمی دانیم وشواهد آن برای ما موجود است واین پیرمرد دلسوخته بر هیچ یک از این عملکرد شما هیچگونه رضایتی و اطلاعی ندارند. آقامرترضی شاید شما دوستان خود را تحت عنوان رهبری فریب دهید، وبرای رسیدن به مقاصد خود از هیچ کاری مانند قتل وغارت مردم کوتاه نیایید آنها به شکلی پیش رفته ولی نمیتوانید ما را فریب دهید هر چند متأسفانه تا کنون توانسته اید عده زیادی از یاران دلسوز این سید بزرگوار راز او جدا کنید و آقایمان راتنها بگذارند!! آقا مرتضی می خواهم یک موضوع رابه صراحت به شما بگویم در نهایت امر شاید وشاید بتوانید این سید جلیل واولاد زهرا(س) رابه شهادت برسانید آنها به شکل خودتان بگذارید برایتان توضیح بدهم که شکل کاری شما چگونه است. شما این بزرگ مرد را با تیر وگلوله جان مبارکشان راهدف قرار نداده اید. بلکه شما می خواهید شهادت واقعی را ناخواسته نصیب این بزرگ مرد بکنید. اصل وحقیقت شهادت در راه رضای رب آن است که عبد آبروی خود را در راه خدا بدهد وشما ناخواسته دشمنی خود را با این مرد بزرگ به این جهت می برید که این سید مظلوم را به یکی از بالا ترین مراتب انسانی برسانید. در نهایت یکی از برکات اشقیایا به کمال رساندن اولیای الهی است. مگر خداوند مافوق تصور توطئه گران این عالم آست و از آنچه که شما می پندارید!!!

مگربر ما پوشیده است که شما وپارانتان درسال ۱۳۸۸ چه کردید من خود از نزدیک شاهد بودم چه می کردید مگر بر ما پوشیده است که حتی از خیمه ی ابا عبدالله هم نگذشتید؟؟ آقامرترضی چرا در دستور کار سپاه قرار شد وزارت اطلاعات به وزارت ارشاد سپاه پاسدارن تبدیل شود؟؟ آقا مرتضی....

## ۸- اقدامات مافیای خاکستری و سرداران خاکستری سبزپوش قبل از

### کودتای خرداد ۸۸

ای همسفران آگاه باشید سپاه پاسداران فعلی آن سپاهی نیست که خواست آقاروح الله و آقاسیدعلی است! اشتباه نشود حتی خواستگاه تعداد کثیری از پاسداران و بسیجیان مخلص و بندگان خوب خدا هم نیست آن عده ای که از همه 'ی دنیای خود فقط برای رسیدن به خدای خود که تجلی آن را در امام روح الله و رهبر خود آقا سید علی و خدمت به محبین مولای خود علی(ع) میدیدند نیست. والله اینان از اعضای این گروه، و نفع بر آن این انجمن کودتا چیان نیستند.

فقط سربازانی به عشق همان آقاروح الله و آقاسید علی می باشند که این لباس سبز محمدی را به تن دارند... خیلی با خود کلنجار رفته تا بتوانم این نکات مهم را بنویسم چون از آن ترس داشتم نکند خواننده ی محترم برای او این امر مشتبه شود که نظام جمهوری اسلامی مقدس نمی باشد و یا این که درجنایتها و نامردی های این کودتاچیان خدای ناکرده آقایمان سید علی مظلوم را دخیل ببینند!!

اما دیدم باید گفت تا دست پلید این گرگها مشخص شود. زیرا از آن طرف می بینم عده ای از همان سربازان مخلص به اشتباه افتادند و از آقا سیدعلی فاصله گرفته اند و دقیقا همان خواسته و طبق برنامه کودتاچیان قدم بر می دارند. و خدای ناکرده زمانی چشم باز کنند و ببینند یا در سرزمین نینوا نبوده اند، و یا دیر رسیده اند و یا پناه می بریم به خدا که در سپاه این اشقیا باشند!!

لذا چند نکته را برای شما همسفران آن هم از روی اخلاص عنوان می کنم خداوندا تو خودشاهدی که این فقیر نه به حزبی و نه گروهی وابسته گی دارم و نه منفعتی بابت دفاع از آقاسید علی نصیب من می شود چون آن زمان که دست بر قلم بردم اولین مطلبی که به ذهنم آمد.

فرمایش حضرت مولا علی (ع) بود که به فرزند خود محمد حنفیه فرمود: پسر من اولین قدم را که به میدان جنگ می نهی سر را بده حقا همین فرمایش اصل است، در مجاهدت، و بندگی، چند نمونه از مشاهدات خود اقدامات ریشه ای کودتاگران را از گذشته به عنوان مثال ذکر می کنم

الف: خاکستریها عامل ترویج و تقویت فساد، جرم و جنایت در شرق کشور

### ۱- حمایت مافیایی از اشرار در کشور

۱- در سال ۱۳۷۸ بود که از شورای تأمین استانداری سیستان و بلوچستان به ما مأموریت دادند تا شرور معروف و جنایتکار خان محمد شهنوازی را دستگیر کنید من با تعدادی از نیروهای یگان خودبه سمت چاهوک منطقه کوهستانی صعب العبور در نقطه ی صفر مرزی عظیمت کردیم به اولین پاسگاه منطقه، چاهوک خاش رسیدیم در ایست بازرسی که آنجا برقرار بود فرمانده پاسگاه جلو آمد و گفت کجا می روید ساعت یک و نیم شب بود ما با لباس شخصی بودیم ( لباس بلوچی ) حکم مأموریت را نشان دادیم و گفتیم برای دستگیری خان محمد می رویم. گفت ای برادران تمام این مأموریتها چیزی جز نقشه ای برای کشتن شما نیست گفتیم چرا این حرف را می زنی گفت خان محمد هر چه بگویید کثیف است. حقتش حتی هزاران بار مرگ، و بدتر از مرگ است ولی متأسفانه با مسئولین تراز اول مملکتی ارتباط مستقیم دارد من گفتیم چرا حرف مفت می زنی سروان گفت نه برادر من چند سالی است

اینجا خدمت می‌کنم. خان محمد باشخص رئیس جمهور مستقیم ارتباط دارد و مراوده مالی دارد گفتم واقعا راست می‌گویی؟ گفت: تا ظهر نشده تو خود متوجه می‌شوی. امکان ندارد شما بتوانی او را دستگیر کنید و به سزای اعمالش برسائید. آن زمان آقای خاتمی رئیس جمهور بود ما با شگردی خاص او را از پایگاه خود بیرون کشیدیم و او را دستگیر کردیم. چند لحظه ای طول نکشید که بیسیم ما صدا کرد و دستور آمد از این مأموریت صرف نظر کنید و سریعا به زاهدان برگردید! آنگاه بود که برای من پیش بینی آن جناب سروان محقق شد حالا نگاه میکردم به جنایتهای خان محمد می‌دیدم در زمان حکومت پهلوی و در اوائل انقلاب عده ای گزارش کرده بودند که عروس شب اول در آن منطقه از برای خان محمد بوده است.

پناه می‌بریم به خدا و تا کنون عده ای زیادی از افراد بی‌گناه را کشته بود که از حساب خارج است حتی این مأموریت دلپاش این بود در چند روز گذشته ۷ بسیجی را که در جاده ای زاهدان به خاش در حرکت بودند آن هم به علت اطلاع دادن به نیروهای امنیتی نسبت به حرکت کاروان مواد مخدر خان محمد از آنسوی مرز به شهادت رسانیده بود.

در هر حال مجبور به اجرای دستور بودیم و برگشتیم به فرماندهی خود اعتراض کردم او گفت برادر در همان صحنه که شما در آنجا بودید مرا به استانداری احضار کردند و شخص استاندار آقای حسینی حکم کرد که باید آقای حاجیان برگردد و دست از سر خان محمد بردارد ما خود او را در فرصت مناسب دستگیر می‌کنیم و من چاره ای جز این نداشتم. گفتم مگر دستور خود ایشان نبود گفت چرا ولی نمی‌دانم چه اتفاقی افتاده که دستور را لغو کرد شاید او و بعضی از اعضای شورای تامین فکر نمی‌کرد که ما بتوانیم به او دست پیدا کنیم حقیقت آن بود که در شورای تامین اعضای مختلفی حضور داشتند از جمله فرمانده سپاه استان خلی

عجیب بود سپاه درشورا تامین قبول نکرده بود برای دستگیری خان محمد اقدام کند. و فکر نمی کردند. که نیروی انتظامی بتواند این کار را بکند. و خیالشان راحت بود که ما به خان محمد نرسیده کشته می شویم. چون در آنجا (منطقه چاهوک) بودیم متوجه شدیم چند روز قبل فرمانده سپاه استان (سردار کاربخش) مهمان سفره خان محمد بوده و نهار با هم آهوی بریان خورده بودند!! در نهایت خان محمد را احضار کردند و او آمد و من باز تعجب کردم چطور می شود او که با صدا کردن می آید پس چرا ما را به قربانگاه فرستادند!! هر چند خداوند با ما بود و توان فوق العاده ی محسوسی به ما داده بود. او را به تهران بردند و پانزده روز در هتل استقلال بود و با آقای مهدی ابطحی رئیس دفتر آقای خاتمی رئیس جمهور برگشتند. و با حکمی بلند بالا از جانب آقای خاتمی که در آن حکم همه ما را توبیخ کرده بودند.

جای تعجب این جاست، چه وجه اشتراکی بین عده ای از سرداران سپاه پاسداران و جریان آقای خاتمی است؟؟؟؟

## ۲- واگذاری سلاح و مهمات با مجوز حمل جهت شرارت در کشور

چندین گزارش از بی ناموسی و آدم کشی شخص دیگری بنام آگی بامری می آمد.

سحرگاه بود. من در دفتر خود مشغول خواندن کتاب روح مجرد بودم ساعت سه بامداد بود از نگهبانان پایگاه آمدند و گفتند یک زن ومرد می خواهند شما را ببینند گفتم این ساعت از شب؟

گفتند: اسرار می کنند. گفتم: باشد بیابند داخل آن مرد با یک زن جوان  
و آرد اتاق من شدند. مرد سلام کرد و گفت آقای حاجیان شما هستید؟ گفتم:  
آری

گفت: همان سرباز خامنه ای گفتم: خداوند قبول کند گفت: آگی خان از  
تامینی های سپاه است. ورا بطه اش با آنها خیلی زیاد است. ولی به ما  
ظلم می کند گفتم یعنی چه گفت سپاه به او اسلحه و مهمات و آرمپچی  
و خودرو می دهد و او هم به ناموس ما تجاوز می کند اموالمان را غارت  
می کند. و ما را می کشد گفتم شما چرا به سپاه گزارش نمی دهید؟ گفت:  
صدها بار ما و دیگران گزارش کرده ایم ولی آنها با اوشریک هستند.

گفتم: یعنی چه؟ گفت: آگی خان با این امکاناتی که از سپاه در اختیار دارد  
در مسیر کاروانهای مواد مخدر کمین می گذارد مثلاً ۵ تن مواد مخدر  
می گیرد ۲ تن آن را تحویل می دهند و الباقی را با سپاه شریکی می  
فروشند من گفتم این موضوع را هم گزارش کرده اید. گفت بله همه ی  
مردم منطقه میدانند. گفتم: آگی از درگیری طایفه ای نمی ترسد؟ گفت:  
سپاه پشتش است و طوائف و حتی خودما از او می ترسیم. گفتم: برای چه  
شما؟ گریه افتاد مانند ابر بهاری آن زن جوان هم با او گریه می کرد.  
گفتم: حرفی بزنید مرا نگران کرده اید. گفت: آگی خان چندین روز قبل  
این دختر و خواهرش را برده بود. و او را رها کرده و خواهرش را نگه  
داشته است. گفتم: شما چه نسبتی به این زن داری سرش را پائین انداخت  
آهسته آهسته گریه میکرد. والله اتاق دور سر من می چرخید ناخواسته  
اشکام بر صورت من جاری می شد. آن مرد ساکت بود که ناگاه آن زن گفت:  
او پدر من است!!!!!! من حتی شوهر دارم شما را به خدا خواهرم را  
نجات دهید. آنها چندین مرد هستند. و خواهر من تنها باید با چند نفر  
طرف شود؟؟؟؟

ومن به آنها گفتم: انشاءالله آگی ودوستانش را به سزای اعمالش می رسانیم. واین ماجرا رابه فرمانده خود گزارش دادم. ولی او گفت: سپاه مخالف است باآگی وارد جنگ شوید. گفتم: سردار غیرتمان اجازه می دهد؟ ویا آقایمان(سید علی) به سکوت کردن درباره ی این ظلم وجنایت، فکر می کنید آقا راضی است؟ ایشان گفت من نمی دانم باید چه کرد!! ولی من تحمل نکردم وخود اقدام نمودم. پس از نوزده روز کمین مداوم در گرمای ۵۰ درجه بیابانهای بلوچستان او را پیدا کردیم. درگیری مسلحانه شدیدی بالا گرفت لطف خداوند شامل حال ما شد. او و چند تن ازهمدستانش را به درک واصل کردیم ولی متأسفانه از او ۱۱ قبضه اسلحه مختلف از جمله کلاش وتیربار وآرپیچی وغیره همگی با حکمی از سپاه نزد آن شرور آدمکش بی ناموس بود که ما کشف کردیم!! نکته بسیار عجیب این بود که سردار خاکستری حامد (قدس) مدافع جدی این نوع شرارتهای واین افراد بود؟! باز برای من سوال بود عده ای از سرداران سپاه پاسدارن درمنطقه به دنبال چه می گردند؟ چرا باید این کثافتها را خود مسلح کنند تا این همه جنایت کنند. مگر تعدادشان یکی دوتا بود؟؟

بعد از آن مأموریت همان سرداران سپاه در همه جا شایعه می کردند که خود رضا حاجیان یک شروراست حتی در جلسه ای که سردار امیر علی امیری رئیس ستاد مشترک سپاه پاسداران حضور داشتند یکی از فرمانده سپاه استان گفت سردار ما همه به این نتیجه رسیده ایم که ملا بخش درخشان ( که یکی از شروران منطقه بود آنهم از فرماندهان سپاه صحابه ) همان رضا حاجیان است دانستم که برنامه مفصلی برای ما دارند. کار را تا به آنجا بردند. که ما رابه عنوان جاسوسی سرویسهای پاکستانی به نیروی انتظامی معرفی کردند!!.....

### ۳- واگذاری و فروش خودروهای ژاپنی صفر کیلومتر در جهت

#### شرارت

در آن جلسه به سردار امیری اعتراض کردم چرا سپاه به بعضی از افراد خاصی آنهم تحت عنوان بسیج به آنها ماشینهای لندکروز صفر کیلومتر ۴۵۰۰ وانت EFI می فروشد؟ آنهم به قیمت یک چهارم بازار؟

با حکم سپاه؟ و پلاک سپاه؟ ما در منطقه های آلوده دچار مشکلات زیادی شده ایم نمی دانیم که این آقایان اشرار هستند و یا پاسدار تازه چندین مواردی سراغ داریم با این خودروها، با پلاک سپاه مواد مخدر به کرمان حمل می شود و حتی در موارد مختلف درگیریهایی پیش آمده است. و خیلی ها از من ناراحت شدند. و نگذاشتند حرفم را ادامه بدهم. یکی از همان سرداران به سردار امیری گفت ایشان همان فردی است که عرض شد، مانند ملاحظه درخشان است. من به آن سردار خاکستری گفتم چرا حرف بی خود میزنی!! و.... آنچه در آنجا می گذشت خیلی پیچیده تر از این حرفها بود. نکته ای عجیب و قابل توجه این است که همه این اقدامات مافیای خاکستری سپاه از یک نقطه فرماندهی می شد (سازمان حفاظت و اداره ای اطلاعات کل سپاه) چه در مسائل نظامی و چه سیاسی و اقتصادی آن؟؟.....

۴- خاکستریها به هر شکل ممکن کسب درآمد می کنند.

ما یک دوست بلوچ داشتیم که ایشان به نظام خدمت زیادی کرده بودند. لذا دوستیمان بسیار بالا گرفته بود. روزی ایشان به من گفت حاجی من دارم با بعضی از برادران قدیمی سپاه کار می کنم. گفتم: چه کاری انجام می دهید.



گفت: شما همین قدر بدانی کافی است. برای من مقدور نیست کاملاً توضیح دهم. چون مشکل درست می شود. با اسرار زیاد من گفت: پس به رسم امانت به شما می گویم گفتم. قبول است. گفت تعدادی از برادران قدیمی سپاه یک شرکت تعاونی به نام ایثارگران ثبت کرده اند. و ما هم برای آنها از پاکستان جنس می خریم و می آوریم گفتم: چه جنسی گفت: در حال حاضر مشغول آوردن نخود هستیم گفتم: مگر نخود از پاکستان به ایران قاچاق نیست؟ گفت: برای مردم چرا ولی برای این آقایان هرگز زیرا از مبادی اصلی مرز عبور می کنیم و این آقایان با مرزبانان خود هماهنگی می کنند و ما روزانه حداقل ده کامیون ۱۶ تنی نخود بار می کنیم و به اصفهان و شیراز و تهران و تبریز و.... می فرستیم. چند ماهی گذشت یکی از بچه های انتظامی تعدادی از ماشینهای آنها را توقیف کرد و به دادگاه سیار کالای قاچاق مستقر در مرز تحویل می دهند. ولی در کمترین زمان ممکن سرداران مافیای خاکستری از اداره جهاد کشاورزی کرمانشاه نامه ای آوردند دال بر اینکه این نخود ها محصول زمینهای کشاورزی کرمانشاه هستند و برای صادرات از کرمانشاه به استان سیستان و بلوچستان انتقال داده شده است!! آنها با درست کردن این نامه جعلی و اظهار این مطلب که تاجر پاکستانی از خرید خودهای ایرانی آنها امتناع کرده است و مجبور به برگرداندن آن هستیم و ارانه آن به دادگاه قصد داشتند با حيله و د روغ از خود رفع اتهام کنند! آن قاضی جوان، مجبور شد تا مدیر عامل و اعضای هیئت مدیره شرکت تعاونی ایثارگران را به نامهای سردار حامد و سردار نادر و.... را قسم قرآن دهد و این پاسداران خاکستری همگی قسم قرآن خوردند که این نخودها از پاکستان نیست و متعلق به کرمانشاه است و ما از آنجا به مرز آورده ایم برای صادرات! تنها کسی که قسم قرآن نخورد همان برادر بلوچ و دوست ما بود که او هم پس از مدتی کوتاهی ترور شد و از این دنیا رفت. آنها با تهمت بی ناموسی!! برای ما مسجل بود که او مردی پاک و بسیار

محبوب بوده است. پس از مدتی قاتلان را در پاکستان در جلسه‌ی ریش سفیدان طا یفه ای ملاقات کردیم. اعترافاتشان بسیار تکان دهنده بود!!! از آن طرف می دیدم چقدر از مردم در این مسیر قاچاق توسط مأموران کشته می شدند. ولی این آقایان حتی از انواع قاچاق از ایران به پاکستان و بلعکس هم دریغ نمی کردند!! سرانجام تصمیم گرفتند ما را از سیستان و بلوچستان به استان کرمان و آن هم در ستاد انتقال دهند.

ما هم قبول نکریم عمل‌درسال ۱۳۸۰ از سپاه بیرون آمدیم. که قبلاً در شرح حال زندگی (سرمچار) آمده است...

حتی همسفران و آن عده از کسانی که با این اشقیای هم سفره نیستید می توانید به راحتی با اندکی واقعیت گزافی شاهد گفته های ما را ببابند و حتی خود این قوم ظالمین می دانند که ما جز حقیقت چیز دیگر نمی گوییم. این پایان شهوت دنیا پرستی آنها نبود. حتی برای رسیدن به اهداف بالای خود دانستند باید مجلس رافتح کنند. وبعد از آن وزارت خانه ها رافتح کنند که تا در مناقصات میلیارد دلاری دیگر رقیبی نداشته باشند. خود هم کار فرما باشند و هم پیمان کار!!!! وهم اکنون تنها سد این آقایان شخص رهبر است این آقایان از رهبری دفاع می کنند نه از رهبر چون رهبری جایگاه اعتباری بیش نیست و باید به این جایگاه دست پیدا کنند این رهبر است که تا کنون مقاومت کرده است به همین دلیل است عرض می کنم که شخص آقاسید علی با اینان مخالف است و ما نباید اشتباه کنیم و از این بزرگ مرد جدا شویم.

باید هر کس هر چه در توان دارد بگذارد تا به بلا دچار نشویم این اشقیای خود می خواهند با دست خودمان ما آقاسید علی را بی اعتبار و بی عزت کنیم آنها می دانند که اگر جان مبارک این مرد را بگیرند به مقصود نمی رسند. پس تنها راهشان این است که این سید خدا را در اذهان عموم به

خود وصل کرده و تمام جنایتهایی که در حق ایران عزیز می کنند را به حساب آقایان بنویسند!! حتی در این ظلم بزرگ که تمام هستی سرمچار را غارت کردند و زندگی عده کثیری از کارگران و زحمت کشان و مخلصین خدا و ارادتمندان امام روح الله و رهبر را نابود کردند. هدفشان این است که شاید بتوانند ما را روبه روی رهبر عزیزمان قرار بدهند که کور خوانده اند. اگر غیر از این بود چرا دو سال قبل به ما می گفتند :

ما درآمدهای این شرکتها را به حساب رهبری واریز می کنیم نه تنها به ما می گفتند: بلکه این دروغهای بزرگ را بخورد نیرو های خود می دادند؟؟

در این دو سال که ما به واسطه فروش کارخانه به مسئولین شرکت فلق نزدیک تر شده بودیم می دیدم که این آقایان حدوداً در سال ۱۳۸۹ و ۱۳۹۰ در پی خرید شمش طلا و دلار بودند. من آن زمان متوجه نمی شدم ولی حالا بر همگان مشخص است چون خوب می دانستند باید دلار ۸۰۰ تومان ۳۵۰۰ تومان شود و باید طلا و سکه قیمتش پنج برابر شود!!

## ب: اشاره ای کوتاه به سابقه خاکستریها

یک نکته بسیار مهم این است تمامی اعضای مافیای خاکستری از ارکان انجمن حجثیه ی قدیم و در حال حاضر از پایه گذاران اصولگرایان فعلی هستند. نکته ی جالب تر این است تمامی اعضای مافیای خاکستری که در حال فعالیت چه در عرصه نظامی و اقتصادی و سیاسی و .... هستند و مرتکب جنایتهایی بزرگ و بی پایان می شوند جملگی ریشه در اطلاعات سپاه و یا سازمان حفاظت اطلاعات سپاه و یا خود سپاه دارند و این مجموعه ای اصلی نظام را بطور صد درصدی در حال حاضر در اختیار دارند. به انداز کافی در مباحث گذشته دلیل ذکر شده است

وجالب آنکه هرکسی به گذشته آقای مصباح و سابقه ی خدمتی حجت السلام طائب، حجت السلام حجازی، حجت السلام مصلحی، سردار سرتیپ مرتضی رضایی، سردار سرتیپ ذوالقدر، سردار سرتیپ اشتری، سردار حامد، سردار نادر، سردار بابایی شرق، سردار رستم قاسمی، سردار جعفری، ..... سالیانی سمت فرماندهی این معاونتها را داشته اند.

هم اکنون وزارت اطلاعات و معاون اطلاعات ناجا و معاونت اطلاعات کل سپاه و فرمانده حفاظت کل سپاه و بخشهای مهم دیگر مملکتی و بعضی از وزارتخانهها و مجلس شورای اسلامی را با توجه به در اختیار گرفتن نبض کشور همگی در اختیار مافیای خاکستری می باشد.

حتی در سپاه پاسدارن اینان تصمیم ساز اصلی می باشد من خود که در پی آقا مرتضی بودم مطلع شدم ایشان و آقای وزیر اطلاعات و حاج کاظم حفاظت کل سپاه و فرمانده اطلاعات کل سپاه طائب صبح های یکشنبه ساعت پنج صبح با هم جلسات خصوصی داشتند برای من جالب بود چطور می شود بدون محافظ و راننده و تنهایی صبح زود باهم به کجا می روند و چه ناگفته هایی دارند. و چه تصمیمهایی در پشت درهای بسته برای این ملت و رهبر غریبشان می گیرند!!!!؟؟؟

من خود در کودتای این دیو سیرتان در سال ۱۳۸۸ شاهد بودم که چه می کردند و چگونه از فرصتی که بانفوذ در تشکیلات آن دوجناح کج فهم و بی بصیرت و فرصت ساز (موسوی، کروبلی) و (احمدی نژاد) برای خود از قبل فراهم کرده بودند استفاده می کردند.

## ۹- چگونگی نفوذ و بدست گرفتن ارکان نظام مقدس جمهوری اسلامی توسط مافیای خاکستری (کودتای نرم و سرد)

بعد از رحلت امام و به رهبری رسیدن آقا سیدعلی (حفظه ا...) و پذیرش این بار مسئولیت از جانب ایشان به اصرار دیگران خصوصاً آقای هاشمی و حاج احمد آقا و....

و به نتیجه نرسیدن خواسته های اعضای مافیای خاکستری آنها از همان ابتدا طرح خود، که در سپاه و در جاهای دیگر حضور داشتند. این را دانستند که باید تمامی تهدیدات موجود را به فرصت تبدیل کند. لذا باید طبق برنامه ای خاص و حساب شده چندین جا از سازمانها و وزارت خانه ها و قوای نظامی و انتظامی که در اختیارشان نبود باید بر حسب اولویت توان موجود خود فتح می کرد لذا به شرح ذیل عمل کردند!

- ۱- سپاه پاسداران
- ۲- بنگاه های تولید ثروت
- ۳- نیروی مقاومت بسیج
- ۴- حوزه های علمی و دانشگاه ها
- ۵- نیروی انتظامی
- ۶- وزارت اطلاعات
- ۷- ریاست جمهوری
- ۸- رهبری

ذکر کردن و مکتوب کردن دلایل از سرمچار خواندن و قضاوت کردن  
بی طرفانه از شما خواننده محترم (همسفران)

۱- توطئه تصاحب سپاه پاسدارن در جهت منافع مافیای خاکستری

چون تعدادی از فرماندهان جنگ و عده ای از بچه های پاسدار دارای فهم  
و درک بالایی بودند. و بعضاً شناخت کافی از عناصر خاکستریها داشتند  
برای پاکسازی به نفع تشکیلات مافیای خود چند شیوه را در دستور کار  
خود قرار دادند.

### **۱: حذف مخالفان به شکلهای گوناگون**

### **۲: نفوذ اعضای خود به هر شکل ممکن**

### **الف: بازنشستگی زود هنگام؛**

یکی از شگردهای خاکستریها این بود پس از جنگ عده کثیری از  
فرماندهان و پاسداران کارآمد را که تهدید بزرگی برای خاکستریها بودند  
باید از سپاه بیرون می رفتند و دستورکار این بود که آن دلیرمردان را  
بازنشست کنند. و این کار را کردند! در صورتی اگر کسی بخواهد  
نگاهی عمیق به این موضوع کنند خواهد دانست در کل دنیا افراد نظامی  
که پس از ۲۰ الی ۲۵ سال نشان دادن توان و مهارتهای ذاتی خویش و  
کسب تجربه. حالا وقت آن فرا می رسد از توان و تجربه این افراد در  
جاهای مختلف سیستم استفاده شود نه آنکه بعداز کسب مهارتهای زیاد  
آنها در میدان واقعی نبرد. باید از مجموعه خارج شوند و به کلی کنار  
گذاشته شوند!!!؟؟

## ب: تهمت و بی آبرو کردن افراد؛

شگرد دیگر خاکستریها این بوده و هست آن کسانی که با اینان همراه نبوده و درمقابل خاکستری ها می ایستادند باید به شکلی از سپاه خارج شود که دیگر هیچ آبرویی برای آنها نماند تا نکند بر علیه آنها حرفی بزنند زیرا بعضی از این افراد دارای اعتبار زیادی در بین مردم بودند.

لذا با تهمت هایی از قبیل اختلاس و یا جاسوسی و یا زن بازی و بی ناموسی لکه دار می شدند و از سیستم پس از چند وقت زندانی شدن در ۶۶ اخراج می شدند. مصداق همگی این موارد به وفور موجود است بر دین نام این آقایان از باب اینکه خود و خانواده ایشان دوباره مورد اذیت قرار نگیرند برده نمی شود. والا برادران پاسدار قدیمی خوب می دانند. من به چه کسانی اشاره می کنم!!!!

و حال عکس این قاعده برای اعضای فعال و رسمی مافیای خاکستری صدق می کرد. دقت بفرمایید این چه جهشی است که مثلا همین آقای مرتضی رضایی باید از طرف شخص بنی صدر و به قلم او به عنوان فرمانده کل سپاه منصوب شود و بعد از آنکه مدتی در همین سمت بود و آقای بنی صدر خیانتش به مملکتش و رابطه ی او با دشمنان داخلی و خارجی امام و انصارش کشف گردید و بر همگان ماهیبت او و اطرافیانش روشن گردید. ولی باز عده ای او را حفظ می کنند!! و او پس چندی سکوت معنی دار به سمتهایی چون فرمانده قرارگاه - فرمانده حفاظت اطلاعات کل سپاه - فرمانده اطلاعات کل سپاه - جانشین کل سپاه و یکی از اعضای شورای امنیت و..... منصوب می شود!!

خیلی ها باید بعد از ماجرای بنی صدر از ترس فراری شوند و یا دیگر بکلی از کار های حکومتی کنار گذاشته شوند؟! و یا فلان پاسدار چون

برادرش در فلان تاریخ با یکی از افراد فلان انجمن گزارش داده اند دیده شده باید از سپاه برود؟! وعده ای بی گناه فقط به دلیل یک گزارش که راست بودن و یا دروغ بودنش جای سوال دارد باید از دانشگاه و... محروم بماند. ولی آن دیگری رفیق قار بنی صدر باشد به حکم او و زور آیت الله محلاتی باید فر مانده سپاه بنی صدر باقی بماند؟؟ در صورتی که در همان زمان عده ی کثیری از برادران پاسدار بُنّیه دار و باهوش حتی با حکم بنی صدر هم مخالفت کردند ولی کو گوش شنوا! در آن زمان آیت الله محلاتی و در این دوران چون مصباح(پدر خاکستریها) فریاد رسی دارد؟! چون دستور براین است که مرتضی رضائی باید حفظ شود حتی بعد از بنی صدر هم کسی به او حق حرف زدن ندارد؟! حتی بیگانگان!

باید بماند! باید دوباره ارکان سپاه و نظام را دستش دهید؟! ماجراهایی از این قبیل زیاد است جالب این نوع سابقه و این نوع حمایت در عده ی کثیری از خاکستریها دیده می شود مرتضی رضائی خوبشان است!!

### ج: اعطای درجه؛

یکی دیگر از شگردهای مافیای کثیف خاکستری در اعطای درجه بود، که از همه کثیف تر بود. ندادن حق واقعی یک پاسدار از نظر درجه امتیازاتی که برای خود قائل بودند. به وضوح بر همگان مشخص است تمامی کسان و بهتر است بگویم اکثر برادران پاسداری که جزو این خاکستری ها نبودند. درجه اعطایی به آن برادر فقط از روی ناچاری بود. بطور مثال به آن برادری که از اعضای خاکستریها نبود، و نمی توانستند در ابتدای مدرج شدن پاسداران، درجه سرتیب تمامی او را از همان ابتدا ندهند باید در همین درجه باقی بماند تا انتها در صورت مخالفت این برادر با آنها به شگردهای مختلف از خانواده سپاه باید بیرون می



رفت هر کس به شکلی!! او یا آن برادری که در سال ۱۳۷۲ سرتیب دوم پاسدار بود باید در همان درجه باقی بماند تا بازنشست شود آن هم فقط از جهت فاش نشدن توطئه این مافیا! فقط آن عده توانستند از درجه اعطایی اولیه بالا بیایند که، درجه هایشان زیر درجه سرداری بوده است! و تمامی آن دسته از برادرانی که افسران جزء بودند، نهایت تا سرهنگی مجاز هستند بالا بیایند نه بیشتر. این موضوع برای برادران پاسداری که، صادق بودند، و هستند، ملموس است! در زمان اعطای درجه آن شخصی که در نزد مافیا ایشان جای نداشت تحصیلات و یا چیز دیگری را بهانه قرار می دادند در نهایت درجه سرگردی و یا از روی ناچاری سرهنگ دومی می دادند ولی همان آقای دیگر که مورد نظر مافیای خاکستری بود باید حداقل به سرتیب دومی می رسید زیرا در همان زمان سرداران مافیای خاکستری در حال چینش نیرو و قشون کشی نرم و غیر قابل رؤیت بودند!! آنهم در سایه مانند فرماندهان خاکستری که در سایه بودند و هستند.

## ۲. رشد دادن نیروها و اعضای اصلی مافیای خاکستری در دستور کلی کارشان بود.

تمام مواردی که درباره ی مخالفان آنها صدق می کرد باید در اینجا معکوس بشود! برای مثال چند نمونه را عرض می کنم اگر از اعضای این مافیا هر کس به هر شکل هر خیانت و هر معصیتی و یا حرکت غیرقانونی را چه سهواً و چه عمداً مرتکب می شد! باید مقدس جلوه داده شود! هیچ کس حق پیگیری این خیانتها را نداشته و ندارد!

و یا آن عده آقایانی که در طرح بازنشستگی از تشکیلات بیرون رفته بودند و طبق قانونشان سال خدمتشان سر شده بود، چون برای بیرون

کردن آن عده از عزیزانی که در راستای اهداف آنها قدم بر نمی داشتند. قوانینی وضع شده بود که باید پس از ۲۰ سال و یا به علت مجروحیت زیاد یازنشسته شود و در سپاه حضور نداشته باشند. ولی با ترفندی کثیف فقط آن دسته از افرادی که در هر حال جزو پیش برندگان اهداف آنها بودند به تشکیلات، برگشتشان می دادند. این افراد به دو دسته تقسیم می شوند.

**الف: آن دسته از برادران پاسداری که از اعضای خاکستریها نبودند  
و نیستند ولی در راستای اهداف کاری آنها قدم بر می دارند.**

**ب: آن دسته از گرگهای در پوست میش که از اعضای خود مافیا  
بودند.**

از نظر ستاد کل نیروهای مسلح دیگر، این افراد یازنشسته بودند و حقوق یازنشستگی دریافت می کنند. ولی خاکستریها طبق طرحی مزورانه فقط این دوگروه را بر حسب نیاز، به دستور فرمانده سپاه، تحت عنوان اعلام نیاز فرمانده کل سپاه در نقاط کلیدی سپاه مشغول خدمت هستند.

یکی دیگر دستور کارها که فقط برای گروه (ب) و گاهاً در صورت داشتن توان بسیار بالا به گروه (الف) تعلق می گیرد، این بود و می باشد، باید در کوتاهترین زمان ممکن افراد مورد نظرشان، حتی از سرهنگ دومی و یا سرهنگ تمامی به سرتیپ تمامی ارتقاء داده شود معذوق فراوان است!!

به هر شکل باید آقای اشتری و اشتریها به سرتیپ تمامی برسند؟! ولی سرداران واقعی حتی پس از ۲۱ سال در همان درجه باقی بمانند حتی با داشتن مدرک دکترا و فرماندهی قرارگاه های زمان جنگ!!

در هر حال ظرف مدت چند سال توانستند تقریباً کل سپاه رادر سطوح فرماندهی و تصمیم گیری آن رافتح کنند! و این چنین بود که آن سپاه روح الله که تمامی خلائق دوستار و خواهان آن بودند،

به این سپاه فعلی که ملت غیور از آن در حال فرار هستند تبدیل کنند! آری این سپاه است که می تواند به اسم اسلام ورهبری بکشد و دربند کشد و توطئه کند... البته عده ای که به هر ضرورتی منفعت می برند دوستش دارند!!!

## ۲- توطئه تصاحب نگاهای تولید ثروت، کشور در

### جهت منافع مافیای خاکستری

در همان سالهای ۱۳۷۲ بود که طی برنامه ای کثیف شورای امنیت کشور را مجاب نمودند تا مجوز کسب درآمد غیر متعارف قوانین کشور را درحوزه های نفتی و... را برای فرمانده لجستک و تولید ثروت خود صادر کنند تا در این راستا هیچ مشکلی نداشته باشند. این فرمانده کسی نبود جز فرمانده ی سازمان حفاظت اطلاعات کل سپاه پاسداران سردار سرتیپ مرتضی رضائی!

انتخابی درست بود زیرا تنها مرجع رسیدگی به تخلفات برادران سپاهی همین سازمان بود که مافیای خاکستری قبلاً آنجا را فتح کرده بود و از طرفی با توجه به ژست زاهد گونه ای، که به آن فرمانده داده بودند تا فکر کردن در باره ی عملکردش را از همه گان صلب کرده باشند.

البته آن بهترین شیوه ی فریب بوده و هست!! او از سوی دیگر فرماندهان و اعضای داخلی و خاکستریها شایئات فراوانی نسبت به زهد و عرفان

دروغین مسئول تولید ثروت خود دم می زدند. تا به هیچ وجه مشکلی در اجرای

ماموریتش پیدا نشود. از همان سالها تا کنون خاکستریها چنین کردند و ثمره ی این نیرنگ برای آنها هزاران میلیارد تومان ثروت جهت پیش برد اهدافشان شده است !!!

بر افرادی که تا حدودی شناخت از گذشته ای آقا مرتضی داشته باشند. پوشیده نیست از نوع و جنس و حجم ریالی کسب درآمد و تولید ثروت این شخص!! چه در حوضه نفتی و یا تجاری و یا صنعتی و کشاورزی و دریا و.... نکته بسیار بسیار مهم این است در این ایام تاکنون وقت و توان یک نفر تا چه اندازه است که می تواند هم زمان با اداره ای ده ها شرکت تولید ثروت آنهم در حوضه های مختلف مدتی طولانی فرمانده سازمان حفاظت اطلاعات کل سپاه و پس از آن برای کسب قدرت بیشتر از برای اربابان مافیایی خود به سمت فرماندهی هم سازمان حفاظت اطلاعات و اداره اطلاعات کل سپاه منصوب می گردد. و سالیانی در این سمت می ماند و از آنجا به سمت جانشین و قائم مقامی فرمانده کل سپاه منصوب میگردد!! تا بتواند در راستای اهداف گوناگون تشکیلات مافیایشان به بهترین وجه ممکن ایفای نقش کند. غیر قابل تصور است که یک نفر بتواند بار واقعی یکی از این مسئولیت ها را به عهده بگیرد چه رسد به آن همه مسئولیتهای سنگین و حساس مملکتی ؟

چه توجیه ای می تواند داشته باشد غیر از اینکه این مسئولیتهای خطیر فقط وسیله ای برای رسیدن به همان ما موریت اصلی ((تولید ثروت و اجرای فرامین فرماندهان مافیای خاکستری)) بوده باشد!!! در این مدت که شرکت راه سازی نجم را راه اندازی کرده بودیم در عرصه اقتصاد اطلاعات عجیب و غریبی باز از عمل کرد بنگاه های ثروت مافیای

خاکستریها به دست می آمد. ما در عسلویه کار می کردیم حتی در آنجا به این نتیجه رسیدیم سرداران خاکستری بنا دارد تمامی شرکتهای بزرگ نفتی و راهسازی و ساختمانی و اسکله سازی و خطوط مخابرات نوله گاز و نفت و سدسازی را ورشکست کنند. تمام قرار دادهای موجود در سازمان بنادر و کشتی رانی وزارت نیرو و وزارت مسکن و شهرسازی و وزارت راه و وزارت نیرو و وزارت ارتباطات به زیر قیمت واقعی برنده می شدند و در حین کار با کلیم (دبه) کردن از قیمت واقعی دو برابر آن را می گرفتند و آنجا بود که سرمایه مردم را تاراج می کردند.

در نتیجه شرکتهای بزرگ فراوانی را بی کار و ورشکسته می شدند. و در حال حاضر هم هنوز ادامه دارد!! با توجه به این نکته که کسب درآمد از هر راهی برای این مافیائنها حلال است و فتوای شرعی آن را از شیخ خود (در انجمن حجتیه) داشتند و دارند از هیچ بدهکاری و جنایتی مانند قاچاق در انواع گوناگون آن و رانتهای مختلف و غارت کردن بیت المال و حتی غارت کردن اموال افراد عادی اجتماع و هرگونه سند سازی و جعل دریغ نمی کنند اگر باز هم جواب نداد و به مقصود نرسیدند قتل و ترور آنها به شیوه های پیشرفته در دستور کار خود قرار می دهند. در این شیوه اول آبرو و شرف سوژه ای مورد نظر را هدف قرار می دهند و ترور می کنند اگر جواب نداد آنگاه قتل، آنها به طرق مختلف انجام می دهند نمونه های آن را قبلاً توضیح داده ام.

یک نمونه کافی و مستدل آنچه که با سرمایه چاره اند می باشد!! در هر حال توانستند قریب به اتفاق بنگاه های اقتصادی کشور را یکی پس از دیگری از سالهای قبل تاکنون به اسم سپاه فتح کنند و با روی کار آوردن رئیس جمهوری از دل این خاکستریها تمامی وزرات خانه ها را و منابع اصلی تولید ثروت کشور را از آن خود کنند!! با قدری توجه هر کسی که

بخواهد ببیند مستاقهای روشن ومبرهن آن پیدا است .و آنکه نمی خواهد ببیند و بر آفتاب چشم می بندد خود بداند .چند نمونه ذکر مکتم :

- ۱-تاسیس قرارگاه خاتم
- ۲-تاسیس قرارگاه نوح
- ۳-تاسیس قرارگاه قرب
- ۴-تاسیس شرکتهای سرمایه گذاری به نامهای
- ۵-تاسیس صندوقهای مالی مختلف و.....

بااین مؤسسات قریب به اتفاق تمامی قراردادهای وزارت خانه ها و سازمان های کشور را از آن خود کردند و در اکثر موارد برای انحصاری کردن منابع آنها وزرا ومسئولین مربوطه یا باید اجرای اوامرشان کنند و یا در کوتاه ترین زمان از کار برکنار و شخص مورد نظرشان معرفی شود!!عجیب است هیچ کس حق سوال از خود و دیگری را ندارد که بگوید آیا سپاه پاسداران فعلی:: یک نیروی نظا می است؟؟؟ ویا یک سازمان تجاری؟؟؟؟ ویا یک حزب سیاسی؟؟؟؟ ویا یک مجتمع اقتصادی؟؟؟؟ ویا یک سازمان فرهنگی و آموزشی؟؟؟ ویا چند وزارت خانه؟؟؟ ویا یک مجلس شورای کشور؟؟؟ ویا اداره مخابرات کل کشور؟؟؟ ویا سازمان بنادر وکشتیرانی؟؟؟ ویا سازمان هواپیمائی؟؟؟ ویا یک سازمان اطلاعاتی امنیتی؟؟؟؟ ویا یک نیروی انتظامی؟؟؟؟ ویا یک کمپانی تولید مدیر عامل؟؟؟

**ویا یک کودتاچر ویک برانداز صرفه ور!!!!!!**

ای برادران وخواهران من بی اندیشید مسبب اصلی تمام این چپاول گریها کیست ونیاز چه کسانی می باشد؟؟؟ این مافیای بزرگ خاکستری

بنام سید و سرورمان بزرگ و اسیر در وطن آقا سید علی رهبر بحق  
ایران تمام می کنند!! و ما کم بصیرتان چشم و هوش و عقل بسته در اثر  
فشار این شیطان صفتان یا می پذیریم و یا در شک به مولای خود می مانیم  
. در یک کلمه بگویم نیاز این مرد خدا چه از نظر دنیایی و چه از نظر  
آخرتی به این از خدا بی خبران و کرده هایشان چیست!!!

تعقل بفرمایید صفوان جمال می گوید: بر(حضرت امام موسی بن جعفر  
«ع») داخل شدم، به من فرمود: ای صفوان! همه چیز تونیکو و زبینه  
است مگر یک چیز».

گفتم: فدایت شوم، آن کدام چیز است؟ فرمود: «کرایه دادن شترانت به این  
مرد»- یعنی هارون- گفتم: از روی سرخوشی و نعمت زدگی، یا برای  
شکار و کار لهو به او کرایه ندادم، بلکه برای این راه، یعنی راه مکه،  
چنین کردم، نیز خود شخصا این کار را انجام نمی دهم بلکه کارکنانم را با  
او می فرستم. پس فرمود: «ای صفوان! آیا کرایه آنها به عهده آنان  
نیست؟» گفتم: چرا، فدایت شوم! فرمود: «آیا باقی ماندن ایشان را تا  
زمان گرفتن کرایهات دوست می داری؟»، گفتم: آری. فرمود: «هر کس  
بقای ایشان (ظالمان) را دوست داشته باشد، از ایشان است، و هر کس از  
ایشان باشد، اهل دوزخ است...». «سفینة البحار» ۱۰۷/۲.

ای عزیزان پس تکلیف روشن است نحوه ای کار و خدمت کردن به  
خاکستریها!

**ما از کدامین طایفه هستیم؟؟؟**

## ۳- توطئه تصاحب نیروی مقاومت بسیج در جهت

### منافع مافیای خاکستری

دلیل موفقیت سپاه در جنگ، بسیج بود زیرا خداوند عشق به روح الله را در دل این بسیجیان مخلص قرار داده بود، و چیز دیگری هم نبود. پس از جنگ و اعطای درجه آنها به آن شکلی که کودتا چپان بین خود و برادران پاسدار حقیقی تقسیم کردند! برای اجرای گامهای بعدی خود نیاز داشتند بزرگترین تهدید بالقوه موجود برای انجمن خاکستریها را به فرصت تبدیل کنند. زیرا در ایام جنگ کاملاً پی به توان این نیروی الهی برده بودند. لذا هم زمان چندین دستورکار را در برنامه ای اعضای اصلی خود در سپاه قرار دادند.

### الف: قابل کنترل نمودن بسیج و بسیجی

اشقیا دیدند چاره ای جز بدست گرفتن کنترل این تهدید جدی برای شبکه ی مافیایی خود ندارند. زیرا در غیر این صورت هر لحظه امکان فروپاشی آنها می رفت لذا بعد از سال ۱۳۷۲ طرح رده بندی اعضای بسیج را مطرح کردند. و به هریک از اعضای بسیج که در هر شرایط مطیع تر بودند جایگاه بیشتر و مسئولیت بالا تر می دادند. و از آنجا که بچه های قدیم بسیج خصوصاً بسیجیان زمان جنگ زیر بار این شکل سر سپرده گیها نمی رفتند. آنها را از بسیجیان جوان تحت عنوان گردانهای عاشورا جدا می کردند. و برای بزرگ نشان دادن گردانهای عاشورا آنها را به لباسهای مخصوص ملبس می کردند. و امکانات خاصی در اختیار گردانها می گذاشتند. تازه به همین جا بسنده نکردند. باز از میان همین گردانها



گردانهای ویژه انتخاب می کردند و برای اینکه بسیجیان جوان بعد از جنگ بتوانند از امتیازهایی که به گردانههای عاشورا به خصوص گردانههای ویژه ی آن استفاده کنند. شرایطی خاص قائل می شدند!

آهسته آهسته بسیج و بسیجی شکل خاصی به خود می گرفت دیگر مانند قدیم بچه ها با هم یک رنگ نبودند یکی به مسئولیت خود می نازید و دیگری به گردان ویژه بودن خود و.....

تعداد زیادی از بسیجیان مخلص و باهوش تا پی به این فتنه می بردند از بسیج فاصله می گرفتند. و تعداد دیگری که باهوش تر و مقاوم تر بودند فاصله نمی گرفتند را تحت عناوین گوناگون آنقدر اذیت و بی احترامی به آنها می شد تا تسلیم شوند. و استنفاء بدهند! در این ایام آموزشها بیشتر رنگ بوی اطاعت پذیری بخود می گرفت. سرانجام نتیجه آن شد که در کوندای ۸۸ من خود به چشمانم می دیدم جلوی چشمان حداقل ۱۰۰ گردان بسیجی آنها از جنس عاشورایی آن عده ای اوباش به خودروی پژوهی حمله کردند و آن را به آتش کشیدند. و سرنشینان آن که یک مرد و همسر محببه ی او بود مورد ضرب و شتم قرار می گرفتند.

این به اصطلاح عاشورائیان کوچکترین اقدامی نمی کردند! فقط فقط و فقط تماشا چپان خوبی بودند. حقاََ آن روزها عاشورا بود دیگر هیچ کس از خود و یا دیگری سوال نمی کرد. که برس ما عاشورائیان چه آمده است؟ که در نینوا باظلم به این آشکاری کنار می آییم. تحت این عنوان که فرمانده ما دستور نداده است از این شهروند و یا محب علی(ع) در مقابل ۵۰ نفر از یزیدیان دفاع کنیم!!!!!! یادم نمی رود فقط یک بسیجی اعتراض کرد و گفت تا کی باید سکوت کرد؟ و تماشا کنیم؟ که شاید فرماندهانمان دستور دفاع از هم وطنانمان را صادرکنند؟ من قبول ندارم فرماندهان این اوباشها در همین لشکر خودی هستند. باگفتن این حرف مورد

اعتراض شدید هم گردانیهای خود قرار گرفت و بعدش را نمی دانم که با او چه کردند؟ می ترسم از روزی که فرمانده فاسدشان با فریاد الله اکبر دستور دهد اگر بهشت می خواهید این خارجیان را بکشید!!!! این دیو صفتان با فرزندان روح الله و آقایان سید علی چنین کرده اند و می کنند؟

## ب: کم کردن اخلاص در بسیجی

یکی از طرح های خاکستریها این بود که باید به هر روش ممکن از اخلاص و شجاعت بسیجیان کم شود. و قدری ولومشان پائین بیاید. چاره را در اجرای طرح اعطای درجه به بسیجیان دیدند. چون برکات این طرح را در سپاه به نفع مافیای خاکستری و به ضرر سپاه حق دیده بودند. لذا آن را اجرا کردند. و این یکی از کارآمدترین و مهلک ترین ضربه ای بود که بر پیکره ای بسیج و بسیجی زدند. زیرا بعد از اعطای درجه دیگر به قول امروزیها این درجه بسیجی بود که با شما سخن می گفت نه تواضع و نه اخلاصش!!!

با این کار شیطان را دردل بیشتر بسیجیان جا می دادند در اصل این ریا بود که بر دوش بسیجی سنگینی می کرد از طرفی آن عده از بسیجیانی که هیچ حس خوبی به این بازار داغ ریا نداشتند. دستور داده می شد. باید حتماً یا خریدار و یا فروشنده باشید. در غیر این صورت باید از این شهر بروید!

در دوران امام روح الله اکثر بسیجیان نمی خواستند. کسی از تعداد ماه های حضورشان در جبهه و یا مجروحیتشان، و حتی از دفعات آن کسی با خبر شود ولی حال باید تمام مجاهدت هایشان را تابلوی می کردند. و بر دوش آنها نصب می شد. دیگر بوی بد ریا و چاپلوسی و غیبت در اوایل اجرای طرح خاکستریها به مشام همه ی بسیجیان می رسید. ولی

متأسفانه، گذشت زمان وعادت دست به دست هم داد و این بوی بد هم برطرف شد! اِحا لا دیگر بانصب این درجه های رنگارنگ صفت شجاعت دربین این دلاوران غریب مانده بود. و جایش را ترس و دودلی گرفته بود دیگر کمتر کسی پیدا می شد که زبان حق گو داشته باشد و..... چنین کردند با طرح شیطانی خود با سربازان آقاسیدعلی!!!

### ج:القاء صنف گرایی در بسیجی

خاکستریها خوب می دانستند و می دانند. که یک بسیجی خواسته و یا ناخواسته یا باید در خدمت منافع آنان باشد و یا ضد ولایت!!

دراین راستا حضور بسیجی در ارتش و نیروی انتظامی و وزارت اطلاعات برایشان غیر قابل تحمل بوده و هست. این موضوع را بیشتر بسیجیان درک کرده اند. که حتی باهماهنگی سپاه هم اجازه ی فعالیت در نیروهای مسلح دیگر را ندارند. و یا حق ارتباط گرفتن را هم ندارند. در غیر این صورت از بسیج اخراج می شوند. ارتباط با وزارت اطلاعات جرم است. و از این وزارت خانه همیشه به عنوان یک جریان منفی و نقطه ی مقابل اداره اطلاعات کل سپاه یاد می شد!!.

لذا برای توجیه افکار صاف و پاک مردم و بسیجیان نسبت به این نوع برخورد. توطئه ی کثیفی را در برنامه های خود قرار دادن و با عملیاتی روانی و پخش شایعات و سردادن شعارهای تفرقه آمیز به این مقصود می رسیدند. چند نمونه از این جنس شایعات را عرض می کنم:

در اذهان افراد اجتماع خصوصاً بسیجیان اینطور جا می انداختند. که بیشتر افراد موجود در نیروی انتظامی آلوده و فاسد می باشند و می گفتند به همین دلیل است که آقا فرماندهان آن را از برادران سپاه انتصاب می

کند. تا شاید فساد در بین این افراد کمتر شود. حال واقعیت این نبود. من خود ۴-۵ سال در نیروی انتظامی در شرق کشور خدمت کرده ام و خداییش اکثر برادران ناجا سالم و دور از این افتراء ها بودند. و تعداد کمی هم که از این جنس بودند. خاکستریها به کل ناجا نسبت می دادند. هر چند خود آنها در مقام و سمت استادی بودند و هستند!!

و برای ارتش هم این شیوه و شعار را پیش گرفتند. که ارتش در دوران جنگ خیانت‌های زیادی کرده است. و فقط این سپاه بوده که مملکت را حفظ می کرده است!! اکثر قریب به اتفاق فیلم‌های ساخته شده از دوران جنگ حاکی از رشادتهای سپاه و بسیج می باشد. این سپاه است که فقط لشکر مخلص خداست. زهد و تقوا و پارسائی فقط در سپاه پیدا می شود. تنها نیرو و سازمان و نهادی که پشتیبان رهبری است فقط و فقط سپاه می باشد... به این شکل در اذهان مردم و بسیجیان تکلیف ارتش مشخص می شد تا جایی که اکثر خانواده ها خواهان این بودند بچه هایشان دوران خدمت را در سپاه بگذرانند. چه رسد به حضور فرزندانشان به عنوان نیروی افتخاری (بسیجی) در ارتش جمهوری اسلامی ایران !!

حال من خود از دوستان نزدیکم که در بازرسی بیت رهبری بودند شنیدم. می گفت شخص آقا توجه خاصی به امیران و فرماندهان ارتش دارد. در یک بررسی میدانی از سوی آقا سید علی نسبت به سطح تقوا و معنویت الهی و تعهد به نظام مقدس جمهوری اسلامی در کل نیروهای مسلح کشور مقام اول را حفاظت اطلاعات ارتش از آن خود کرده بود. اما بعضی از سپاهیان چیز دیگری می گفتند...!! در نهایت این مافیای خاکستری بود که به نتیجه ای دل خواه خود می رسید و هر روز هم نزدیک تر می شوند!!

## ۴- توطئه تصاحب حوزه‌های علمیه و دانشگاه‌ها در

### جهت منافع مافیای خاکستری

یکی از کارهای بسیار مهمی که کودتاچیان از سالیان قبل در دستور کار خود گنجانده بودند راه اندازی مجدد مدرسه‌ی حقانیه بود. ولی این بار با پرچم و نام دیگر آنهم به نام کسی که در زمان حیاتش با او مشکلات اساسی داشتند ولی نامش برای فریب افکار عمومی وعده‌ای طلاب و دانشجویان جوان و کم سن و سال بسیار عالی بود در ضمن پوششی برگزیده‌ی خودشان بود و این مرد خسته و زهر نوشانیده شده از دست اینان کسی نبود جز حضرت روح الله(ره) { مؤسسه‌ی امام خمینی(ره) }

و مسئول این مجتمع نظامی، دینی، دانشگاهی، فرهنگی، اقتصادی چه کسی بهتر از آقای مصباح(پدر، خاکستریها) بوده و هست!! در اصل { مؤسسه‌ی امام خمینی(ره) } تبدیل به مرکز و قلب تپنده‌ی خاکستریها شد!!

### مسئولیت اصلی این اتاق فکر:

۱- برقراری و هماهنگی بین اعضای مافیای خاکستری

۲- دادن انسجام لازم بین اعضای ناسازگار با یک دیگر

### ۳- دادن شکل شرعی و فتاوی لازم در جهت پیش برد اهداف

#### مافیای خود

### ۴- تشکیل سپری از جنس آخوندی درمقابل روحانیت واقعی .

لازم به ذکر نکته ای مهم و آن این بود اینان جهت پیش بردن این بخش از هدف خود. اشتباهات و بعضاً خود فروختگیهای تعدادی آخوند جاهل درحزبها و گروههای مخالف خود را چنان بزرگ و جنجالی نشان می دادند. تا از این گرز و شمشیر گران که جنس آن از ضد ولایت فقیه و ضد رهبری واحزاب و گروه های برانداز ویا جاسوس انگلیس وموسادوگاهی هم ازجنس صوفی وصوفیگری بود بتوانند درمقابل روحانیون واقعی که نه طالب دنیا بودند و نه وابستگی به حزب وگروهی داشتند فقط خدا را می دیدند و لاغیر استفاده کنند.

همچنین بتوانند از تعداد زیادی آخوند ترسو و دنیا طلب ولی آگاه از گذشته و حال اینان باج بگیرند. آنهم به شکل های گوناگون تاسکوت اختیارکنند. درجهت منافع پدر واعضاء. زیرا برای خیلی ها ارتباط مونسسه ی امام خمینی(ره) { با حزب ادعوه عراق و گذشته ای اعضای آن مشخص می باشد!!!

امام حسین (ع) می فرماید: شما دانشوران و علمای دین نه در خور موقعیت و عنوان خویش رفتار می کنید و نه کسی که خود را به خطر افکند و از حق و عدالت سخن گوید، او را در برابر ظالمان یاری می کنید!!

## ۵- نفوذ دادن نامحسوس اهداف خود در اذهان آحاد افراد اجتماع

## ۶- نفوذ به هر شکل ممکن به افکار طلاب حوزه های علمیه و

### دانشجویان دانشگاه های کل کشور

لذا اولین حوزه ی فعالیت این { مونسسه ی امام خمینی(ره) } جایی نبود جز بسیج حوزه های علمیه و بسیج دانشگاه های سراسر کشور.

از آنجایی که هم از طرف سپاه پاسداران امکانات بسیار بالایی در اختیار داشتند. و از سوی دیگر بنگاه تولید ثروت مافیای خاکستری در اختیارشان بود مانند قارچ رشدی فزاینده داشتند. و در کوتاه ترین مدت توانستند تولید نیروی زیادی به نفع مافیای برانداز داشته باشند!!! این جوانان پاک و مخلص بودند که به عشق آقا سید علی در دام این اساتید بزرگ نیرنگ و تزویر مبتلا می شدند و آنهم چه گرفتاری بزرگی چون در آنجا همه چیز به غیر از خدا و امام و آقا سید علی یافت می شود!! در آنجا نار را به اینان نور نشان میدهند. و دیوان شکل ملانکه بخود میگیرند! هرچند همه ی این افراد به این صافی نبودند. زیرا بعضی از این بچه ها { مونسسه ی امام خمینی(ره) } را بهترین سکوی موجود برای پرش خود می دیدند. از جهت رسیدن به آرزوهای خود. چون فهمیده اند که یکی از اصلی ترین درهای ورود به ریاست جمهوری، مجلس شورا و وزارتخانه ها، سپاه و صدا سیما و.... در نهایت اعضای اصلی مافیای خاکستری همین جا می باشد!! این افراد آگاهانه دین به دنیا می فروشند! مصداق این افراد فراوان هستند در همه جا! بطور مثال خود آقای احمدی نژاد!! و آقای علی لاریجانی!! از این قماش اند به این نکته دقت فرمائید در دو مرحله آقای لاریجانی نتوانست رای بیشتری از یک برادر بسیجی و پدر شهید در شهر خود بیاورد و به مجلس راه پیدا کند!! ویا آقای نبویان به هیچ وجه در بابل

رای نمی آورد یعنی کسی او را در این قد و قواره نمی بیند. ولی در تهران چرا!!! خیلی جای تعجب و قابل تامل است آقایان در شهر خود رای نمی آورند. ولی در دیگر شهرها، که حتی کسی در آن شهر ها یک مرتبه آنها را به عنوان رجل سیاسی ندیده رای می آورند!!!! پدر { مونسسه ی امام خمینی(ره) } به همین جا بسنده نکرده است. چون در سر هنوز رسیدن به یک قله را می پروراند. لذا نیاز مبرم به عموم مردم و شبه نظامیانی از جنس خود دارد! در نتیجه با همکاری سرداران خاکستری خود، اکنون هدف افکار بیست میلیون بسیجی می باشد. تحت عنوان و طرح های گوناگون شروع بکار کرده اند. از قبیل طرح دوره های بصیرت برای نیروهای مسلح، طرح ابرار، طرح حلقه های صالحین برای بسیجیان، طرح عمار برای طلاب، طرح ولایت برای دانشجویان، طرح مالک .... جای تعجب بسیار دارد اینان در دوران حضرت روح الله دقیقاً نقطه ای مقابل آن پیر مرد بودند. ومخالف تشکیل هرگونه حکومت و نظام اسلامی قبل از ظهور امام عصر(عج) بودند زیرا خود از بنیان گذاران و اعضای فعال انجمن حجتیه در این دوران بودند ولی حالا چقدر چرخش استراتژیکی داده اند تا حتی برای غصب حکومت از مردم هر فعل حرامی برای رسیدن به مقصود چه در عرصه ی اقتصادی، سیاسی، نظامی، امنیتی، حلال و طیب و طاهر می باشد! البته این افعال باز هم با منشور انجمنشان یکی می باشد [آنقدر باید فساد کرد تا اسباب ظهور فراهم شود]!!!!

امیر المؤمنین (ع) فرمود: از مردم دنیا دو نفر پشت مرا شکست یکی مرد سخنور بد کردار و دیگر مرد نادان عابد که آن یکی بکمک زبان بر کارهای زشت خود پرده میکشد. و این دیگری با عبادتش نادانی خویش را پنهان میکند. از دانشمندان گنهکار و عبادتکنندگان نادان بپرهیزید که



هم اینان باعث گمراهی گمراهان میباشند من از رسول خدا (ص) شنیدم فرمود: یا علی گمراهی امت من بدست سخنوران منافق و دورو است.

## ۵- توطئه تصاحب نیروی انتظامی در جهت منافع

### مافیای خاکستری

بعد از اقدام کودتاچیان دانستند نه تنها باید سپاه پاسداران را به نفع خود تسویه کنند و هم سو گردانند. بلکه باید قوای دیگر را در اختیار بگیرند زیرا نباید در میداین نبرد شهری خود وارد عمل بشوند. باید قربانی داشته باشند. لذا شروع کردند به عملیات روانی کثیفی بر علیه برادران کمیته و شهربانی و ژاندارمری در همان ابتدای اقدام من خوب به یاد دارم که شعار همه جا این بود نیروی انتظامی کفایت و توان کافی جهت اداره امنیت شهرها و مرزها را ندارد. ویا می گفتند اکثرشان رشوه گیر ویا دزد هستند ویا هنوز باقی مانده ی افراد شاهنشاهی هستند. یادم می آید شبی فرمانده اطلاعات نیروی زمینی سپاه به زاهدان آمده بود. آن شخص چون در قدیم از فرماندهان ما بود مرا خواست و با من صحبت کرد و می گفت: آقای حاجیان چطور راضی شده اید نان حلال سپاه را رها کنید و به انتظامی بیایید و نان حرام این نیرو را بخورید. جالب اینجا بود تمام افرادی که با او بودند این موضوع را تأیید می کردند. هر چند من جوابشان را دادم و به او گفتم سردار چرا نان انتظامی حرام است مگر همگی از ستاد کل نیروهای مسلح حقوق نمی گیریم گفت درست است ولی آنقدر که انتظامی رشوه می گیرد و نانشان با حرام مخلوت می شود. گفتم: سردار اول که همه نمی گیرند دوم اگر مأموریتهای انتظامی رابه سپاه بدهند، شک نکن که بسیار بدتر از انتظامی عمل می کنند!!! آنقدر بر این طبل کوبیدند تا توانستند تمامی فرماندهان نیروی انتظامی را برادران

سپاهی قرار دهند. در صورتی که در کمیته و شهربانی و ژاندارمری به قدر کافی فرماندهان لایق و با کفایت موجود بود. ولی از آنجایی که باید سپاه بر آن نیرو فرماندهی می کرد. می گفتند اگر فرمانده از بچه های کمیته باشد بچه های شهربانی و ژاندارمری قبول نمی کند. و اگر از شهربانی باشد کمیته و ژاندارمری قبول نمی کند. و یا اگر از ژاندارمری باشد کمیته و شهربانی قبول نمی کند. در نتیجه با این حربه هر سه طائفه از برادران کمیته و شهربانی و ژاندارمری را کنار زدند مدتی نگذشت نیروی انتظامی راحیات خلوت خود قرار دادند و با زیرکی وصف ناپذیری آن را تبدیل کردن به سپاه پاسداران تمامی فرماندهان کمیته و شهربانی و ژاندارمری باید از این بعد زیر فرمان برادران پاسدار خود خدمت می کردند. و اکثر فرماندهان نیروی انتظامی از سپاه به آنجا مأمور می شدند. و یک پست کلیدی نباید دست بچه های کمیته و ژاندارمری و شهربانی باشد. مگر اینکه دانسته و یا ندانسته در راستای اهداف خاکستریها قدم بردارد. اتفاقاً رشد نیرو های مومن و عارف مسلک ولی نا آگاه و بی بصیرت در دستور کار خاکستریها بود. زیرا بهترین پوشش برای اعضای اصلی مافیای خاکستری بودند. آیا واقعا و حقا در آن سه نیرو کسی توان فرماندهی و سرپرستی نیروی انتظامی را نداشت هرگز چنین نبود زیرا من خود در ناجا ۴-۵ سال خدمت کرده ام و از نزدیک می دیدم کارها و ماموریتهای تخصصی آن نیرو توسط برادران شهربانی و ژاندارمری و کمیته انجام می شد. به هر شکل ممکن خود سکان دار این میدان شدند !!!!! در این میان اشکالی و جود داشت و آن این بود که شخص فرمانده ناجا را باید رهبر تعیین می کرد. آنها افراد خودشان را در لیست پیشنهادی جای می دادند ولی در بعضی از موارد رهبر با تیز هوشی اشخاص مورد نظر و مخلصی را که خود می شناختند را در این سمت می گماردند. در آن صورت با توطئه ها و نیرنگها و کارشکنیهای فراوان و سیاه نماییها آن فرمانده را بی کفایت

و نالایق نشان داده می شد حتی از درست کردن درگیری و کشت و کشتار در شرق و غرب و مرکز کشور هیچ ابائی نداشتند. تا زمینه ای برکناری آن فرد فراهم شود. جالب است یک فرمانده می بایست نهایت ۳ سال فرماندهی کند و آن دیگری چندین سال !!

دو راه بیشتر برای فرماندهان ناجا وجود ندارد. یا در راستای اهداف خاکستریها دانسته و یا ندانسته حرکت می کنند و یا با آنان به شرحی که گذشت برخورد می شود. و برایشان هیچ آبرویی باقی نمی ماند و باید گوشه نشین شوند. هر چند در پشت پرده از تخصص و درایتشان استفاده می شود!!! اسر انجام به هدف خود دست پیدا کردند. و آن نبود مگر داشتن عده ای سرباز تا در هر منزل هدف، به هر شکل که مورد نیاز خاکستریها بود، قربانی کنند تا بتوانند به شکل قانونی تمامی نمایش های خود را برای بدست آوردن منافع مافیایی خود اجرا کنند! جالب است دلیل نا امنی ناجا، دلیل وجود مواد مخدر در کشور ناجا، نقطه ی مقابل مردم با حکومت ناجا، پوشش برای اشتباه کاریهای خاکستریها ناجا، دور کردن افکار عمومی در کودتای ۸۸ از سپاه ناجا، سنگ محک نور بودن سپاه از نارینتش ناجا، و ناجا، ناجا... خلاصه از این نیروی عظیم مرعی ساختند که هم قابلیت دارد در عروسی قربانی شود و هم در عزا !!! و همیشه بدهکار است!!

## ۶- توطئه تصاحب وزارت اطلاعات در جهت منافع

### مافیای خاکستری

یکی دیگر از سد هایی که احتمال بروز خطر جدی برای مافیای خاکستری بود. سربازان گمنام امام زمان بودند چون عددی کثیری از این

برادران تا سالهای ۶۲-۶۳ جزو بچه های سپاه بودند. و از زیر و بم افراد قدیمی سپاه پاسدارن اطلاعات کافی داشتند. و دارند. هرچند این مابین تعدادی از افراد و اعضای اصلی خاکستریها از همان سالها در بینشان بودند. ولی تعدادشان نسبت به سپاه خیلی کمتر می باشد. به هر حال با ابزارها و شیوه های تخصصی که داشتند به راحتی تحرکات کودتاه، و خراب کاریها برایشان قابل تشخیص بود. از طرفی کار را برای اطلاعات (خاکستریها) سپاه سخت کرده بود. زیرا با وجود وزارت اطلاعات غیر همسو با خاکستریها یعنی گزارشهای ضد و نقیض به آقا سید علی و به دنبال آن نتیجه نگرفتن خاکستریها از گزارشهای ساختگی و دروغ خود در بین افراد طراز اول مملکتی و.... رسوائی خاکستریها!! لذا باید به هر شکل ممکن این معضل بطور اساسی حل می شد!

در مدت کوتاهی که برای از بین بردن گروه جند ... در شرق کشور مالک ریگی در خدمت این برادران بودم. برایم خیلی عجیب بود با این همه توان موجود در مجموعه ی وزارت اطلاعات چطور می شود نیروهای نظامی خصوصاً سپاه، چرا استفاده نمی کنند؟؟ تا ریشه های نفاق و گروهک پروری را در استان سیستان و بلوچستان و کل کشور خشکانده شود. از طرفی وزارت اطلاعات حق هیچگونه عملیاتی بدون هماهنگی با سپاه در شرق و غرب کشور ندارد! و از طرف دیگر این مجموعه که انباری از اطلاعات صحیح بود کسی از آن استفاد نمی کرد!! هر چند آقای طائب رئیس اداره کل اطلاعات سپاه نگذاشتن تا با توان عملیاتی که ما داشتیم با توان اطلاعاتی این برادران یکی شود، و در کمترین زمان ممکن ریشه اینگونه گروهک ها از جا برکنده شود!! آن دسته از برادرانی که در آن ایام مسئول بودند خوب می دانند که در آن ایام کوتاه کلاً شیرازه گروهک جندا... و دیگر گروهکهای مخالف نظام در شرق کشور مقتسمان در حال پاشیدن بود ما نه شب داشتیم و نه

روز ما در کوتاهترین زمان ممکن در چندین عملیات مختلف داخلی و خارجی گروهک چندالله را زمین گیر کرده بودیم. و ۱۳ نفر از اعضای اصلی آن را در عملیاتهای سنگین آنها در مناطق صعب العبور به هلاکت رسانده بودیم. و در حال آماده شدن جهت تمام کردن کار این گروهک بودیم. ناگهان متوجه شدم که بغیر از آقایان مالک ریگی و ملا کمال و تمام وهابیان مسلح که دشمن اهل بیت و شیعیان منطقه ی شرق کشور بودند. کسان دیگری از حضور ما در آنجا رنج می برند! می خواستند به هر شکل ممکن این توان به وجود آمده را از بین ببرند؟! ما فقط در یک پایگاه کوچک که بچه های وزارت در اختیار ما گذاشته بودند اسکان گرفته بودیم و با هیچ کسی ارتباط نداشتیم. رابط ما با وزارت نقاط هدف را مشخص می کرد و ما سریعاً عملیات می کردیم من قبل از سال ۱۳۸۸ در سپاه و ناجا حداقل ۲۰۰ عملیات چریکی مختلف را فرماندهی کرده بودم. واقعاً این نبود این طور دقیق بتوانیم به هدف دست رسی پیدا کنیم. سرانجام برای ما مشخص شد که آقای حجت الکفار و المناقین طائب رئیس اطلاعات کل سپاه در نامه ای بلند بالا به وزارت اطلاعات مرا موافقش و فرصت طلب و..... معرفی کردند و از آقای معین خواستند بلا درنگ باید آقای حاجیان از مجموعه وزارت بیرون رود!!! دنبال چه هدفی بود؟؟

در هر حال با دلی خونین از آن مجموعه خدا حافظی کردیم از این که می گویم دلی خونین دلیلش این است تازه کار ما شکل اساسی بخود گرفته بود. و وسایلمان ردیف شده بود و بچه ها جمع شده بودند از همه مهم تر منطقه بسوی آرامش پیش می رفت و..... من خود در آن وقت با قائم مقام وزیر اطلاعات آقای علوی پاسدار (قدس) صحبت کردم و به او گفتم آقای علوی اگر من خلاف کار هستم؟؟ برای دستگیر من لازم نیست کسی دنبال من بیاید دستور دهید من خود را به مراجع قضایی معرفی کنم

اگر این حرفها تهمت است چرا شما نمی گذارید شر این گروهکهای مخالف و معاند نظام را کم کنیم؟، شهرها و مرزها و جاده های شرق کشور امن شود؟ ایشان حرفی برای گفتن نداشتند!! ومی گفتند: بچه های این وزارت خانه این تهمتها را قبول ندارند وحتی طی نامه ای دلیل نامه ای به ما زده شده را خواسته ایم ولی تا کنون جوابی نیامده است! بله برادر فلانی بسیار زیاد از شجاعت ودلاوریهای شما پرایمان گفته اند. حتی جانشینش که خود فردی عملیاتی است و سالیانی است، زحمت می کشد. شخصاً به من گفت که من هنوز شخصی به توانایی حاج رضا در عملیاتهای سخت و غیر ممکن ندیده ام! من گفتم پس چرا می گذارید خون عده ای بی گناه و مظلوم از محبین علی (ع) ریخته شود؟ من خود حاضر هستم به منطقه بروم جان خود نثار کنم تا شر این اشرار کم شود. و او باز سکوت می کرد! در هر حال آهسته آهسته متوجه این توطئه خاکستریها می شدم که شرق کشور را ناامن می خواهند. و نتیجه ی عمل کرد ما به برنامه کاری این آقایان صدمه می زد. که حتی چند نمونه دیگر رادر صفحات گذشته ذکر کرده ام. دیگر برای من این حرکات و تصمیمات مخوف معنی دار بود!

یادم نمی رود قبل از حضورم در واحد عملیات وزارت اطلاعات. روزی به اداره اطلاعات کل سپاه رفته بودم در زمان ریاست همین آقای طائب بود و به این آقایان اعلام کردم که من حاضر هستم بدون هیچ چشم داشتی مالک ریگی که در آن زمان ابتدای جنایتهاش بود به شما تحویل دهم. آنهم زنده تعدادی از این سرداران که در آنجا بودند از من سؤال کردند چگونه می توانی این کار را بکنی؟ گفتم: در آن چند سالی که در سالهای ۷۵ الی ۸۰ در شرق بودم با افراد زیادی از طائفه ی ریگی آشنایی دارم آنان خود از دست مالک خسته شده اند. و می گویند او فقط دارد زندگی را بر ما سخت می کند و ما حاضر هستیم او را بکشیم ولی

من قبول نکردم گفتم ما مالک را زنده می خواهیم یکی از سرداران به ما گفت آن افراد را به ما معرفی کن، گفتم این کار را نمی توانم بکنم چون آنها خود از ترس جنگ طائفه ای با سپاه همکاری نمی کنند برای شما چه فرقی دارد شما مالک را زنده از من تحویل بگیرید آنها گفتند امکان ندارد! تو چطور ثابت می کنی که می توانی اینکار را بکنی گفتم آسان است آیشما می دانید او در حال حاضر کجا هست گفتند بله در خاک پاکستان. گفتم اجازه می دهید من با یکی از بستگانشان تماس بگیرم شما ببینید آیا این فرد نقطه حضور او را درست می گویند یا خیر. همگی قبول کردند. و من این کار را کردم و باموبایل به آن برادر بلوچ زنگ زدم پس چند بوق خورد او گوشی را گرفت من موبایل خود را روی بلندگو گذاشتم. با او سلام و احوال پرسی کردم و گفتم فلانی من می خواهم با اطلاعات سپاه کار را ببندم آیا روی حرف خود هستید یانه گفت صد در صد هستیم. گفتم در حال حاضر جای دقیق او را می دانی گفت چند لحظه به من اجازه بده تا بگویم با خط دیگری که داشت درجا تماس گرفت. باپسر عموی خود که کارش تهیه آذوقه برای مالک بود، نقطه دقیق را به او گفت و ما همگی شنیدیم که او باموبایل دیگر صحبت می کرد و در نتیجه او به ما گفت که در فلان مکان می باشد گفتم فلانی واقعاً تو می توانی این کار را انجام دهی؟ گفت: شما بیا، توان شما به اضافه توان ما انشاءالله حتماً انجام می شود. گفتم هزینه این کار برای شما چقدر است تا من از برادران سپاهی بگیرم گفت پول یک روز بنزینی که در ماشین خود می ریزند. و این شهر (زاهدان) را تبدیل به پادگان نظامی کرده اند. اینها خود نمی خواهند او را جمع کنند و الا به من و شما احتیاجی ندارند. ما در هر حال حاضر هستیم. شما برو و به آقایان قول صد در صد رابده فقط ۴۰ روز از زمانی که پیش ما آمدی از آنها وقت بگیر تا کار بهتر انجام شود. و خداها نظی کردیم راستش من از این گفته او خجالت کشیدم چون تمام گفت و گو یمان را سرداران حاضر در جلسه می شنیدند. در هر حال

به ما گفتند باشد خیلی خوب است ما بررسی می کنیم و به شما خبر می دهیم که تا به حالا مشغول بررسی هستند. و نتیجه آن جلسه در آینده شد نامه آقای طائب به وزارت اطلاعات!!

کار به همین جاها تمام نمی شد، در یک کار اطلاعاتی دقیق بچه های وزارت مسیر ورود گروهک ریگی را دقیقاً مشخص کرده بودند. و حتی تعدادشان و ساعت عبور آنها را از محل مورد نظر را اعلام کرده بودند. (یک دره ای در ورودی مرز) باتاکید و اصرار زیاد خواستند خود وارد عمل شوند. سپاه قبول نکرد. و گفتند باید ما خود وارد عملیات شویم و کار را از دست وزارت برای چندمین بار خارج کردند!!

نکته ای بسیار عجیب این بود که دوباره سرکله ی، همان سردار خاکستری حامد که معاون اطلاعات سپاه (سپاه) بوده و هست پیدا شد. به اسرار زیاد تاحدی که کار به دعوی بین او و بچه های وزارت کشید که نباید اینجا کمین بگذارید. و می گفت من همین الان خبر دقیق دارم که مالک همراه با افرادش در جنوب استان قصد ورود دارند دست از این کار مسخره و بیهوده (کمین) بردارید!! او می خواست به هر شکل ممکن آن کمین سنگین را جمع کند خیلی ها شاهد این ماجرا بودند!! در نهایت با اصرار زیاد بچه های وزارت و کمک سردار شوشتری بنا شد تا ساعت مشخص شده توسط بچه های وزارت این چند گردان موقیت خود را حفظ کنند. سرانجام گروهک ریگی همراه با خود مالک وارد محل مورد نظر شدند و داخل کمین اصلی گردانهای سپاه شدند. درگیری بالا گرفت ولی از همه عجیب تر این بود این سپاه بود که کشته و زخمی می داد!! نتیجه اینهمه کار اطلاعاتی بچه های وزارت این شد. گروهک ریگی ۲ نفر کشته دادند و همگی با سلامت کامل به پایگاه خود برگشتند!! بر عوض سپاه ۲۲ نفر کشته و زخمی روی دستش مانده بود به اضافه ی شلیک بیش از ۷۰۰۰۰۰۰۰ تومان موشک فجر آنها منهای هزینه های



راکت‌هایی که هلوپترها شلیک می‌کردند خیلی خیلی نکته‌ای قابل‌تأمل و تعجب‌آور این بود که هلوپترها بیشتر بچه‌های خودی را می‌زدند تا ریگی!!! آن زمان هویت خاکستریها برای من کاملاً مشخص بود. متوجه بودم سردار خاکستری حامد خان به دستور اربابانش دنبال چه هدفی می‌گردد!! ولی باید به چه کسی اطلاع می‌دادم؟! حتی در ماجرای شهادت سردار شوشتری رد پا و حضور خائنانه نشان بیشتر و چشم‌گیرتر بود!!

حالا برایتان معنی پیدا کرده است که چرا باید وزارت اطلاعات کشور را مافیای خاکستری، آن رابه وزارت ارشاد تبدیل کند؟؟ چون عده‌ی کثیری از این برادران با آنها نبودند و حتی خیلی از موارد در مقابل آنها بودند. باید توانش از بین برود زیرا تهدید بزرگی برای خاکستریها محسوب می‌شوند.

این آقایان از سالیانی قبل از وزارت اطلاعات زخمهای کهنه‌ای داشتند. نمونه‌ای از آن راعنوان می‌کنم در سالهای ۷۳ و ۷۴ بود من با تعدادی از بچه‌های بسیجی تهران دوست شده بودم. چون روزها در سپاه کار می‌کردم و معمولاً بعضی از عصرها بیکار بودم به حسنیه‌ای همراه با یکی از همکاران من در سپاه که از بچه‌های آنجا بود می‌رفتم در آنجا می‌دیدم که در طبقه بالا یک مجموعه بزرگ فرهنگی مشغول کار است ولی کارشان برای من خیلی عجیب بود آنها فقط در حال جمع‌آوری اطلاعات از اقسا نقاط کشور بودند و تعداد نفرات زیادی در حال فعالیت بودند.

آنها عده‌ای از بسیجیان مخلص و بی‌خبر از اهداف این آقایان بودند من هم خود بیخبر بودم. پس از چند وقت رفت و آمد به آنجا متوجه شدم در این مکان فقط کار سیاسی می‌شود. کار اصلی آنها این بود که به مسئولین نظام بصورت نامحسوس اطلاع‌رسانی کند که آقای هاشمی رفسنجانی

دزد و جنایت کار و نقطه مقابل رهبر است!! او تنها نجات دهنده ی ایران از گرفتاریهای بعد از جنگ آقای ناطق نوری است . البته نمی دانم آیا آقای ناطق نوری با خاکستریها هست یاخیر ولی این مشخص می باشد که درهرحال ابزاری برای آنها بوده است. ماجراها زیاد است در هر حال بعد از مدتی وزارت اطلاعات به آنجا حمله کرد وعده زیادی از این برادران با گناه و بی گناه را گرفت. بی گناه بدین منظور عرض می کنم که عده کثیری از این بچه ها هیچ در جریان هدف مسئولین این کار نبودند من هم که هر بار به آنجا سر زدم به واسطه دوستم بود. و او از من در بین دوستان خود یک چریک یاد می کرد به همین علت دوستانش مشتاق ما بودند. لذا دوست داشتند ما را آن هم فقط هر چند وقت یک بار ازباب احوال پرسى و شنیدن چند جوک و مزاح ببینند. بعداز آنکه وزارت اطلاعات آن خانه تیمی را گرفت متوجه شدیم که هدایت آن مجموعه باآقای ذوالقدر ومرتضی رضایی وآقای جعفری بوده!!!!

یکی دیگر از شاهدان حرفهای من تمامی بسیجیان وسپاهیانى که جزءاین مافیای خاکستری نیستید. می باشند. که خاکستریهای سپاه وزارت اطلاعات راهمیشه نقطه مقابل خود اعلام می کرد. وهر کس از این برادران بدون هماهنگی با فرماندهان مافیای خاکستری سمت وزارت اطلاعات می رفتند باید در حد یک مرتد می شد. و..... سرانجام این آقایان با همکاری شاگرد دیرینه ای مدرسه حقانی(آقای مصلحی) تصمیم گرفته که ضربه کاری را به وزارت اطلاعات بزنند. آن طرح چیز جز این نبود که با توجه به تجربه قبلی خود در سپاه که عرض کردم تمامی نیروهای زبده و قدیمی این وزارتخانه باید باز نشسته شوند و تعدادی نیروی بی تجربه و یا کم تجربه باقی بمانند به اضافه افراد نفوذی ازاین خاکستریها و چنین کردند!!!

سرانجام به مقصود خود رسیدند و راه را برای کودتای ۸۸ خود هموارتر دیدند. عملاً وزارت اطلاعات در شلوغیهای ۸۸ کاری انجام نمی داد. چون دستور بر این بود که هیچ فعالیتی انجام ندهد. زیرا خاکستریها برای بعد از کودتای خود یک قربانی قابل قبولی در افکار عمومی می خواستند! شما مردم عزیز با کمی دقت حتی در فیلم ها و رسانه ها پی خواهید برد. که سرمچار درست می گوید. دقت فرمائید در آن سال وزیر اطلاعات از سپاه بود، قائم مقامش سپاهی بود، نیروهای تاثیر گذار در وزارت همگی از سپاه بودند، آنهم از جنس خاکستری.

در اصل وزارت، سازمان اطلاعات سپاه بود. حالا چطور میشود در تمام رسانه ها و فیلم ها و مستندات ساختگی خاکستریها این وزارت اطلاعات خیانت کار نشان داده می شود؟؟ در فیلم قلادهای طلا که مثلاً ماجراهای ۸۸ را به تصویر می کشد دقت کنید نیروی انتظامی خود فروخته و خان به مملکت نشان داده می شود. و ریشه ی فتنه ۸۸ را در معاون وزیر اطلاعات پیدا می کند. و سپاه یک نیروی بی طرف و مظلوم که توسط عوامل فتنه در غربتی بی مثال کشته می شوند، به آنها با تیر جنگی شلیک می شود. ولی آنها باتیر مشقی فقط تولید صدا میکنند آنهم برای دفاع از خود آیا واقعاً چنین بود؟؟؟؟ پس پسر سردار سایه ها ی خاکستری با آن موتورسوزکی ۱۳۰۰ قرمز رنگ خود همراه بارفیک تروریستش در خیابانهای تهران چه کسانی را با مسلسل برتای خود به گلوله می بستند.؟؟؟

و یا در فیلم پایان نامه همین سناریو را دوباره مطرح می کنند ولی با شکل دیگر و یا.....!! قابل توجه است چرا و چه دستی پشت پرده است که وزارت اطلاعات از هیئیت و شرف خود دیگر دفاع نمی کند؟؟ حتی اگر فرض محال راهم بر این بگذاریم که در ماجرای ۸۸ وزارت

اطلاعات فتنه گر اصلی بوده، آیا در این صورت اجازه ی تولید این نوع فیلمها و مستند سازیها را می دادند؟؟؟

و یا نه کودتایست که در ۸۸ خاکستریها انجام دادند و باید وزارت اطلاعات چون از جنس این آقایان نبود سلاخی شود؟؟؟ از آنجائی که وزیر ومسئولان وقت خودشان می باشند نیروهای جز چه می توانند بکنند؟؟؟

باتوجه به این اطلاعات دقیق از اتفاقاتی که عرض کردم و من خود یکی از شاهد اصلی آن بودم. حال برسربازان واقعی امام زمان و آقا سید علی چه گذشته و چه می گذرد خداوند علیم است. آنها بهتر و دقیق تر از ما می دانند، که ما نمی دانیم، باید یا خودشان زبان باز کنند!، و فریاد بزنند و آنقدر مصلحت مصلحت نکنند، تا ریشه ی خاکستریها بر کنده شود انشاءالله، ترسم آن است که دیر شود وبه نینوا نرسند! ویا بنشینند تا تاریخ خود قضاوت کند!!

## ۷- توطئه تصاحب ریاست جمهوری در جهت منافع

### ماfiای خاکستری

خاکستریها چاره ای نداشته و ندارند جز آنکه باید این پست کلیدی مملکت را برای همیشه فتح می کردند! و چنین کردن، آنها با هزاران کلک و توطئه و نیرنگ آنها آقای احمدی نژاد ناشناس را باز توسط همان ابزار قبلی خود یعنی بسیج به همگان معرفی، و او را فردی دلسوز، خاکی، بسیجی، باسواد و کار آمد نشان می دادند. تا سرانجام توانستند در مرحله دوم برای آقای احمدی نژاد رأی بیاوردند. شما خود شاهد بودید در دور اول ریاست جمهوری. به نفع آقای احمدی نژاد سپاه خاکستریها چگونه

وارد عمل شد و چه تدابیری می اندیشید. هرچند در این انتخاب اشتباه کرده بودند نمی دانستند این دکتر محمود برای خود اعتقاداتی دارد و نمی توانند او را همچون بره دستی به هر سو ببرید. ولی هرچند از او به اندازه ای کافی و وافی در تمامی هدفهای مافیایی خود بهره بردند. بطور مثال دیگر ارکان اساسی دولت در سطح هیئت دولت و وزارتخانه ها..... نفوذ یافته بودند در اثر کمبود نیرو و بچه های ول و بیکار نشان حالا مدیران کل و معاونان و مشاوران وزرا شده اند!! لذا در اوائل از او حمایت کردند و به هر شکل ممکن آقای احمدی نژاد ساپرت می شد. آدمی ممکن الخطا می باشد ولی در آن زمان تمامی افعال و تصمیمات آقای دکتر عین ثواب بود. زمان زیادی این اقتدار حبابی برای دکتر طول نکشید. زیرا خاکستریها فهمیدند که دکتر محمود حرفشان را نمی خواند و صد درصد مطیع او امر سرداران و فرماندهان مافیای خاکستری نمی باشد!! آن روزها آقای احمدی نژاد فکر نمی کرد روزی خواهد رسید که باید پسرش بجای او خواهش و التماس کند تا چند لحظه به او وقت داده شود تا با یکی از اعضای شورای فرماندهی خاکستریها آقای حجت الکفار و المنافقین طائب رئیس اداره ی اطلاعات کنونی کل سپاه پاسداران ملاقات کند!!!

آن روز پسرش با چشمانی اشک آلود از معاون آقای طائب سردار محقق خاکستری درخواست می کرد پدرم خود به اینجا می آید تا حاج آقای طائب را ملاقات کند. ولی آقای محقق قبول نمی کرد از او سوال می شد علت تشکیل این جلسه چیست و آقای رئیس جمهور چه می خواهد؟؟ پسرش گفت پدر من از نظر شما ها مجرم است! و باید به هر شکل ممکن آبرو و اعتبارش از بین برود چاره ای نیست قبول!. گناه این مردم چیست که باید اینهمه فشار گرانی را از دست شما تحمل کنند!. چرا اینقدر گرانی تولید می کنید! حداقل به ارزاق عمومی رحمی کنید!! در جواب،

سردار خاکستری محقق گفت: ملاقات و تشکیل جلسه با شخص آقای تائب به هیچ وجه امکان ندارد زیرا ایشان خط قرمز ماست. و ملاقات با او یعنی ملاقات با رهبری؟!؟!؟! به ایشان بگو اگر دوست دارد با سرلشکر عزیز جعفری جلسه داشته باشد هماهنگی شود جهت ملاقات!!! برای من(سرمچار) آن روز این ماجرا یک دنیا سوالات و معما های حل نشده ام را به یک باره حل نمود!!

به هر حال آقای احمدی نژاد را خاکستر یها روبه روی آقای هاشمی قرار داده بودند. به آقای احمدی نژاد قبولانده بودند که شما نیاز به حزب و گروه ندارید! ولی در اندک زمانی دکتر محمود هم فهمید که در حال قربانی شدن توطئه کثیف این براندازها می باشد. در نهایت آنچه را که این سرداران خاکستری می خواستند آقای احمدی نژاد به دست آنها داد. و آن این بود که آقای هاشمی با خاک مساوی شود. و اطرافیان دیگر نتوانند در عرصه ی سیاست نفسی بکشند. هنوز خیالشان راحت نبود لذا تیر خلاص را در کودتای ۱۳۸۸ به تهدید آینده ی خود زدند تا راه برای فتح آخرین قله موجود در نظام را برای پدر خود ویا نماینده ی او آقای (هاشمی شاهرودی) هموار کنند آن قله جایی نبود جز تصاحب جایگاه رهبری!!! خاکستریها توسط صداوسیما نمایش عظیمی را به راه انداخت و آنها از روی تدبیر و آگاهی بود زیرا شما از هر فرد جاهلی سؤال می کردید. به شما می گفت که نتیجه نشست آقای موسوی و احمدی نژاد چیست متأسفانه در آن زمان خود دکتر محمود نه می توانست در این متینگ هدفمند شرکت نکند و نه آنکه یارای مقابله با این نیرنگها را داشت. کودتاچیان خاکستری در حال اتمام پروژه خود بودند بگذارید. واضح بگویم آنها توانستند توسط آقای احمدی نژاد به نفع خود و به ضرر ملت جنایت بزرگی را مرتکب شدند. سرانجام وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی را تبدیل به وزارت ارشاد کردند!! آن زمانی آقای

احمدی نژاد متوجه شده بود که دیر شده بود. هر چه سعی کرد که آقای مصلحی را از این سمت برکنار کند نتوانست. کسی که مقابل او ایستاده بود این مافیای خاکستری بود که با تمام توان و نفوذش به میدان آمده بود و نمی گذاشتند حتی رهبر تصمیم بگیرد. آنقدر شایعه و اطلاعات غلط به خورد همه می دادند که امر بر همگان مشتبه گردیده بود از طرفی ثابت می کردند آقای احمدی نژاد ضد رهبر و ولایت فقیه می باشد. وحتى کار رابدان جا رسانیدند که مداحان در روضه های خود او رابه کشف عورت مثال می زدند و او را تهدید به استیضاه می کردند!!! آقای مشایبی شده بود برای او پیراهن عثمان!

واز طرفی می دید همه این شعارها و شایعات توطئه ی کثیفی است از طرف ستاد عملیات روانی خاکستریها وبه عبارت دیگر دوستان تشکیلاتی سابق خود!!!.

از سوی دیگر جهل مردم نمی گذاشت که آقای دکتر جلوی این توطئه ها را بگیرد. ولی متأسفانه دیر شده بود. و خاکستریها به تمام معنی تدبیر امور را در دست گرفته اند!! البته این به آن معنی نیست که بگویم و اعتقاد داشته باشم کار تمام است و باید نشست.

## ۸- آخرین خواستگاه خاکستریها، جایگاه رهبری

و سرانجام در خرداد ۱۳۸۸ توانستند آخرین ضربه خود را بزند و برنامه کونتای خود را تکمیل کنند. دراین ماجرا حتی اهل فن فکر می کردند که سپاه می خواهد با آقای هاشمی برخورد کند. و موسوی را از سرراه بردارد. ولی حقیقت این بود مافیای خاکستری داشت با توطئه های کثیف از فرصت ایجاد شده توسط خود (رئیس جمهور وقت) و آقایان موسوی و کروبی و... رهبر را مورد هدف قرار می داند. و آبروی آفاسید

علی رابه هراج می گذاشتند!!! کجا کسی جرأت داشت قبل از آن در داخل کشور آنهم در این سطح به جنگ حریم این سید تنها برود و ایشان را به ناحق جاه طلب قلمداد کنند!!

و آن عده از جاهلان و دنیا پرستان و بی خبر از عرصه سیاست خود را در مقابل رهبر ببینند. چه کسانی این شعارها را بر سر زبان این جاهلان قرار داد؟؟

و کشور را در ظاهر به دو دسته یعنی عده ای طرفدار هاشمی و عده ای طرفدار خامنه ای نشان می دادند و می دهند؟؟ مگر خطر آقایان سید علی برای خاکستریها چیست؟؟ چرا این مرد برای آنان تهدید محسوب می شود؟؟ تنها چیزی که آقایان علی دارند فقط و فقط آبروی این مرد خدا می باشد. آنهم از لطف خدایش است که خاکستریها در حال تاراج آن می باشند چرا؟؟ با چه برنامه و هدفی پدر خاکستریها(مصباح) خود را به آقایان می چسباند؟؟ چرا کودتا چیان و سرداران خاکستری آن تنها خود را دلسوز آقایان قرار دادند و هیچ کس حق حضور در اطراف ایشان را ندارد؟؟

خواننده ی محترم من نمی دانم شما از کدامین منظر به این جریاناتی که با سرنوشت همگی ما و حتی آیندگان ما دخیل است نگاه می کنید. برای من دفاع از ایشان هیچ سودی و منفعتی ندارد. هرکسی که این کتاب را مطالعه کند به راحتی پی به افکار درونی سرمچار می برد. و به خوبی قابل درک است که با انتشار این واقعیتها سرانجام سرمچار با این خاکستریها به کجا ختم

می شود!!!



ولی از نظر سرمچار قشنگ ترین نغمها شنیدن حقیقت است. نوشتن از سرمچار و خواندن و قضاوت با همسفران.

الهی تو خودگواهی سکوت اختیار شود در بند روند دوستان و فرار اختیار شود نکبت و ذلتی بسیار که باشد همیشه یار

## ۱- تدبیر رهبر در توطئه خاکستریها بر علیه ارتش

۱- آنها در همان اوایل رحلت امام خمینی و رهبری آقاسید علی اذقام ارتش و سپاه را مطرح می کردند. و خیلی هم تلاش کردند ولی با مخالفت آقاسید علی رو به رو شدند. و از طرفی ارتش در آن وقت سپاه را به عنوان یک نیروی نظامی قبول نداشت و واقعیت هم این بود زیرا سپاه بیشتر یک نیروی مردمی و بسیجی بود تا یک نیروی نظامی. لذا قبول این طرح از طرف برادران ارتش غیر ممکن بود، مگر با جلب نظر آقایان سید علی که آنها محال بود. زیرا این مخالفت آقا برای خاکستریها که به دنبال تک قطبی کردن نیروی نظامی کشور بودند! خیلی گران می آمد! چون برنامه از این قرار بود همان بلایی که بر سر کمیته و شهربانی و ژاندارمری آورده بودن بر سر ارتش هم بیاورند!

شما قدری دقت بفرمائید رهبر در پی رشد و جان گرفتن ارتش و بالا بردن قدرت نفوذ آنها در عرصه های مختلف تصمیم گیری نیروهای مسلح بودند. تا کشور دست گروه و یا صنف خاصی نباشد. لذا همیشه از افسران ارشد و امیران متعهدشان حمایت می کردند. این موضوع و سیاست خردمندان ی آقا برای خاکستریها تهدید و سد راهی بزرگ برای رسیدن به اهداف نهائیشان می باشد!

در این راستا آقایان به برادر عارف دلسوز و مبارز صیاد شیرازی درجه ای سرلشکری اعطاء میفرماید.

و حکم جانشینی ستاد کل نیروهای مسلح را برای این بزرگ مرد صادر می کنند. اینجا خط قرمز خاکستریهاست زنگ خطر را به صدا در می آورند. و آنجا بود که آن تصمیم بی شرمانه را می گیرند و حتی اجازه ای نصب درجه سرلشکری را به آقایان بر نوب فرزند مبارز واقعیش نمی دهند. چه رسد به تدبیر در امور نیروهای مسلح و صیاد را جلوی درب منزلش ترور می کنند. به نظر شما چه فرقی برای منافقان و دشمنان خارجی ما می کرد که آقای رشید جانشین ستاد کل نیروهای مسلح باشد یا صیاد؟؟

و یا نه این خاکستریها بودند که نباید آن جایگاه را از دست می دادند؟! هر چند دشمنان خارجییمان بی ضرر از جانشینی ستاد کل نیروهای مسلح صیاد نبودند!! هر کسی آقاسید علی را همراه با این خاکستریها ببیند! شبیه همان ظلمی که اطرافیان جدش علی مرتضی با او کردند به ایشان می کند.

هوشیار باشید قیامت در راه است اگر چنین بود صیاد در همان درجه های پائین ترمی ماند! مراسم تشییع و به خاک سپاری صیاد را بیاد دارید؟، آن پیام نمادین آقا(بوسیدن تابوت صیاد) برای هر فهمی راه گشا و هوشیار کننده بود! آیا تا به حال برای کسی سراغ دارید ???

ایشان که نمی تواند جنگ داخلی درست کند! اگر قدری زرنگ و فکور باشید این موضوع قابل درک است، که این پدر پیر با این حرکت خواستند جلوی تکرار جنایت پسران قابیل صفتش(خاکستریها) را بگیرد تا فرزندان دیگر هابیلی یش را نکشند!

آیا این تدبیر آقا نبود که این باخت مسجل را به بردی حیرت آور تبدیل کردند!؟

چرا؟؟ چون با این تدبیر خاکستریها دیدند. باخته شان بیشتر از بردشان شد

نفوذ ارتش در دل ملت و حتی عده ی کثیری از برادران سپاهی حقیقیمان که در باند و مسیر خاکستریها نمی باشند بیشتر از قبل شد. و خون صیاد موجب رشد معنوی ارتش شده است. و برادران ارتشی حالا خود را به مقتدای خود نزدیک تر می دیدند. و از طرفی مردم هم به این نتیجه رسیدند که فقط این سپاه نیست که تنها دلسوز رهبر می باشد! ارتش هم در دل رهبرشان جای بسیار خاص دارد.

همچنین با شرحی که از ترور دانشمندان هسته ای توسط مافیای خاکستری در صفحات قبل گذشت باز از همین نوع تدبیر، در مورد این عزیزان قابل لمس است.

یک حقیقت را می خواهم به صراحت عرض کنم هرگاه در فکر آقایان غرق می شوم حکایت ایشان را با این مافیای خاکستری که از همه طرف او را محاصره کرده اند. را تکرار تاریخ می بینم. مگر مامون با امام رضا(ع) چه می کرد؟ آن ظالمان شیطان صفت حضرت را به نیت تحت نظر داشتن و بد نام شدن بین دوستانش ولیعهد اعلام کردند. کدام ولی عهدی؟

آن زمان همگان حضرت را همه کاره ی دربار مامون می دیدند! حال که در حقیقت حضرت را زندانی کرده بودند!

در آن زمان چه تعداد از شیعیان و دوستان حضرت درک می کردند که  
آقا اسیر دست مامون علیه ولعنه می باشد؟؟

تا سرانجام مامون توانست با کمترین هزینه حضرت را زهر دهد. و  
خود در تشییع پیکر آقا رسماً شرکت کند و اشکها بریزد!!!

در آن عصر مامون حضرت رضا (ع) را بزرگ ترین تهدید برای دنیای  
خود می دید و اقعیت هم همین بود.

و امروز خاکستریها نیز همان مامون پیش رفته می باشند !

## ۲- تدبیر رهبر در اعلام پیامی به فدائیان خود

یک آدرس از قول خود آقایان سید علی خدمتتان ارائه می دهم. شاید  
بعضی از شما عزیزان هم دیده باشید حدوداً در تاریخ ماههای ۶-۷-  
۱۳۹۱ بود در دیدار دانشجویان با رهبر عزیز آقا به دانشجویی که قصد  
سوال کردن بدون هماهنگی با مسئولین بیت را داشت مطلب بسیار مهمی  
را به زیرکی بهمگان اعلام کردند. فرمودند پسر من نمی توانم جواب  
سوالات شما را بدهم چون شما باین (با دست مسئولین بیت را نشان می  
دادند) آقایان هماهنگی قبلی نکرده اید. چون برنامه ریز این آقایان می  
باشند. من هم مثل شما اینجا مهمان هستم !!! عجیب نیست پدری در خانه  
ی خود به تمام مردم دنیا از رسانه ی ملی اعلام می کند. من حتی برای  
جواب به سوالی در خانه ی خود اختیاری ندارم. باید دیگران اجازه  
بدهند و بفرماید من هم مثل شما اینجا مهمان هستم !!!!

به نظر شما عزیزان، این تدبیر رهبر در اعلام پیامی به فدائیان خود نمی  
باشد؟؟

آیا می توانست بفرماید من هم مثل شما اینجا اسیر هستم؟؟؟؟

تا یک جنگ تمام عیار داخلی در بگیرد؟ واز آنجائی که آقا خوب واقف می باشند که خاکستریها از قبل تمام قدرت قوای نظامی منهای ارتش را در دست دارند مشتی مردم بی دفاع باید قتل عام شوند؟؟ شما خود قضاوت کنید چطور آقا باید همچین تصمیمی بگیرند؟ اگر برای تعدادی از شما عزیزان قبول این حقیقت دشوار است. لطفی نمائید فیلم آن دیدار را از سروش تهیه کنید. دوباره فیلم آن دیدار را تماشا کنید! آنگاه برای شما یقین حاصل می شود. وپی به این موضوع خواهید برد که نه تنها آقا همراه با خاکستریها نیستند، بلکه نقطه ای مقابل تمام زیاده خواهیهای خاکستریها میباشند. در نتیجه در حال حاضر همین آقای غریب و اسیر در وطن بزرگترین تهدید برای دنیا پرستیهایشان می باشد. حقاً چه کسی جز رهبر و سیدمان، آقا سید علی توان تدبیر تا این حد را دارد؟؟.

### ۳- تدبیر رهبر در ماجرای کودتای ۸۸

اگر کسی از سرمچار سوال کند پس نقش آقا در این ماجراها خصوصاً سال ۸۸ چیست؟ عرض می کنم: برادر و خواهر من نظر قطعی سرمچار این است.

در حال حاضر با این دنیا زدگی اکثریت افراد اجتماع چاره ای جز حفظ کشور و جان ملت ندارند. زیرا از طرفی نه آنکه ما ملت به قدر کافی نور داویم تا در کنارشان با تاریکیهای که بر اثر جهلیمان آنهم از جنس امر به معروف ونهی از منکر نکردن ها ونفس اماره پروریهایمان و... خود خاکستریها رایاری کردیم. ورشدشان دادیم مجاهدت کنیم، وتوان سهل انگاریهای خود را بپردازیم.

این بدان معنی نیست که حزب و جبهه ای مخالف خاکستریها در حال حاضر از جنس نور می باشد. و برای خدا سینه می زنند. که آقا بخواهد به کمک آنها کشور را از این تک قطبی بودن بیرون بیاورد و نجات دهند. و عنان مملکت را دست این آقا یان دهد. مگر در گذشته دستشان نبود و برکاتشان راندیدیم؟ من خود از روی ناچاری در انتخابات ۸۸ به احمدی نژاد رای دادم، در اوایل من خود به نفع آقای موسوی در بین دوستان خود تبلیغ میکردم. از زمانی که دیدم آقای موسوی خود را در دامان آقای خاتمی انداخته است. از روی اکراه به دکتر رای دادم. زیرا در دوران ریاست جمهوری آقای خاتمی خیانتهای فراوانی را دیده بودم. که یک مورد آن را در صفحات قبل عرض کردم که خود شاهد مستقیم و درگیر این ماجرا بودم (ماجرای خان محمد شهنوازی)

اما از همه بیشتر چیزی که در دوران آقای خاتمی مرا آزار می داد آن بود که آقای خاتمی برای بدست گرفتن قدرت و جمع کردن نیروی مردمی دین را مسلح کرد! و از ابزار و شیوه های غربی ها بهره های فراوانی برد. به طور مثال شاید دختران و پسران آن روز درک این مطلب برایشان قدری ثقیل باشد. اما پدران و مادرانشان این مطلب را به خوبی درک می کنند. تهییج کردن و شور زیاد تا سر حد افراط به یک جوان می تواند عقل او را ضایع کند. و سرانجام منتج به از بین رفتن آینده او، و اجتماع عقلی و دینی او شود! تاجائی که کینه ای بزرگی در دل یک جوان نسبت به عقلای اجتماع و دلسوزان واقعی خود پیدا می شود. آنهم از روی جهل ناشی از جوانی!

کجای شرع به شما اجازه می دهد تا برای رسیدن به مقاصد نفسانی خود خارج از محدودیت عقل و شرع اقدام کنید؟؟، و از همه بد تر تایید آن با مهر و نشان عقل کل عالم، پیامبر رحمت حضرت محمد (ص) با لباس روحانیت جرمیست نابخشودنی و خیانتیست بزرگ!!

چه به رسد در راستای تحقق اهداف خود دست برادری با وهابیان آدمکش بدهد. و این شیعه کشان و دشمنان اصلی و خون آشام، محبین علی (ع) را در کشور قدرت دهد! خدا شما را ببخشد آقای خاتمی فردای قیامت جواب پدر خود را چه می دهی چه رسد به رسول الله .

شما برای کسب قدرت و جاه طلبی خود مرتکب خیانتی بزرگ در حق امام علی (ع) و حضرت زهرا (س) و اولاد اطهرش و تمام شهیدان راه حق شده اید!!

به چه قیمتی قول خدا و رسول الله و امامان معصوم (ع) را باطل کردید؟؟ و دقیقاً حرف و اعتقاد وهابیان آدمکش را شما تانید کردید! چطور توانستید این بی شرافتی را در حق بشریت کنید و اعلام کنید، تلقی من هم از مولا در { من كنت مولا فهذا علی مولا } همان دوستی می باشد؟؟!!

آیا تعدادی رای را به آخرت خود می فروشید؟ چه شد خوشحالی وهابیان را به داغ دار کردن شیعیان عالم ترجیح دادید؟؟ آیا فکر نمی کنید شما با این کفریات باعث شده اید برکات الهی از کشورمان دور شود؟؟

و ملت چوب حرفهای نماینده ای وهابی مشرب خود را در حال حاضر می خورند؟! آری چنین بود که نتیجه ی تمام جاه طلبی های شما و به بی راه بردن عده ای از جوانان صاف و ساده کشور!

رشد روز افزون خاکستریها را به دنبال داشت و کمک به آنها کرد تا زودتر به هدف کثیف خود دست پیدا کنند!!!

خلاصه ی کلام خوننده ی محترم شما خود را جای رهبر مظلوممان فرض کنید. با شرایط موجود چه می کردید؟؟ در ماجرای ۸۸ در تمام فرمایشاتشان همگان را دائماً به خویشتن داری و تقوای الهی دعوت می

کردند. تا در این جنگ قدرت، بین آقایان دنیا طلب، مردم حفظ شوند. وعده ای بیخبر از همه چیز که اسیر تزویر و نیرنگ این آقایان بودند را نجات می دادند. از طرفی باید آیت الله هاشمی رفسنجانی را از گزند خاکستریها حفظ می کردند زیرا آقا بهتر از هر کس میدانستند که ایشان مابین دو تیغه ی قیچی گرفتار شده اند. یک تیغه ی این قیچی خاکستریها بودند با نفوذ هزار رنگ خود در بین اکثریت اقشار مردم، و تیغه ی دیگر آن عده ای جاه طلب و کوتاه فکر که آیت الله هاشمی را سپری در مقابل خاکستریها کرده بودند.

قیامت تماشائی خواهد بود !!

در ماجرای خیانت بزرگ خاکستریها به وطن در کودتای ۸۸ چه کسی قبل و بعدش به داد وزارت اطلاعات رسید! و جلوی خاکستریها به تنهایی ایستاد و مانع از ادامه ای اجرای طرح نابودی اداره ی امنیت کشور شدند؟ چه کسی طرح بازنشستگی زود هنگام بچه های وزارت را لغو کرد؟ و چه کسی..... یا این همه دلیل کافی نمی باشد که ما آقای خود را نه تنها از خاکستریها نبینیم بلکه یک مجاهد نستوه و با درایت و نقطه ای مقابل تمام پلیدی های مافیای خاکستری ببینیم؟!

در حال حاضر هم چه کسی برای جلوگیری بیشتر از هرج و مرج کشور از آقای احمدی نژاد، فریب خورده به دست خاکستریها در گذشته و آقای احمدی نژاد هوشیار گشته فعلی، از توطئه های مافیای خاکستری حمایت می کند؟

در گذشته دست پدر خاکستریها (مصباح) و پسران قابیلیش (سرداران سبز پوش خاکستری) برای دکتر محمودمان رو نبود. او خود در صفحه شطرنج پدر جان سربازی (فرستی) بود، اما در نقش یک رخ، بازی می کرد! دکتر آن زمانی متوجه شد که دیگر دیر شده بود. چرا که می دید



در صفحه بازی شطرنج پدر خاکستریها برای او به قدر یک سرباز خودی هم نزد پدر و اعضای مافیائیشان نمی‌ارزد و فقط برای تأمین و تضمین امنیت آینده‌ی اعضای اصلی و پدر می‌باشد. به همین دلیل توانسته بود در جمعشان راه پیدا کند، و لاغیر!

می‌دید آنچه‌ها پی که پدر و پسران قابیلیش در گذشته به او گفته بودند بزرگترین دروغ قرن است.

لذا در فکر مقابله با آنان افتاد.

برای جبران گذشته ولی باز هم اشتباهی بزرگتر مرتکب شد. اکه ثمره اش را همه می‌بینیم این همه گرانی و تورم ناشی از کجاست آیا دکتر محمود بی‌تدبیر است؟ و یا نه خاکستریها عقده‌های درونی خود را از بابت انتخاب اشتباهشان با مردم در حال تسویه حساب هستند آنهم به اسم بی‌لیاقتی و بی‌کفایتی دکتر محمود!!! چون او توانسته است بقدر کافی در دل محرومین وضعفا جا بگیرد و در عرصه‌های مختلف خدمات غیر قابل وصفی ارائه دهد. ولی متاسفانه با این عملکرد و افکارش دیگر تهدیدی برای خاکستریها می‌باشد!

در حال حاضر مجلس شورای اسلامی توسط خاکستریها اداره می‌شود. البته نمی‌خواهم بگویم همه نماینده‌گان محترم مجلس از اعضای رسمی مافیای خاکستری می‌باشند چون در مجلس شورا سه گروه وجود دارند

۱- یا مخالف خاکستریها هستند

۲- یا از اعضای رسمی خاکستریها می‌باشند

۳- گروه سوم در راستای منافع خاکستریها ولی ناآگاه و یا خود رابه نادانی زده‌اند.





چهارم آنکه در حال حاضر با این غارتگری اموالی که امانت در دست من بوده توسط خاکستریها بر من واجب شرعی می باشد که قیام کنم و فریاد بزنم اگر معکوس عمل کنم معصیت کار خواهم بود (شرحش در ذیل خواهد آمد)

پنجم آنکه دیدم بهتر است فریاد درونم را ورنجهائی که در این سالها دیده ام به گوش هم وطنانم برسانم، خیلی بهتر از آن است که با خود به خاک ببرم زیرا این فریاد سرانجامی جز مهاجرت ندارد. باز هم الله واعلم

ششم آنکه بر قلبم گذشت خود در حیات مادیم فریاد بزنم بهتر از آن است که خاکستریها بعد ویا قبل از مهاجرتم دروغ به خورد هم وطنانم بدهند.

عزیزانم نظر سرمچار این است که اگر این دوران را بخواهیم با دوره‌های مختلف تاریخ قیاس کنیم در دوران امام حسن مجتبی (ع) هستیم منظورم این نیست که بگویم آقا سید علی معصوم است ولی یقیناً میگویم مانند جد اطهرشان مظلوم است و مظلوم

## ۱۰- اشتباه بزرگ معادلاتی خاکستریها در نادیده گرفتن مکر و حکمت و الطاف خفیه ای الهی

الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفُتِنَتْ صَوَامِعُ وَبَيْعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ: آن مؤمنانی که به ناحق از خانه‌هاشان آواره شده (و جرمی نداشتند) جز آنکه می‌گفتند: پروردگار ما خدای یکتاست. و اگر خدا (رخصت جنگ ندهد و) دفع شر بعضی از مردم را به بعضی دیگر نکند همانا صومعه‌ها و

دیرها و کنشت‌ها و مساجدی که در آن (نماز و) ذکر خدا بسیار می‌شود همه خراب و ویران شود. و هر که خدا را یاری کند البته خدا او را یاری خواهد کرد، که خدا را منتهای اقتدار و توانایی است.

درارشاد القلوب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: کسی که ظالم را در کارش یاری دهد، از محدوده اسلام به در رفته و کسی که از ظالم جلوگیری کند که حق مسلمانی را نستاند خدا و پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم را به دوستی گرفته و کسی که ظالم را در گرفتن حق مسلمانی یاری دهد. از ضمه اسلام و خدا و پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم برائت جسته و کسی که برای بقای ظالم دعا کند، دوست داشته که خدا معصیت گردد، و کسی که در حضورش به مسلمانی ظلم شود، یا غیبت گردد و او قادر به یاری او باشد ولی آن مسلمان را یاری نکند، خشم خدا و پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم را خریده و کسی که آن مسلمان مظلوم را یاری دهد، از سوی خدا بهشت بر او واجب شده و خدای بزرگ به داود علیه السلام وحی فرستاد که به‌پرهیز از ظلم و یاری ستمگران .

اینجانب رضا حاجیان متخلص به سرمچار رسماً اعلام می‌دارم که پس از آن غارتگری غارتگران فلق، منبع تولید ثروت مافیای خاکستری به نمایندگی سردار سایه‌ها مرتضی رضائی. برخورد به استناد احکام الهی به شرح ذیل فرض (واجب) شرعی و عقلی و وجدانی و هم نوع دوستی می‌بینم. تا گرفتن حق عده‌ای مظلوم و ستمدیده قیام نمایم و از پا ننشینم تا حقوق ضایع شده توسط خاکستریها برگردانده شود. در حال حاضر دیگر راهی باقی نمانده است، بین سرمچار و شما خاکستریها، مگر این قول خداوند حکم کند.

فَإِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَخْنَبْتُمْوَهُمْ فَشُدُّوا الْوَتَاقَ فَمَا مَتَّأَ بَعْدَ وَإِمَّا فِدَاءً حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَٰلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَا كِنَ لِيُنَلَّوْا بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ: شما مؤمنان چون (در میدان جنگ) با کافران رو به رو شوید باید (شجاعانه) آنها را گردن زنید تا آن گاه که از خونریزی بسیار دشمن را از پا در آوردید پس از آن، اسیران جنگ را محکم به بند کشید که بعداً یا بر آنها منت نهید (و آنها را آزاد گردانید) یا فدا گیرید تا در نتیجه جنگ سختیهای خود را فروگذارد. این حکم فعلی است، و اگر خدا بخواهد خود از کافران انتقام می‌کشد (و همه را بی زحمت جنگ شما هلاک می‌کند) و لیکن (با این جنگ کفر و ایمان) می‌خواهد شما را به یکدیگر امتحان کند، و آنان که در راه خدا کشته شدند خدا هرگز اعمالشان را ضایع نگرداند.

یا دینتان را پرداخت کنید و یا در غیر اینصورت هرآنچه از مال و خدای ناخواسته جان کسانتان و یا کسی تلف شود مسئولیتش با حضرات می باشد

و این قول خداوند در قرآن کریم است: **أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلِمُوا وَإِنَّا عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ**: به مسلمانان که مورد قتل (و غارت) قرار گرفته‌اند رخصت (جنگ با دشمنان) داده شد، زیرا آنها از دشمن سخت ستم کشیدند و همانا خدا بر یاری آنها قادر است.

## — دو سوال از سرمچار؟؟

شاید در ذهن بعضی از عزیزان این نکته خطور کند که چرا سرمچار می‌خواهد خود اقدام کند؟ با توجه به بسر بردن در زمانی که ولی فقیه،

زمام دار حکومت است؟! و کشوری که دارای قانون وقوه ی قضائیه می باشد؟

در باب اولین اشکال عرض کنم آیا به نظر شما با آن شرح حالی که از خاکستریها گذشت مگر این اشقیا می گذارند آقایمان تدبیر امور کنند؟؟

واما درباب اشکال دوم بآنکه اینان خود به سرمچارگفته بودند ما با دادستان کل کشور آقای محسنی اژه‌ای هماهنگی کرده ایم و بی خود دست و پا نزن باز هم برای اتمام حجت حداقل بر نزدیکان خودم اقدام به شکایت کردم در مرحله ی اول ۵۷۰۰۰۰۰۰۰۰ میلیون تومان جهت رسیدگی به شکایتم فقط دادگاه طلب نمود. و اینجانب اعلام کردم من درحال حاضر با ماشین وانتی مخارج زندگیم راتامین میکنم تازه بابت آن ماشین هم بدهکارم قاضی مربوطه گفتند. پس تقاضای اعسار کن (ناتوانی) تا بررسی شود. سرمچار تقاضا کرد و در نهایت پس از ۳ ماه اعلام کردند شما به هیچ وجه معسر نیستید و باید تمامی مبلغ یاد شده راتمام وکمال بپردازید!-  
تو خود بخوان حدیث مفصل از این مجمل!!!

الهی تو خودگواهی: اینان خود اقرار به ابطال عهدنامه کردند و زیرپا گذاشتند آنچه را که تعهد کرده بودند.

این قول خداوند درقرآن کریم است: وَإِنْ تَكْفُرُوا أَيْمَانَهُمْ مِّنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَلِيَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُوْنَ: و اگر آنها سوگند خود را بعد از عهدی که بسته‌اند بشکنند و در دین شما تمسخر و طعن زنند. در این صورت با آن پیشوایان کفر و ضلالت کارزار کنید که آنها را عهد و سوگند استواری نیست، باشد که بس کنند.

الهی تو خودگواهی: اینان اقرار به یارگرفتن بعضی از حکام کرده اند. ندانستند که تو احکم الحاکمین.

این قول خداوند در قرآن کریم است: الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا: اهل ایمان در راه خدا، و کافران در راه طاغوت (شیطان) جهاد می‌کنند، پس (شما مؤمنان) با دوستان شیطان بجنگید (و از آنها بیم و اندیشه مکنید) که مکر و سیاست شیطان بسیار سست و ضعیف است.

الهی تو خودگواهی: اینان دعوی قدرت داشتند و ما راهیچ نپنداشتند. غافل از آن که تو صریح المصتصرخینی.

این قول خداوند در قرآن کریم است: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر خدا را یاری کنید یاریتان می‌کند و گامهایتان را استوار می‌دارد.

الهی تو خودگواهی: ما از برای دنیا برخواستیم چاره ای جز اینکار ندانستیم.

این قول خداوند در قرآن کریم است: قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ: شما (ای اهل ایمان) با آن کافران به قتال و کارزار برخیزید. تا خدا آنان را به دست شما عذاب کند. و خوار گرداند و شما را بر آنها منصور و غالب نماید و دل‌های (پر درد و غم) گروهی اهل ایمان را (به فتح و ظفر بر کافران) شفا بخشد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که برای دفاع از مال، و متاع و جان‌ش بجنگد و کشته شود شهید است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر آن کس که در دفاع از مال خویش کشته شود، شهید است و اگر کسی در دفاع از خون [جان] خویش



کشته شود، شهید است، و اگر کسی در دفاع از دین خویش کشته شود، او شهید است، و هر آن کس که در دفاع از خانواده خویش کشته شود، او شهید است.

شرح حالی که در این مدت چند سال از دست این منافقان بر ما و بر کشور ما گذشته است در صفحات قبل خدمتتان نقل کرده ام و سرانجام بدین جا رسیدم که اگر با ظلمشان بسازم مصداق آن حدیث شریف از مولایمان علی علیه السلام که فرمود: ستمکار و آنکه او را یاری کند و آنکه راضی بر آن ستم باشد هر سه با هم شریکند. خواهم بود.

و یا درغرر الحکم از حضرت رسول(ص) که فرمود: هر که نگیرد حق مظلوم را از ظالم عظیم باشد گناهان او .

خاکستریها این بار به کاهدان زدند. و فکر نکردند نمی توان همگان را با یک چوب راند! سرمچار بندگی خدا را بقدر توان خود می کند و از هیچ بنی بشری و هیچ چیزی الا خدای خود ترس و وحشت ندارد. شما خاکستریها شاید عده ای را با رعب و وحشت و بزرگ نمائی قدرتتان بترسانید و یا جمعی را با ترساندن از مرگ بتوانید غارت کنید. ولی این بار گرفتار مکر خداوند شده اید این بار اموال و آبرو، و شرافت کسی را غارت کرده اید، که با دیگران که چنین کرده اید فرقهائی دارد!!

اولاً: این اموال غارت شده از برای عده ای مظلوم و مومن می باشد، حتی برای عده ای تمام زندگی یشان می باشد. و سرمچار نفع نمی برد. فقط امانت دار بوده است.

ثانیاً: شما نمی توانید با گذشت قریب به ۳ سال تمام شواهدی که در گذشته ذکر کرده ام را از بین ببرید! و خود را از پرداخت دیون تعهد کرده ی خویش بری کنید. و طبق سنوات گذشته خود فریب کاری نمائید. و دم از

آن بزنید که ما با او معامله ای نکردیم و با نیرنگی کثیف تر بخواید  
سرمچار را با یک نیروی جزنتان درگیر نمائید و خود بنشینید. و تماشای  
مابکنید و در همین حال غارتمان کنید!

ثالثاً: کشتن و از بین بردن سرمچار به این آسانها نیست که بخواید با  
فرستادن چند پاسدار بی خبر از همه چیز کار را تمام کنید. پس بدانید شما  
شروع کننده ی این جنگ می باشید! هر چند با آن غارتگریهایتان بر طبق  
عقل و شرع حکمتان معلوم می باشد.

به هر حال انشاءالله فصل نیرنگ و تزویرتان به پایان رسیده است. و تنها  
راه نجاتتان پرداخت یکباره ی دیونتان می باشد. و راه دومی هم وجود  
ندارد. البته شاید از نظر شما کشتن سرمچار خود راهی باشد! سرمچار  
از خود دفاع می کند. ولی هرگز سرمچار این راه را انتخاب نمی کند،  
هر چند که برای سرمچار کار خیلی سختی نمی باشد! ((نهایتاً یک خرج  
گُود مایه اش می باشد)) زیرا میدانند پس از به درک واصل  
شدنتان، اربابان خاکستریتان از شما قایلیان شهیدان در راه خدا می سازند.  
و سالیانی در مجالس گوناگون همچون قایلی، ادعای برادری شهید را می  
کنند، و وقت همگان را می گیرند. و از طرفی تا یک عمر باری درست می  
شوید بردوش ملت ورهبرم. و بهره های هزار رنگ از آن خواهید  
برد!! و از طرفی ظلم بزرگی خواهد بود در حق صیادها، باکریها و همتها!

و همه ی شهیدان عالم! چطور می شود سرمچار باعث گردد. شما  
شیطان صفتان خود را در اذهان عده ای بی خبر، هم رده و هم طراز  
خوبان عالم قرار دهید؟! هر چند از لحاظ احکام الهی خونتان و خون  
اربابانتان حلال می باشد.

چه کنم که نیرنگ و تزویرتان در حال حاضر جانتان را خریده است!

چندی بود در این فکر بودم خدایا چرا اینان با ما چنین می کنند. من که شرکت نجم را به یک مجموعه ی به ظاهر اسلامی و انقلابی فروخته ام اما پس از مدتی این آیه شریف مرا آرام کرد. و این قول خداوند در قرآن کریم است: **أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ**: آیا چنین می پندارید که شما را (بدون آزمایش) به حال خود رها می کنند در صورتی که هنوز خدا معلوم نگردانیده که از شما چه کسانی اهل مجاهدت اند و جز خدا و رسول و مؤمنان را هرگز دوست خود و همراز خویش نگزیده اند، و خدا از همه کردار شما آگاه است.

### —دفاع از مال و آبرو واجب شرعی می باشد:

علامه محمدحسین طهرانی در رسالهء بدیعه می فرماید: (وجوب دفاع یک حق فطری و طبیعی انسان است که هر کس در وجدان خود مشروعیت آنرا احساس می کند و عقل به وجوب دفع ضرر احتمالی حکم قطعی می دهد تا چه رسد به یقینی و حکم شرعی مستفاد از آیات و روایات نیز جاری است. جنگ باظالمی که قصد تجاوز به جان یا مال یا حریم یا آبرو یا دین کسی را دارد و یا قصد انیت و آزار برادر ایمانی خود را دارد این جهاد منوط به اذن امام (ع) نیست. بلکه در زمان حضور به آن امر می نماید و در زمان غیبت از عهده مسلمان ساقط نمی گردد. بلکه واجب است به آن قیام نموده و مرد وزن باید در این امر مهم کوشش نماید. (( کفایه )) چه رسد که غارت کرده باشند!

**إِنْ يَنْصُرْكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ** اگر خدا شما را یاری کند، هیچ کس بر شما غالب نخواهد شد؛ و اگر دست از یاری شما بردارد، چه کسی بعد از او شما را یاری خواهد کرد؟ و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند. **أَمْ نَهَذَا**

الَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَكُمْ يَنْصُرُكُمْ مِّنْ دُونِ الرَّحْمَنِ إِنِ الْكَافِرُونَ إِلَّا فِي غُرُورٍ يَا  
آن کسی که خود برای شما [چون] سپاهی است که یاریتان می‌کند، جز  
خدای رحمان کیست؟ کافران جز گرفتار فریب نیستند.

نبی اکرم (صلی الله علیه واله) فرمود هرکس برای دفع ظلمی کشته شود  
شهید است. و این شخص که مدافع از مظلوم می باشد مجاهد در راه  
خداست و اگر کشته شود شهید است. و عموم آیات جهاد شامل حال او می  
شود. پس دفاع از حق لازم است بطوری که خداوند در مورد کسی که  
مورد ظلم واقع شود صدای بلند به دادخواهی را دوست دارد. و این قول  
خداوند در قرآن کریم است: **لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ  
ظَلِمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا**: خدا دوست نمی‌دارد که کسی به گفتار زشت  
(به عیب خلق) صدا بلند کند مگر آن که ظلمی به او رسیده باشد، همانا  
که خدا شنوا و داناست.

به هر صورت هرگاه که مجاهد نیت خود را در جمیع اقسام جهاد برای  
خدا خالص گرداند و قصد وی از رفتن به جهاد فقط و فقط تقرب به سوی  
او باشد به ثوابهایی که از جانب خدا وعده داده شده از بقای اعمال  
وروزی طیب و زندگانی در جوار قرب الهی دست یافته از نعمت های  
موعود که خداوند به فضل خود در اختیارش می نهد. متنعم و مسرور  
گردد. و برادران مومن خود را که هنوز به او ناپیوسته اند به بهشت  
موعود و زندگانی خالی از هر نوع وحشت و اضطراب و تشویق بشارت  
دهد.

و این قول خداوند در قرآن کریم است: **إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ  
وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَغَدَا عَلَيْهِ  
حَقًّا فِي النَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا  
بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْقَوْزُ الْعَظِيمُ**: همانا خدا جان و مال اهل

ایمان را به بهای بهشت خریداری کرده، آنها در راه خدا جهاد می‌کنند پس (دشمنان دین را) به قتل می‌رسانند و (یا خود) کشته می‌شوند، این وعده قطعی است بر خدا و عهدی است که در تورات و انجیل و قرآن یاد فرموده، و از خدا با وفاتر به عهد کیست؟ پس از این معاملهای که کردید بسی شاد باشید که این به حقیقت سعادت و فیروزی بزرگ .

الهی تو خودگواهی: نه نیتی بر ظلم داشته ایم نه داریم. و نه شوق جدال با بردار مسلمان داشته ایم نه داریم

الهی تو خودگواهی: آنچه قرار کردیم با اینان و خود آگاه اند بر تعهد خویش و دینی که بر ضمه دارند.

## — هشداری خالصانه به هم‌زمان سابقم در نیروهای

### مسلم:

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرموده است: بدترین مردم کسی است که یاری ظالم کند. بر ضرر رسانیدن به مظلوم.

و اما به برادرانم در نیروهای مسلح عرض می‌کنم سرمچار فدائی محبین اهل بیت (ع) و ملت ایران به خصوص آقایان و رهبرم سید علی (ح) می‌باشم. و تنهای تنهای تنها برخواسته است. و به هیچ گروهی و حزبی چه داخلی و چه خارجی وابستگی ندارد. و در این فریاد هیچ کس چه خانواده ام و چه برادر و خواهرانم و حتی اقوام و دوستانم مریاری نمی‌کنند. پس تا بر شما ثابت نشده است هیچ کس را از راز و انیت نکنید و خود را وارد معصیت نکنید چون در این عالم هر عملی نتیجه اش عکس العملی می‌باشد.

امام حسین علیه السلام هنگامی که رهسپار کربلا بودند فرمود: به راستی، دنیا تغییر چهره داده و ناشناخته گشته و نیکی آن در حال نابودی است و از آن جز رطوبتی که در ته ظرفی مانده و جز زندگی و بال آور، همچون چرا گاهی که جز گیاه بیماریزا و بی‌مصرف چیزی در آن نمی‌روید، باقی نمانده است.

آیا نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌شود و از باطل دست بر نمی‌دارند؟! به طوری که مؤمن حق دارد که به مرگ و دیدار خدا مشتاق باشد. به راستی، من چنین مرگی را جز سعادت ندانم و زندگی در کنار ظالمان را جز هلاکت نخوانم! همانا مردم دنیا پرستند و دین از سر زبان آنها فراتر نرود و دین را تا آنجا که زندگی‌شان را رو به راه سازد بچرخانند و چون در بوته آزمایش گرفتار شوند دینداران اندک گردند. (تحف العقول / ترجمه حسن زاده ص ۴۲۷).

سرمچار به هیچ وجه مخاصمه ای با شما ندارد، اگر چنین نبود شما به مراتب ضربه پذیر تر هستید تا سرمچار آنها.

در این جهاد طرفیت سرمچار با غارتگران مافیای خاکستری می باشد.

اما اگر بنا شود عده ای بی گناه و بی دفاع مورد آزار و اذیت شما قرار بگیرند، از سرمچار به هیچ وجه انتظار رعایت آداب نبرد مردانه را نداشته باشید، زیرا شما خود نقض کننده ی آن میباشید! عرض کردم تا پیش خدای خود شرمنده نباشم!

ولی این نکته در جهاد امریست واضح یا جناب الله هستیم و یا جنود شیطان تمیز دادن این صفت مشکل نمی باشد با قدری تامل می شود نتیجه گرفت!

از طرفی گرفتن حق غارت شده ام بر سرمچار امریست ناگزیر و واجب.

سرمچار را درک کنید و خون خود را به هدر ندهید.

قتل سرمچار را بر ضمه بی خود و نسل خود نگذارید. وبه واسطه ی

خون سرمچار آخرت خود را نسوزانید و بیخود و بی جهت

طرفداری از ظلم و ظالم نکنید.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله فرمود: هر کس وکیل مدافع ستمکاری

شود و یا ستمکاری را در ستم یاری کند آنگاه که فرشته مرگ بر بالین او

سایه گسترد، باو گوید: مژده باد ترا بلعنت و نفرین خدا و آتش دوزخ و

آن بسیار بد سرانجامی برای او خواهد بود، و فرمود: هر کس حاکم

ستمکاری را بستاید و نزد او خود را کوچک کند و فروتنی نماید، بامید

بهره‌ای که از وی بدو رسد او همدم همان حاکم ستمکار است در آتش، و

آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله فرمود: خُداوند عَزَّوَجَلَّ فرموده: وَلَا

تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ بِه ظالمان و ستمکاران خود را

نزدیک نکنید و بر ایشان اعتماد ننمائید که آتش آنها شما را نیز خواهد

گرفت (هود: ۱۱۳) و فرمود: هر کس از حاکم جائز پستی را در جور

بپذیرد وی با همامان در قیامت همدم خواهد بود. (هامان وزیر فرعون

است). من لا يحضره الفقيه / ترجمه غفاری ج ۵ ص: ۳۰۵

سکونی گوید: جعفر بن محمد علیهما السلام روایت کرد که رسول خدا

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ فرموده است: چون روز قیامت شود منادی

حقّ ندا دهد: کجایند بیداد گران و کمک کاران آنها، و آنان که برای ایشان

دواتی لایقه کردند، یا سر کیسه و جوالی را برای آنها ریسمان بستند، یا

قلمی را اصلاح نمودند؟ پس همه آنها را با ظالمان يك جا محشور کنید.

برادران خود و سرماچار را بنام قانون فریب ندهید.

قانونی که پلیس امنیتش سردار اشتری وفرمانده سپاهش درحقیقت طائب باشد، قانونش غارتگریست، این قوانین فقط برای بهتر چپاول کردن ملت است.

چطور خاکستریها از تمام این قوانین مستثناء می شوند، در کشور خاکستریها برای اعضای خود درحقیقت قانون کپیالتسیون را اجرا می کنند!!

این آقایان به خاطر مبلغی ناچیز یک زورگیر را اعدام می کنند؟ ولی خود ملت را غارت می کنند مباح می باشد؟!

این آقایان سالیان نیست که از ماجرای ما مطلع هستند !! رب العالمین شاهد من است که از مرگ ذره ای حراس دردم راه ندارد البته اینهم از لطف خودش می باشد(به سابقه ام نگاه کنید)انشالله بزودی درصورت ادا نکردن دینی که بر ضمه خاکستریها می باشد. سرماچار را مصداق این آیه شریف می یابید. *فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا* : پس کسانی باید در راه خدا جهاد کنند که (دست از جان شسته‌اند و) زندگی این جهان را به آن جهان می‌فروشند. و هر کس در راه خدا جهاد کند و کشته شود یا فاتح گردد، زود باشد که او را اجری عظیم دهیم. فقط از جهت امر به معروف ونهی از منکر بر خود واجب دیدم این مطالب را عرض کردم .

{ به روایت امام صادق پیامبر (ص)فرمودند : خدای بزرگ، از مؤمن سستی که دین ندارد خشمناک است. پرسیدند: مؤمنی که دین ندارد کدام است؟ گفت: آنکه نهی از منکر نمی‌کند}.



رب العالمین شاهد بر من ونیتم ونو شتارم می باشد. که حقاً دلم برای همزمان سابقم می سوزد. که ناگاه فردای قیامت چشم بازکنند و ببینند برای شیطان شمشیر زده اند. که آن زمان دگر دیر شده است!!! لذا هرکسی به طرف داری از خاکستریها با سرمچار وارد نبرد می شود. از همان اول فکر آخرش را بردارد زیرا سرمچار با تمام توان از خود دفاع می کند.

خدا می داند سرمچار دوست ندارد نفس کشنده اش ظهور کند، و در معرکه جنگ که جای خون است و شمشیر پیروز میدان باشد، از طرفی دفاع واجب و از طرف دیگر سر دادن اولاست بر سر نهادن و تسلیم شدن زیرا خداوند سرمچار را از قماش سربازان انتخاب فرموده است. نه سرداران .

الهی تو خود گواهی سرمچار به قدر کافی حجت برهمگان تمام کرد! و من در این شرایط زشت و ظالمانه، مرگ را جز سعادت و نیک بختی و زندگی با ظالمان را جز ذلت و نابودی نمی‌نگرم. یا هو یامن لا هو الا هو اغفر لی ذنوبی کلها ونصرنی علی العوالم الظلمین ((والسلام))

## ۱۱- سخن آخر با خواهران و برادرانم، فرزندان پدرم آدم (ع)

خواهرم و برادرم این چند کلمه را به عنوان سفارش، یادآوری، یادگاری و شاید هم آخرین وصیت سرمچار (رضا حاجیان) سرمچاری تنها آن هم تنهای تنها می باشد.

و خوب بی اندیش و در آن تفکر بنما و اگر انشاءالله مفید آمد. در ذهنت بسیار وبدان عمل نما و سرمچار را هم با تمام اخلاص دعا بفرمائید و از حضرت حق موفقیتش را مسئلت بنمائید. آنچه از مافیای خاکستری

و عملکردشان دانستید پس باید چاره ای اندیشید. نه می توانیم بی تدبیر عمل کنیم. و نه می شود سکوت کرد

الهی تو خودگواهی: نمانده راهی نه توان ایستادن و سکوت کردن و نه راه فراری.

الهی تو خودگواهی: اینان با ما چه کردند و چه می کنند. و ما با اینان چه کردیم، پس یاریمان فرما تا آن می خواهی کنیم

الهی تو خودگواهی: ما شروع کننده این جنگ نبوده ایم. اینان پرچم نفاق برافراشتند و صراط کفر پیمودند.

الهی تو خودگواهی: ما فریب اشقیاء را خورده ایم، نه از جانب دنیا پرستی ما بوده، تو خود شاهدهی بنام دینت ما را سیاه کردند بر ما ببخش.

آنچه سرمچار دانست و راه چاره دید اینست.

خاکستریها چون لباس میش را به تن دارند و عبای دین را در تاریکی جهل ما آن را نزدیده اند و بر سر کشیده اند و خود را به جای صاحبان اصلی این مهر پیامبر نشان میدهند و نفوذشان را در افکار ما تاجایی رسا نیده اند که .

عده ی کثیری از ما خود به اشتباه و غلط سید و رهبرمان را با این اشقیاء می بینیم و یا در دو دلی و شک تردید بسر می بریم و یا خاکستریها را به حق می بینیم!!! و قدرت تمیز دادن روحانیون حقیقی را با این غارتگران دین و دنیایمان نداریم.!!

تنها راه نجاتمان از دست این دژخیمهای زمان، فقط دریافت نور  
حقیقت آنهاست از سرچشمه ی زلال حق می باشد. و آن تمسک جستن  
به قرآن و شریعت ناب محمدی(ص) همراه با ولایت امیرالمومنین  
علی(ع) و اولاد اطهرش، از خودش تا امام حاضر ناظر حضرت حجت  
(عج) می باشد.

اگر تمامی کسانی که بر خود تکلیف می بینند که باید به هر شکل ممکن  
فریاد بزنند بر این صراط باشند و نور حق را در وجود خود حس کنند.

امام علی (ع) فرمودند: جهاد دری از درهای فردوس است که خدا آن را  
برای دوستان ویژه خویش گشوده است. و آن، لباس تقوی و زره محکم  
خدا و سپر مطمئن او است. پس هر که آن را - از سر فروگذاری- ترک  
کند، خدا جامه ذلت بر او بپوشاند، و گرفتار بلا شود، و بر سر او (و  
ناموس او) خواری و زبونی فرو بارد، و نور خرد از دل او رخت کشد  
(و به یابوگویی افتد)، و با فرو گذاشتن جهاد، حق از او رویگردان شود،  
و خواری به او روی آورد، و (چون ترک جهاد کند و ظالمان و  
متجاوزان آیند و مسلط گردند، هر چه فریاد زند و داد خواهد) کسی داد  
او ندهد.

\* زید بن علی بن الحسین (ع) در باره این تعبیر قرآنی، در کلام خدا: (وَ  
لِيَأْسُ التَّقْوَى) گوید: جامه تقوی، جامه جنگ است و پوشیدن ساز و برگ  
جنگ در راه خدا

الحياة / ص : ۴۱۹

پس چه ضرورتی دارد که باید بعضی از این افراد برای زنده کردن  
حقی و یا یاری مظلومی و یا دفاع از مال و جان خود از بیگانه گان دست  
یاری بخواهند؟؟؟؟

جنس و ماهیت فریادها دو نوع می باشد یا حق است و یا باطل

اگر حق است باید نشانه های حق را داشته باشد و هدفی مشخص را دنبال  
کند!!!

اگر باطل است پس از جنس همین خاکستریها می باشد. اگر با آنها نباشد  
سود و نتیجه ی فعلشان به نفع خاکستریها خواهد بود!!! (توضیح دارد)

عزیزانم دقت فرمائید مگر می شود از سیاهی و پلیدی، نور به وجود آید  
!

مگر می شود دزدان و غارتگران را، ناجی مظلومان و ستم دیدگان دانست!

مگر می شود جمع شدن ابرار و اشقیاء را باهم تصور کرد، چه رسد آنها  
را با هم دید!

در نهایت جمع اعداد محال است این استدلالات عقلی و شرعی و  
امریت روشن. لذا نمی توان بایبوستن و جمع شدن و کمک گرفتن از  
دشمنان دیرینه ی ملت ایران، همانند آمریکا و انگلیس و تمامی هم  
پیمانانشان، و ابزاری که آنان از قبیل هماهنگی با گروه های مسلح  
و یا غیرمسلح داخلی و خارجی، امکانات، پول، سلاح و آموزش، پایگاه، و  
در نهایت غول رسانه ای شان استفاده کرد. چطور می شود برای ریشه کن  
کردن خاکستریها

که خود همجنس ، هم مشرب و در نهایت نماینده‌های آنان می باشند از این ابزار بر علیه شان استفاده کرد. در اینجا هم نیز جمع اعداد محال است .

کمی دقت بفرمایید نقاط اشتراک این آقایان (خاکستریها) با دشمنان اصلی ملت ، رهبری ، شهدا و روحانیت حقیقی کاملاً مشخص است.

ببینید استعمارگران خارجی همچون آمریکا و انگلیس پیر مگر هدفشان غیر از این است که می خواهند حکومت جمهوری اسلامی ایران همراه با تمام ثروت خدادادیش در انحصار خود در آورند؟ و مگر خاکستریها در حال چه کاری هستند!؟

مگر آنان غیر از این میخواهند که در ایران هر بویی به مشام برسد. الا بوی دین خدا و بوی برادری و دل دادگی مردم به روحانیت و مسئولین دلسوز خود؟ و مگر خاکستریها در حال چه کاری هستند!؟

مگر آنان به غیر از سالیانی چپاول و غارت گری ثمره ی دیگری برای ما داشتند و دارند؟ و مگر خاکستریها در حال چه کاری هستند!؟ این افکار مشترک هدفها را مشترک

می سازد!! حال کمک کردن به یک دیگر معنی پیدا می کند بر سر رسیدن هریک به هدفهای خود!! آیا این اتفاقات قابل تامل نیست؟؟

چه می شود سالیانی حزبهای مختلف ایران همگی با هم شعار مرگ بر آمریکا و انگلیس و.... سر می دادند و حالا خصوصاً قبل از کودتای ۸۸ خاکستریها، عده ای از افراد حزبهای و گروههای مخالفین خاکستریها به آمریکا و یا انگلیس فرار می کنند و پناهنده می شوند و دست هم پیمانی به آنها می دهند. آنها در رسانه های جهانی!!

خوب دقت فرمایید، مگر کارشناسان و متخصصان و کهنه کاران سرویسهای اطلاعاتی سازمان سیا و موسادو.... به این نکته واقف نیستند، که مثلاً آوردن آقای مهاجرانی خودفروخته، و هم جریانیهایشان در رسانه های جهانی خود، (یا خواسته و یا به زور) نتیجه معکوس به نفع مافیای خاکستری ایران دارد؟؟

خاکستریهای که سالیانی است شعار خودفروختگی و خائن بودن و همدست بودن با آمریکا و... بر علیه تمام احزاب مخالف خود را سر می دهند، پس با این نمایشهای مسخره ی جهانی جز ثابت کردن این شعار ها اتفاق دیگری هم می افتد؟؟

عجب کمک شایانی همراه و هم صدا با صدا و سیمای ایران سر می دهند و به قدر کافی خوراک تبلیغاتی به نفع خاکستریها در جهت فریب افکار عمومی محیا می کنند؟؟ و زمینه ی قدرت گرفتن خاکستریها را فراهم می کنند و بهترین حربه را بدست این اشقیای می دهند تا بتوانند به راحتی با این نشانه های جعلی ونخ نما شده هر فریادی که تهدید کننده ی منافع خاکستریها در داخل و اربابان شان در خارج باشد را با تیغ خودفروخته گی، جاسوسی، ضد ولایتی و... گردن بزنند.

حتی اگر از جنس نور هم باشد آن را بدون کمترین هزینه ای از سر راه برمی دارند.

**جالب است چقدر زیرکانه خاکستریها اهداف اربابان خارجی خود در این مملکت دنبال می کنند**

آنها می گویند ایران هسته ای نمی خواهیم خاکستریها ترورش را انجام می دهند!

آنها می گویند معارف حقه ی شیعه با ماسازگار نیست اینان از حوزه های علمیه این معارف را بر می چینند و آخوند بی سواد سیاسی دور از معرفت و اخلاق اسلامی تولید می کنند!

آنها می گویند آقای آیت الله خامنه ای جاه طلب است، و دارای یک تفکر دیکتاتوری می باشد و می خواهد به هر قیمتی در این سمت باقی بماند، و اینان به اسم آقای مظلوم و در بند شده یمان، زندانی می کنند و می کشند و غارت می کنند!

آنچه با دیگران و سرمچار کردند خود گواهیست روشن!!

آنها می گویند سپاه پاسداران (قبلی) معضل بزرگی برای ماست. اینان نابودش می کنند و آن را تبدیل به تجارتخانه مافیایی خود می کنند.

و از مسیر اصلی ماموریتش فرسنگها دور می کنند. در نتیجه تا نتواند از پس یک گروهک کوچک و ناچیز ریگی که تعدادشان قریب به ۳۰ نفر بیشتر نبود بر نیایند.

تا آن وهابی بی دین از این نظام مقدس بالغ بر ۷۰۰ نفر کشته بگیرد، و حدود ۱۰ سال یک مملکت را به خود مشغول کند!

آنها می گویند وزارت اطلاعات ایران قدرتمند است و عوامل ما برای فعالیتشان در منطقه ی خاور میانه با مشکل مواجه می شوند. و اینان به کلی این وزارت خانه را می خواهند نابودش کنند. و آن را تبدیل به وزارت ارشاد کنند!

عزیزان من هرکس اگر قدری با توجه به این تحرکات و فعالیتهای دشمنان نگاه کند و بی اندیشد دلایل و مستندات فراوان است.

الروضة من الكافي ترجمه كمره‌ای ج ۲ ۶۲ از امام باقر (ع) فرمود:  
راستی که خداوند تبارک و تعالی بمؤمن سه خصلت عطا کرده است: ۱-  
عزت در دنیا و آخرت ۲- پیروزی و کامیابی در دنیا و آخرت ۳- هیبت  
در دل ستمکاران. در شرحش آمده است: چون مؤمن همیشه براه حق  
می‌رود و انجام وظیفه میکند و انجام وظیفه کامیابی و پیروزیست گرچه  
بکشتن و نجات کشیدن برساند مانند شهداء پرافتخار و مبارزان راه حق و  
چون مؤمن حقست و نور است همیشه چراغی است در برابر ستم ظالمان  
که جنایت و روسیاهی آنان را فاش میکند و از این جهت است که هیبت  
او در دل ظالمان می‌افتد و در عین حالی که با او دشمنند و شاید هم بر او  
مسلط اند باز از او می‌ترسند و می‌لرزاند.

سفارش سرمچار به خواهران و برادران خود که همه ی ما از فرزندان  
یک پدر و مادر هستیم این است. از قابیل و فرزندانش فاصله بگیرید  
وزیرک باشید، قابیل از روی حسادت و جاه طلبی، برادر مومن ما هابیل  
را کشت تا به خیال خود هم منصب الهی او را غصب کند و هم خود را به  
عنوان اولین برادر شهید در این دوره از خلقت حق معرفی کند!! ما همگی  
باید با قابیلیان زمان خود مبارزه کنیم این دستور الهی می باشد و برای  
این مبارزه ابزار و ره توشه نیاز داریم. مسیری جز این راهی نیست ما  
تا اول خود را پاک و خالص نگردانیم و از انوار الهی بهره ها نبریم نمی  
توانیم به جنگ با تاریکی و پلیدی برویم.

این امر میسر نیست، جز با پرورش یافتن در دامن و آغوش روحانیت  
حقیقی که خود عامل به علم حقیقی باشند. و علم حقیقی و جاودانه بشر  
چیزی جز قرآن و احادیث حقه ی به ما رسیده از جانب رسول گرامی  
و اهلبیت اطهرش نمی باشد.

عزیزان به این حدیث شریف دقت فرمائید:



(امام صادق علیه السلام به شیعیان در منهج الیقین ص: ۲۱۶ فرموده است)

از آن حضرت، روایت کرده که مردی از اصحاب به آن حضرت گفت که: بعضی از ما را گاه هست که تنگی یا شدتی می‌رسد. پس او را می‌طلبند به آن که بنایی از برای ایشان بگذارد یا نهری بکند یا کار زراعت بکند. پس در این باب، چه می‌فرمایید؟ حضرت فرمود که: دوست نمی‌دارم که يك گره از برای ایشان بزنم یا سر خيك یا کیسه‌ای از برای ایشان ببندم و اگرچه مدینه را و آنچه در آن هست، به من دهند. و دوست ندارم که به يك مد قلم، مدد ایشان کنم. به درستی که مددکارانِ ظالمان، روز قیامت، در سراپرده‌ای از آتش خواهند بود تا وقتی که خدای تعالی، میانِ بندگان خود، حکم کند.

و از محمد بن عذافر روایت کرده از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که به [پدرش] عذافر فرمود که: یا عذافر! به من خبر رسیده که تو معامله می‌کنی با ابو ایوب و ربیع. پس حال تو چون خواهد بود در آن وقتی که اعوان ظلمه را ندا کنند؟ پس پدرم محزون و مغموم شد. پس آن حضرت، چون دید تألم او را، فرمود که: ای عذافر! به درستی که نترسانیدم تو را، مگر به آنچه خدای- عز و جل- مرا ترسانیده. پس پدرم همیشه مغموم و محزون بود تا وقتی که مُرد. و از این دو حدیث، ظاهر می‌شود که به جهت ظلمه کار کردن و معامله با ایشان نمودن، از جمله معاونت ظلمه است.

اگر بنا باشد با ظلم و تاریکی و شیاطین مبارزه شود راهی جز این نداریم باید نورانی شویم تا در نتیجه حق طلب و حق گو و شجاع و دلیر گردیم و قدرت تشخیص حق از باطل را پیدا کنیم و مرگ را پایان راه نبینیم چه برسد از مرگ به حراسیم .

در غیر این صورت دنیا و شیاطین و نفس خویش ما را دربین راه فریب می دهد و کم کم به دنیا خو می کنیم و پس از آن کار تمام است نه زبانی و نه دستی و نه پایی برای مبارزه با تاریکی داریم زیرا ناخواسته احساس قرابت با تاریکی می کنیم آن وقت است که دیگر نمی شود با پای لنگ و دست چلاق و چشمانی کور به جنگ پلیدیها رفت چه رسد به پرواز در ملکوت ذهی خیال باطل.

ما می توانیم از زیان واقعی جلوگیری نمائیم و هر روز، گامی به سوی تکامل روحی و معنوی برداریم، و این کلام رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم را همواره مد نظر داشته باشیم. که هر کس دو روزش یکسان باشد ضرر کرده است. عمل به سفارشات الهی و معصومین علیه السلام تنها راه تضمین شده ای می باشد که اهل نجات را رهنمون می سازد. در کتاب عده الداعی از سلمان فارسی روایت کرده اند که گفت: از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: خداوند عزوجل فرمود: ای بندگان من، مگر چنین نیست که اگر کسی حاجتی بزرگ از شما بخواهد شما در بر آوردن آن حاجت مضایقه داشته باشید، هرگاه شخص حاجتمند عزیزترین کسانتان را، شفیع حاجت خود آورد، حاجت روایش خواهید ساخت؟ اینک بدانید که گرامی ترین خلائق و افضل و برتر از همه کس نزد من، محمد و برادرش، علی و سپس امامان هستند. که وسائل ارتباط خلق با خالقند، بدانید هر کس را حاجتی مهم باشد که بخواهد از آن بهره مند شود و یا مشکلی بزرگ باشد که خواهد از گزندش امان یابد، باید که محمد و اهل بیت طاهرین او را، نزد من، شفیع سازد، تا به بهترین وجه حاجت روایش کنم. و مشکل از پیش پایش بردارم.

و همچنین در کتاب اختصاص ابن سنان از مفضل بن عمر حدیثی آمده است که حضرت صادق علیه السلام به من فرمود: خداوند تبارک و

تعالی در فرمانروائی کائنات متوحد و متفرد است خود را به بندگانش شناساند و امر را در اختیار خودشان نهاد و بهشت را برای ایشان مباح فرمود. مشیت خداوند هرگاه به پاکی و طهارت قلب بنده ای از جن و انس تعلق گیرد، او را با ولایت ما آشنا می سازد و اگر اراده کند که بر دل کسی راه سعادت بریندد، معرفت ولایت ما را از او دریغ خواهد نمود. پس از آن گفت : یا مفضل ، بخدا سوگند که آدم علیه السلام سزاوار آن نشد که خداوند او را به دست خویش بیافریند و بر او از روح خویش بدمد مگر به خاطر ولایت علی علیه السلام و حق تعالی موسی را کلیم خویش نفرمود مگر به ولایت علی علیه السلام و عیسی بن مریم را آیت و نشانه بر جهانیان نساخت مگر به خاطر خضوعی که وی در برابر علی علیه السلام داشت و سپس امام فرمود: خلاصه آنکه ، هیچکسی شایستگی نظر عنایت حق تعالی را نتواند یافت مگر به وسیله اطاعت و عبودیت نسبت به ما اهل بیت.

در سفینه البحار يك جریان دیگر از نوف نقل می کند که بسیار آموزنده و مهم است و راه گشایی است بزرگ. حبه عرنی گفت من و نوف در داخل حیاط خوابیده بودیم . در دل شب هنگام سحر چشمان افتاد به امیر المؤمنین که دست خویش را بر روی دیوار گذاشته چون انسان حیران و سرگردانی این آیه را تلاوت می کند: ان فی خلق السموات و الارض ... و چون شیدای سرگردان به تلاوت ادامه می دهد. در این موقع به من گفت : حبه ! بیداری یا خواب گفتم بیدارم ، اما در این اندیشه هستم که شما اینطور رفتار می کنی ما چه کنیم ؟ اشکهای امیر المومنین مثل ابر بهار ریخت و گفت : در آینده خداوند برای حساب جهانیان اقدام خواهد کرد و ما در مقابلش باید بایستیم . ذره ای از اعمال ما بر او پنهان نیست . حبه ! خدا به تو از رگ گردنت نزدیکتر است حبه ! لحظه ای نیست که من و تو از نظر خدا پنهان باشیم و چیزی نیست که من و تو را از نظر

او پنهان دارد. بعد متوجه نوب شد و فرمود: نوب! تو خوابیده ای گفت: نه آقا امیر المومنین! امشب از مشاهده حال شما اشک فراوان ریختم. فرمود: نوب! اگر امشب از خوف خدا زیاد گریه کرده ای بدان که فردا خوشحال خواهی شد وقتی قیامت مقابل پروردگارت بایستی!

فرمود: نوب! هیچ فردی دانه ای اشک از خوف خدا نمی ریزد مگر اینکه دریاهایی از آتش را با آن اشک خاموش می کند عزیزترین فرد نزد خداوند کسی است که از خوف خدا می گرید و دوستی اش در راه خداست و دشمنی اش در راه اوست. نوب هر کسی که دوستی خود را در راه خدا قرار دهد چیزی را بر او مقدم نمی دارد و هر که بغض و خشم خود را فقط برای خدا داشته باشد هرگز خشم به کار خوب نخواهد گرفت در چنین شرایطی ایمان خود را به کمال می رسانید. شروع به پند و اندرز آنها نمود و در آخر فرمود: از خدا بپرهیزید من شما را پند دادم. آنگاه براه خود ادامه داد در حالی که می گفت: کاش می دانستم آیا هنگام غفلتم چشم عنایت از من گرفته ای یا هنوز به من عنایت داری. کاش می دانستم با این خوابهای طولانی که دارم و کمی شکر در مقابل نعمتهایت چه حالی در نظر تو دارم؟! حبه گفت: و الله پیوسته همین حال را داشت تا فجر طلوع کرد هنگام اذان صبح شد.

و در جای دیگر آمده است روزی ضرار بن حمزه وارد بر معاویه شد. معاویه از او تقاضا کرد که صفات علی علیه السلام را برای او بیان کند، ضرار گفت: علی علیه السلام آنقدر دارای شخصیت و ارزش بود که بخدا قسم نمی توان محاسن و اوصافش را تمام کرد. پرتوان، واقع سنج و عدالت گستر، چشمه های دانش سرشار از او جریان داشت حکمت فراوان از افکار و اندیشه اش می جوشید، از زرق و برق دنیا گریزان بود و دل بسته به شب زنده داری و تاریکی و وحشت شب بود. اشک فراوان می ریخت و زیاد در اندیشه بود دست خویش را به هم می مالید

و با خود صحبت می کرد (نفس خود را مخاطب قرار می داد) و به مناجات با خدا می پرداخت. از لباس خشن و زبر خوشش می آمد (نه تن پرور باشد که حریر و ابریشم بپوشد) از غذای لذیذ و گوارا گریزان بود (با تمام شخصیتی که داشت) چون یکی از ما به شمار می رفت وقتی خدمتش می رسیدیم ما را بخود نزدیک می کرد و سؤال مان را جواب می داد. با تمام قرب و نزدیکی که به او داشتیم از هیبت و جلالتش یاری سخن نداشتیم و از عظمتش چشم به زمین می دوختیم لبخند که می زد مانند مروارید غلطان، دهانش به زیور دندان (مثل مروارید برشته کشیده) مشاهده می شد. به دین داران احترام می گذاشت و مستمندان را دوست می داشت. قدرتمند در ادعای باطل خود، هرگز امید نفوذ بر علی را نداشت. ناتوان در حق خویش مایوس از عدالت او نبود. خدا را گواه می گیرم علی را در یکی از شب زنده داریهایش دیدم در حالی که تاریکی شب همه جا را گرفته بود و ستاره ها غروب کرده بودند. در محراب عبادت ایستاده بود و محاسن خود را در دست داشت، مثل مارگزیده بخود می پیچد و با تمام حزن و اندوه اشک از دیده می ریخت. گویا هم اکنون نوایش را می شنوم که می گفت: ((دنیا! دنیا! متعرض من شده ای؟! مشتاق منی؟! هیهات هیهات هرگز! برو دیگری را بفریب من به تو احتیاجی ندارم ترا سه طلاقه کرده ام و دیگر مرا به ازدواج با تو برگشتی نیست! چه عمر کوتاهی داری چقدر بی ارزشی. اشتیاق به تو کم است آه آه از کمی توشه و نوری راه و وحشت سفر. و جایگاهی خطرناک (که باید به آنجا رفت) در این موقع از دیدگان معاویه اشک جاری شد که با آستین خود پاک کرد حاضرین نیز شروع به گریه کردند ثم قال گفت واقعا ابوالحسن علی علیه السلام همینطور بود. پرسید: ضرار چقدر علی را دوست داشتی؟ گفت به مقدار دوستی مادر موسی نسبت به موسی با این حال باز از خدا پوزش می خواهم که درباره علی علیه السلام کوتاهی کرده ام. معاویه گفت: ضرار چگونه در فراق علی صبر

کرده ای؟ گفت چون آن مادری که فرزندش را بر روی سینه اش بکشدند که هرگز اشکش خشک نمی شود و آتش سینه اش از التهاب نمی افتد و خاموش نمی شود. ضرار از جا حرکت کرد و در حال گریه خارج شد. معاویه رو به حاضرین نموده گفت اگر شما مرا از دست بدهید يك نفر میان شما نیست که این چنین ثناگویم باشد!!! عزیزان من اگر بنا را بر یکی از این روایات که شرح حال حضرت مولا یمان میباشد و ایشان را الگوی واقعی خود قرار دهیم. مگر می شود دیگر از معاویهای زمان خود ترسی به دلمان باشد؟ هیئات گوش کن آنهم بگوش جان.

روزی جبرئیل خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید گفت: ای محمد! هر گونه که مایلی زندگی کن بالاخره خواهی مرد. و هر که را مایلی دوست بدار بالاخره از او جدا خواهی شد و هر کار مایلی بکن اما بدان که پاداشش را خواهی دید

مفضل می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم می فرمود از مناجاتهای خدا با موسی بن عمران این بود که به او فرمود: پسر عمران! دروغ گفته، کسی که مدعی است، مرا دوست دارد اما در تاریکی شب بخواب می رود (و از من فراموش می کند) مگر هر دلباخته ای دوست ندارد با محبوب خویش خلوت کند. اینک ای پسر عمران! من متوجه دوستانم هستم در تاریکی شب که با دیده دل چشم به من دوخته اند و عقوبت کیفرم در مقابل دیده هایشان مجسم شده، چنان با من به صحبت می پردازد مثل اینکه مرا می بیند و سخن با کسی می گوید که در حضورش ایستاده اند. ای پسر عمران! به من ببخش خشوع دل و خضوع بدن خویش را و اشک دیدگانت را آنگاه دعا کن خواهی دید بتو نزدیکم و جواب ترا میدهم. ای عزیزان بدون عمل به شرع مقدس نمی توان راهی به نور پیدا کرد تا بتوانیم با نار مبارزه کنیم.

شرع مقدس به ما راه چگونگی کسب و فراهم کردن غذای روحانی را برای روح و جانمان می آموزد بهترین شکل بندگی و طاعت را نشان می دهد زیرا سرچشمه اش از قرآن و پیامبر اسلام ختمی مرتبه میباشد. تنها راه نجات از ظلمات و وصول به سعادت، اطاعت رب العالمین است.

### نماز در قید حیات می باشد تنها یک عبادت نیست:

در بین اطاعات و عبادات هیچ يك به مرتبه این نماز که وظیفه اش در این نشئه به سعادت رساننده پسر است نمی رسد.

باید حَقش را ادا کنیم، و از هیچ کوششی مضایقه نکنیم. اگر مدتی مواظبت نمائیم، انس قلبی حاصل می شود، و در همین عالم از مناجات با حق لذتها می بریم که با هیچ يك از لذات این دنیا قابل قیاس نیست، با مطالعه احوال اهل مناجات این مطلب به آسانی روشن می شود. لازمه ی این امر سرنوشت ساز اول تحصیل علم کافی بدین حقیقت می باشد تا پس از آن علم خود را عملی کنی تا استفاده از آن بری و برخوردار از آن شوی.

قدری تفکر کن که به حسب روایات اهل بیت عصمت علیهم السلام، که معادن وحی و تمام فرمایشاتشان و علوم شان از وحی الهی و کشف محمدی صلی الله علیه و آله و سلم است، دلالت بر این دارد قبولی نماز شرط قبولی سایر اعمال است، و اگر نماز قبول نشود، به اعمال دیگر اصلاً نظر نکنند. و قبولی نماز به حضور قلب است که اگر حضور قلب در نماز نباشد، از درجه اعتبار ساقط می شود و قبول نمی شود، بدانیم که از برای نماز غیر از این ظاهر باطنی است، و چنانچه در ظاهر نماز مراحل و ترتیبی است که مراعات نکردنش یا باعث باطل و یا ناقص شدنش می گردد، همینطور از برای باطن نماز هم مراحل و ترتیباتی است

قلبی و باطنی که مراعات نکردنش نماز معنوی را باطل و یا ناقص می نماید، با مراعات نمودن آنها نماز دارای روح ملکوتی و قابل عروج میگردد. در حدیثی از حضرت صادق سلام الله علیه آمده است: کسی که نمازهای واجب را در اول وقت ادا کند و حدود آنها را حفظ نماید، فرشته آن را سپید و پاکیزه به آسمان برد. نماز (به نماز گزار) گوید: خدا تو را نگاه دارد همان گونه که مرا نگاه داشتی، مرا به ملکی بزرگوار سپردی. باز هم در حدیثی دیگر از حضرت صادق سلام الله علیه آمده است: کسی که نمازها را بی سبب به تأخیر اندازد و حدود آنها را حفظ نکند، فرشته نماز او را سیاه و تاریک به آسمان برد در حالی که نماز با صدای بلند به نماز گزار گوید: مرا ضایع کردی، خدای تو را ضایع کند آنچنانکه مرا ضایع کردی، و خدا تو را رعایت نکند، آنچنانکه تو مرا رعایت نکردی!! و این حدیث علاوه بر آن که دلالت بر صورت باطنی و ملکوتی نماز می کند بلکه ادله ای محکم بر حیات نماز دارد، چنانچه آیات و روایات فراوانی دال بر این حقیقت، موجود است. و از حضرت صادق سلام الله علیه روایت است که «چون بنده مؤمن داخل قبر شود، نماز در جانب راست او و زکات در جانب چپ او است، و خوبی او بر او سایه افکند و صبر در گوشه‌ای قرار گیرد، و چون دو ملکی که موکل شوند داخل شوند، صبر به نماز و زکات و نیکویی گوید: با شما باد یاری رفیقتان و اگر شما عاجز شدید من با او هستم. در فضائل الشیعة: سدید صیرفی گفت: بر امام صادق علیه السلام در حالی وارد شدم که ابو بصیر، میسره، و عده‌ای از همنشینانش، نزد آن جناب بودند. وقتی نشستیم، روی به من کرد و فرمود: ای سدید، آگاه باش، دوستدار ما همواره در حال عبادت خداست، چه ایستاده، چه نشسته، چه خوابیده، چه در زمان حیات و چه پس از مرگ. سدید گفت: عرض کردم: عبادت او را در حالی که ایستاده و نشسته، و یا در ایام حیات، دانستیم، اما چگونه در حالی که خوابیده و یا از دنیا رفته خدا را عبادت می‌کند؟



فرمود: هنگامی که ولیّ ما سر بر زمین می‌گذارد و می‌خوابد، و وقت نماز فرا می‌رسد، خداوند دو فرشته را که در زمین آفریده شده‌اند و به آسمان بالا نرفته و ملکوت آسمانها را ندیده‌اند، بر او می‌گمارد که در کنارش به نماز بایستند تا زمانی که از خواب بیدار شود و خداوند، ثواب نماز آن دو فرشته را به حساب او منظور می‌دارد و هر رکعت از نمازشان معادل هزار رکعت نماز، از نمازهای انسانها است. وقتی خداوند، دوستدار ما را قبض روح می‌فرماید، دو فرشته موکل بر او به آسمان بالا می‌روند و به پیشگاه الهی عرضه می‌دارند: بار الهی، بنده تو، فلانی پسر فلانی، مدت عمرش تمام شد و اجلش فرا رسید و تو به این موضوع از ما داناتری. پس به ما اجازه بده در اطراف آسمانها و زمین، تو را عبادت نماییم. خداوند به آنها وحی می‌فرماید: «در آسمانم کسی هست که مرا عبادت می‌کند و حال آن که هیچ نیازی به عبادتش ندارم، بلکه او محتاج عبادت و بندگی است. و در زمینم نیز کسی هست که آن گونه که سزاوار من است، مرا عبادت می‌کند و هیچ بنده‌ای را نیازمندتر از او به خودم نیافریده‌ام. پس به سوی قبر ولیّ من فرود آید.» سپس آن دو فرشته عرضه می‌دارند: پروردگارا، این چه کسی است که به سبب محبت و دوستی تو نسبت به او سعادت‌مند شده است؟ خداوند به آن دو ملک وحی می‌فرماید: «او کسی است که برای نبوت بندهام محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و ولایت جانشینش (علی مرتضی علیه السلام) و فرزندان آن دو، از او عهد و پیمان گرفته شده است. پس به سوی قبر ولیّ من، فلانی پسر فلانی فرود آید و نزد قبر او نماز گزارید تا زمانی که او را [از قبرش] برانگیزم.» پس آن دو فرشته فرود می‌آیند و در کنار قبر آن ولیّ خدا نماز می‌گذارند تا زمانی که خداوند او را از قبر برانگیزد و [خدای بزرگ] ثواب نماز آن دو فرشته را برای آن ولیّ خدا قرار می‌دهد که هر رکعت از نمازشان با هزار رکعت از نماز انسانها برابری می‌کند. سدیر گفت: فدایت شوم ای پسر رسول خدا صلی الله علیه

و آله و سلم، پس در هنگامی که ولی شما خوابیده و یا از دنیا رفته، خداوند را بیشتر عبادت می‌کند از وقتی که زنده است و به نماز ایستاده؟ حضرت فرمود: هیهات ای سدیر، ولی ما در روز قیامت، از خدا برای دیگران امان می‌طلبد (شفاعت می‌کند) و خداوند اجازه این کار را به او می‌دهد (شفاعتش را می‌پذیرد).

ای عزیزان من، باید قلب خود را با نور علم و ایمان خاشع کنیم به هر اندازه که ممکن است تا بتوانیم در تمام نماز حفظ این حالت را بنمایم. هرچند برای کسی مثل من کاریست مشکل ولی راه بسته نیست با قدری ممارست و پاک نمودن قلب از رزایل امریست ممکن. عزیزم، تحصیل کمال و توشه برای آخرت جدّیت می‌خواهد و هر چه مطلوب بزرگتر باشد. همتی بلند تر می‌طلبد، مردانه باید قیام کرد تا به مقصود رسید. شما که ایمان به آخرت دارید و دنیا را با آخرت قابل قیاس نمی‌دانید، چه از نظر سعادت و کمال یا از نظر شقاوت و گرفتاریهای آن، و خوب می‌دانید آن دنیا فنا ناپذیر است چه آسایش و نعمت آن و چه عذاب و نعمتش.

تمامی اوصافی که از آن دنیا در قرآن و روایات برای ما آمده است. نمی‌توانیم در این عالم نظیر و مثلی پیدا کنیم. یکی دیگر از آدابی که در هنگام نماز خواندن باید مراعات شود. و آن عبارت است، که شخص عبادت را از روی آرامش قلب و اطمینان خاطر بجا آورد، زیرا که اگر عبادت را با حال آشفتگی قلب و پریشانی بجا آورد، قلب از آن عبادت بهره‌ای نبرد و آثاری از عبادت در جان قلب حاصل نشود و حقیقت صورت ملکوتی و باطنی نماز در قلب پیدا نشود و نماز گذار از نمازش هیچ حرارتی غیر از حرارت جسم خود حس نمی‌نماید. و از آنجائی که تا حرارت نینیم آب دیده نمی‌شویم و تا آب دیده نشویم در مقابل شیاطین و نفس محکم نمی‌

شویم پس باید تا می توانیم برای بهتر بندگی کردن و کسب معرفت.  
تحصیل علومه لازمه را بنمائیم. انشاءالله تعالی

امام معصوم حضرت صادق(ع) فرمودند: کسی که دو رکعت نماز بجا آورد و در آن به چیزی از دنیا متوجه نشود، خدای تعالی گناهان او را می‌آمرزد.

این چند نکته که درباب کسب معرفت حقه عرض شد. اینجانب رسماً معروض می‌دارد نه صاحب این جایگاه میباشم و نه عامل به آن فقط عرض این بود که حجت تمام کنم برخود و دیگران. که راه همین است و بس. باید در مقابله با تاریکی نور را توشه ی راه خود قرار دهیم نور می‌تواند ظلمات را از بین ببرد.

تاریکی خود از جنس ظلمات است و موافق آن عزیزانم دقت فرمائید.

این مطالب برگرفته از کتب دینی و الهی می باشد و نمی‌تواند کسی از آن به عنوان علم سرمچار یاد کند اگر هر زمان سرمچار را عامل یافتید. شاید کلبی بر این آستان بیاید.

در خواست سرمچار از برادران و خواهران خود

در آخر درخواستی از عزیزانم دارم : از آنجائی که سرمچار مهاجر است! و با توجه به نداشتن وابستگی به هیچ گروه و حزبی و حتی فرد خاصی چه داخلی و چه خارجی لذا با شرایط موجود از نظر مالی توان سرمچار بسیار بسیار محدود می باشد. در صورت قبول داشتن مطالب ذکر شده چه از نظر قلبی و چه از نظر عقلی

در صورت توان هرکس خود در چاپ و نشر آن سرمچار رایاری فرمائید. نکته ای را عرض کنم چون از نظر خاکستریها این مطالب جرم

است، پس در چاپ و نشرش دقت زیادی را می طلبد و تنها راهش پس از چاپ کتاب حاضر در انتشار مطالب از طریق سینه به سینه (حضوری یعنی فرد به فرد) می باشد و بقیه ی راهها (از قبیل اینترنت، موبایل، پخش در جلسات و اماکن عمومی و...) خطرات زیادی دارد. چنانچه این کار بخواهد بقدر ذره ای آینده شما عزیزان را به خطر بی اندازد، سرمچار به هیچ وجه راضی نمی باشد و حکم شرعی از بابت درخواستم را از شما ساقط میکنم و درخواستم را پس می گیرم.

انشالله به یاری ومدد رب العالمین و به نیابت تمامی مظلومان ظلم دیده بدست این اشقیا فریاد می زنم (فریاد می زنم، فریاد می زنم، فریاد می

زنم)، اسلام رینگ ماست، شیعه بودن مذهب

ماست، ایران و وطن ماست، این نظام مقدر

از برادر ماست پسران شیخ همگرا دفاع کنید.

راه مبارزه فرار کردن و یا تسلیم شدن و یا

زندگی رفتن نیست

راه مبارزه دفاع کردن تا سرحد شهادت

است و بسم الله

راه مبارزه خود را به دامن شرق و غرب

اندرافتن نیست

راه مبارزه مقاومت و صبر و از جان گذشتن

است

راه مبارزه بیرون کردن منافقین است

(فاکستریها و...) نه آنکه اصل نظام مقدس

را انکار کنیم و از رهبر مظلوم و اسیرمان دفاع  
نکنیم ایشاخ بعد از خدا و امام زمان (عج) کسر  
را جز مانند دارند

راه مبارزه آشکار دادخ است نه دروغ گفتن  
راه مبارزه رضای خدا را خواستن است نه  
رضای خلق طلب کردن. **لطفاً عزیزانم:**

**همگی برای سرمچار تنهای تنها  
دعا کنید ((والسلام علیکم))**